

# مقامات توحید

در  
آثار بہانی

تالیف :  
کمال الدین سخت‌آور

موسسہ قلمیہ و مطبوعات ساری

۱۳۴

فهرست مطالب قسمت اول

مقدمه ( مراتب وحدت در امر بهائوسی )

فصل اول " وحدت عالم حقیق "

توحید ذات

توحید صفات

توحید افعال " قسمت دوم کتاب توحیدیه شده است

توحید عبارات

توحید وجودی و توحید شهودی

فصل دوم " شوائب توحید "

اول . . . وحدت وجود و فرق آن با تعالیم اریان

فرق اول . . . عوالم ثلاثه حق و امر و خلق

اعتقاد بهائی در کیفیت ارتباط خالق و

مخلوق

فرق ثانی . . . حقیقت و مشیت ( تجلی ظهوری و

وصوری )

رد مسئله حلول و تجسد در آثار بهائی

دوم . . . تشبیه و اقترا

سوم . . . تثلیث و ثالث

مظهریت صفاتی در آثار بهائی

فصل سوم اعتقادات دینت بهائی در مسئله الوهیت

و توحید و کیفیت ارتباط خالق و مخلوق

اول نصوصی از آثار بهائی در وجوب  
عرفان الهی

دوم نصوصی از آثار بهائی در عدم امکان  
عرفان ذات الهی

سوم عرفان الهی عرفان مشرق و حی است

چهارم عرفان مقام مظهریت کلی الهی

پنجم جهان بـمـحبت الهی خلق گردید

ششم خالق و مخلوق لا زم و ملزوم عمدتاً

هفتم انسان علت غائی آفرینش است

فصل چهارم اعتقادات بهائی در مقام و مظهریت

مظاهر مقدسه و کیفیت ارتباط آنان با

منبع الوهیت

معنای الوهیت و ربوبیت در آثار مبارکه

بهائی

مقام فنای از نفس و بقای باللّه

معنای کلمه کلّ الاله من رشح امری تالیهت

توجیه اول

توجیه ثانی

توجیه ثالث

نتیجه بحث

معنای کلمه لا اله الا انا المسجون الفريد

توجیه اول . . . توجیه ثانی

معنای کلمه قل لا یری فی هیكلی الا هیكل الله

توجیه اول

توجیه ثانی

نتیجه بحث

معنای کلمه ایاکم ان تذکروا الایتین فی نفسی

توجیه اول

توجیه ثانی

معنای کلمه عرش رب

فهرست مطالب قسمت دوم

فصل پنجم وحدت عالم امر

معنای عالم امر

فیض الهی غیر قابل انقطاع است

وحدت مظهر و مظهر

توحید و وحدت مظاهر مقدسه

مقام توحید و مقام تفصیل انبیاء

وحدت حقیقی طلعت اعلی و جمال ابهی

شمه ای از نصوص مبارکه در باره وحدت باب اعظم و جماع

قدم

توحید احکام

فصل ششم

در اثبات از آثار مبارکه در اثبات وحدت مظاهر مقدسه

برهان اول . . . وجود مجرد و معقول قابل

تعدد و تکثر نیست

برهان دوم . . . لیس فی الامکان ابداع ممالکان

برهان سوم . . . توحید افعال

برهان چهارم . . . لَمَّا لَمْ يَكُنْ لَتَبْدِيلِ وَالتَّغْيِيرِ

فی خلق الله فکیفیجری علی مظاهر

نفس الله

جنبه های مختلفه وحدت در آثار بیهائی

فصل هفتم

اول . . . وحدت عالم از نظر مبداء پیدایش

دوم . . . وحدت عالم از نظر حرکت جوهری

اشیاء " کل شی در کل شی "

سوم . . . وحدت عالم از نظر بستگی و هماهنگی

عناصر " تعاون و تماضد سبب بقا "

حیاتست "

## فصل هشتم

مماثلت و وحدت مبادی اصلیه ادیان

اصول و مبانی واحد و مشترك ادیان

اول وحدت مبادی روحانی و عرفانی ادیان

دوم وحدت مبادی اخلاقی ادیان

سوم وحدت مبادی اجتماعی ادیان

علل اصلی اختلاف ادیان

فصل نهم فهرست مطالب قسمت سوم

۱- وحدت عالم خلق

۲- وحدت عالم انسان هدف خاص امریهائی است

۳- تحقق وحدت عالم انسانی تنها در ظل کلمه الهی

میسر است

۴- تحقق وحدت عالم انسانی حتمی و ضروری است

۵- بشارات کتب مقدسه در مورد تحقق صلح و وحدت

۶- تحقق تدریجی وحدت در عالم بشریت

۷- وحدت در تنوع و کثرت

کمال الدین بخت آور

سنة ۱۳۱ بدیع

مطابق با ۳۵۳ شمسی

و ۲۵۳۳ شاهنشاهی

## مراتب وحدت

اگرچه مسئله توحید اس اساس عقاید روحانی پیروان شرایع  
آسمانی بشمار میرود و وحدت ذات الوهیت اولین رکن—  
اعتقادی ادیان محسوب می شود ولی اگر چنانچه سؤال شود  
که منظور از توحید چیست و شخص موحد کیست شاید مردم  
بسیاری از عهده جواب این مسئله بر نیایند و در معرفت  
آن که از اهم مسائل روحانی است عاجز و ناتوان مشاهده  
شوند زیرا نوع انسان مع آنکه سالهای مدیدی در ظل  
ادیان پرورش یافته و از منبع فیاض تعالیم آسمانی مستفیض  
بوده است مع هذا از نظر درک حقایق روحانی بمنزله  
کودک سبق خوانی است که بدون قابلیت کافی برای درک  
معارف الهی کسب ننموده است بحقیقت انسان در این

عرصه پهناور حقایق چون طفل نابالغی است که از دریای  
ژرف حقایق معنوی قطره ای بیش نگرفته است و آنکه مظاهر  
مقدسه جمیعا " بجهت تأسیس وحدت الهیه مبعوث گشته  
و توحید را بزرگترین رکن تعالیم خویش قرار داده اند مع هذا  
بشرب توحید واقعی نرسیده و هنوز گرفتار توحید لفظی  
میباشند

جمال قدم در مجموعه اقتدارات میفرمایند " باقی نماند از  
برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بان ناطقند " عقول  
ضعیفه و ناقصه انسانی آنچنان گرفتار توحید لفظی می گردند و  
از صراط مستقیم تعالیم الهی انحراف می جوید که مصداق  
این بیان مبارک می گردد که در کلمات مکنونه فرمودند .  
در ابحر شرک مستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید .  
بدین جهت اگر چه جمیع ملل کوس توحید می نوازند ولی  
زمانیکه مظهر الهی از خیا مغیب قدم بعرصه شهوت می گذارد  
و گرفتار مصائب ولیات مردم میشود معلوم می گردد که اقوام  
و ملل موحد گرفتاران نبوی از خرافات و اوسامه و از حقیقت

توحید واقعی فرسنگها دور بوده اند جمالقدم در  
مجموعه اقتدارات بدان اشاره نموده میفرمایند " ملاحظه  
در علما و عرفای ملل نمائید مع آنکه در سوای توحید طاعتند  
و بذکر مراتب تجرید و تحمید ناطق کلمه ای از آن نفوس  
مقبول نیفتاد؟

اکنون با توجه با آیات و نصوص مبارکه فوق معلوم است که  
از اعم علل تجدید ادیان و استمرار ظهور پیامبران الهیه  
در اعصار مختلفه آن بوده است که نفوس ضعیفه انسانی  
را قابلیت و استعداد ادراک حقایق بخشند و آنانرا باصل  
توحید الهی که هنوز در پس پرده اسرار و ابهام باقی مانده  
است واقف و آشنا سازند تا انسان عاجز ناتوان بتواند بعد  
تعالیم اسمانی یارای پرواز بعرصه بلند حقایق روحانی را  
کسب و بتواند در درک حقایق معنوی توفیق بهتر و بیشتری  
حاصل نماید .

ضمناً باید توجه داشت اگرچه شارعین ادیان سالفه جهت  
هدایت نفوس انسانی مبعوث و جمیع مطالب متعدد و کثیری

در تعلیم و توجیه مسئله توحید بیان فرموده اند لکن دامنه این حقایق در امر جمال قدم وسعتی فوق العاده یافته و شارع بهائی در مسئله توحید و وحدت الوهیت حقایق بیشتری بجهانیان عرضه فرموده است چنانچه حضرتشان در الواح کثیره موضوع توحید و معرفت الهی را تشریح و مقامات و مراتب مختلفه آنرا که شامل توحید ذات توحید و صفات توحید افعال و توحید عبادات و توحید احکام و توحید وجودی و توحید شهودی و همچنین توحید مطالعاتی و توحید مظهر و مظهر و غیره است تفسیر میفرمایند .

اکنون در اینجا لازم است مقامات مختلفه توحید را که در آثار بهائی بیان گردیده است از نظر بگذرانیم و مراتب وحدت را در سه مسئله کلی یعنی وحدت عالم حق و وحدت عالم امر و وحدت عالم خلق مورد مطالعه قرار دهیم واضح است مسئله فوق الذکر که تحت عنوان وحدت ثلاثیه امر بهائی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت نه تنها غایت و هدف سامیه امر حضرت بهاء الله محسوب می شود بلکه این

اهداف در ادیان سالفه نیز منظور نظر بوده و مظاهر مقدسه  
قبل نیز جهت تأسیس وحدت ثلاثه نامبرده مبعوث گشته‌اند  
بنابراین می‌توان گفت که هدف کلی و غایت مشترک ادیان  
الهی ایجاد وحدت و توحید بوده و هر یک از آنان با تعالیم  
مختلفه لزوم و ضرورت تحقق آنرا در جامعه انسانی تعلیم  
فرموده‌اند. دیانت بهائی نیز که در سلسله ادیان  
گذشته ظاهر و در هدف و غایت تعالیم روحانی با آنان  
مشترک می‌باشد همین اهداف عالی را دنبال و آنرا توسعه  
و کمال بخشیده است بدین طریق که امر حضرت بهاء الله  
از وحدت حق و توحید آغاز و به وحدت عالم خلق که تحت  
عنوان وحدت عالم انسانی تعلیم داده شده است منتهی  
می‌گردد. بحقیقت هدف بهائی عبارت از انعکاس بخشید<sup>ن</sup> و وحدت  
الوہیت و توحید بعالم خلق و انعکاس روانطباع و خدا نیست  
الهی در مراتب جهان هستی می‌باشد منظور تعالیم  
بہائیانست که ملکوت الهی در سیطره زمین تأسیس گردد  
و عالم ناسوت آئینه لایعوت و عالم ملک جلوه گاه عالم ملکوت

شود و همانطوریکه انجیل جلیل بشارت میفرماید ارا ده  
الهی چنانچه در آسمان است در زمین نیز کرده شود ( ۱ )  
و همانطور که نصوص و آیات قرآن کریم نبوت میفرماید " امور  
جهان بخداوند رحمان راجع گشته و زمین بنور الهی روشن  
و درخشنده گردد ( ۲ )

پس آنچه که از وحدت عالم انسانی منظوری باشد در حقیقت  
استقرار ملکوت الهی در سیطره زمین است همان ملکوتی  
که در ادیان سالفه منتظران بوده و جمیع تحقق آن را باشارا  
فرموده تا جهان در ظل تعالیم رحمن جنت نعیم گشته  
و آیه تری الارض جنه الابهی بطور کامل تحقق یابد

---

( ۱ ) انجیل متی باب باب ششم آیه ۹

( ۲ ) سوره زمر آیه ۶۹ میفرمایند ( و اشرقن الارض بنور ربها و  
وضع الكتاب رجیفی بالنیین والشهداء و قضی بینهم الحاق  
وهم لا یظلمون )

## وحدت عالم حق

### فصل اول . . . مقامات توحید

در مقدمه این کتاب متذکر شدیم که جمال قدم الـواح  
عدید، مسئله توحید را که نخستین رکن عرفانی واصلـول  
روحانی ادیان الهی واصل مشترک بین آنان است توجیه  
نموده و مراتب و مقامات آنرا بیان و تذکار میفرمایند که توحید  
را مراتب و مقامات متعدد و کثیر است که شناسائی آن مقامات  
متحرری حقیقت را ضرورتی شدید دارد و از شرایط سپروسلوکی  
عارفین بشمار میرود چه بدون معرفت مقامات مختلفه توحید  
غیر ممکن است که متحرری بوادى معرفت الهی راه یافته و <sup>سائى</sup> بشناسد  
توحید واقعی توفیق یابد . مراتب توحید و یا مقامات توحید  
در عالم حق که در خلال الواح مبارکه بیان گردیده است  
شامل توحید ذات توحید صفات توحید افعال و توحید

عبادات توحید وجودی توحید شهودی میباشد که در فصول آتی هر یک بطور اختصار مورد مطالعه قرار خواهد گرفت چه که در توجیه هر یک از مقامات توحید الواح<sup>ی</sup> کثیر و متعدد از قلم شارع امر نازل گشته است .

از جمله در لوح بسیط الحقیقه ( ۱ ) چنین میفرمایند —

" لم یزل کان مقدسا " عن دونه و منزها " عما سواه " نشهد انه

کان واحدا " فی ذاته و واحد فی صفاته

ایضا " در لوح تفسیر حرافات مقطعه که بنا به تقاضای میرزا

آقا رکاب ساز شیراز از قلم جمال قدم نازل چنین میفرمایند

" انه لا اله الا " هو قد کان واحدا " فی ذاته و واحدا " فی

صفاته و واحدا " فی اسمه و واحدا " فی ضعه ( ۲ )

ایضا " در لوح مدینه التوحید خطاب به شیخ سلمان عرب

---

( ۱ ) لوح بسیط الحقیقه در مجموعه اقتدارات مندرج می باشد

( ۲ ) مندرج در مائده اسمانی جلد چهارم

میفرماید: *وکان واحداً فی ذاته وواحداً فی صفاته وواحداً فی افعاله لم یزل کان متوحداً فی عرش الجلال ولا یزال یکون متفرداً علی کرسی الاجلال ( ۱ )*

ایضا در لوح برهان میفرمایند: *" و نشهد انه کان واحداً فی ذاته وواحداً فی صفاته لم یکن له شبه فی الابداع ولا شریک فی الاختراع ( ۲ )*

حضرت باب اعظم توحید اربعه رادربیان فارسی توجیه فرموده و در باب الخامس من الواحد الثامن میفرماید: *" و سزاوار است که مستدلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هوا و ماء و تراب و فتواید و روح و نفس و جسد و نور*

---

( ۱ ) لوح مدینه التوحید باعزاز شیخ سلیمان عرب (هندیجانی)

نازل و مندرج در مائده اسمانی جلد چهارم

( ۲ ) لوح برهان خطاب به شیخ محمد باقر ملقب بذائب

و مندرج در مجموعه اقدس بزرگ

ایضاً واحمر در ظل حروف بسم الله الامتح الا قدس

ملاحظه نمایند

## توحید ذات

در مسئله توحید ذات که یکی از مقامات سیروسلو و معارف  
است مطالب عمیق و کثیری در آثار و نصوص بهائی عنوان و شارح  
امر و مبین آیاتش تفصیل مطالبی در این مقام بیان فرموده اند  
از جمله در توجیه مسئله میفرمایند که الوهیت را در مقام و مرتبه  
مقرر می باشد که یکی را مقام احدیت و دیگری را مقام واحدیت  
نامند (۱) حضرت الوهیت در مقام احدیت غیب  
مطلق و کتم مخفی است در این عرصه رفیع و مرتبه ضعیف که مقام  
احدیت است نه تنها خداوند مقدس از ادراک و منزله از

---

(۱) در توجیه کلمه احدیت و واحدیت و وجه افتراق آنان  
ضروری است بدانیم که در اصطلاح حکما واحد برد و قسم  
واحد عددی و واحد حقیقی تفسیم شده است واحد حقیقی  
یا احد آنست که در وی برای آن تصور نشود و اما واحد عددی که

تصورات بشری می باشد بلکه در چنین ساحت رفیعی اساساً خلقی وجود ندارد تا در هستی با خالق ازلی شریک و سهیم باشد یا اینکه بمعرفت کنه ذاتش توفیق و مقام حضرتش را درک تواند در این مقام است که گفته اند

كان الله ولم يكن معه من شيء يعني خداوند بود و چیزی با او نبود والا نهم موجود است اما چیزی با او در مقام او وجود ندارد گویی که جمیع موجودات در ساحت منیعش مفقود و در ساحت عز قدسش وجود کالمعدوم می باشند .

---

#### بقیه از صفحه قبل

مبدأ توحید کثیر است در سلسله اعداد واقعی باشد بعبارت ساده تر واحد عددی آنست که در و چیزی را متحد و مشابه تصور نمائیم بنابراین در چنین تصویری ذهن انسان با قبول اتحاد و وحدت ضمناً در و چیزی جدا نمی آید. را تصور نموده است واضح است که چنین توحیدی در مقام الوهیت شریک محض می باشد حضرت امیر زنجیر البلاء بدین نکته عمیق اشارت فرموده و میفرمایند : " الا حد لا بتاویل عدد " یعنی خداوند واحد است اما نه بتاویل واحد عددی بلکه بدین معنی که

چنانچه میفرمایند الان یکون بمثل ماقدکان  
جمال قدم در توجیه این مقام در لوح مدینه التوحید که  
باعزاز شیخ سلمان عرب ( هندجانی ) نازل چنین میفرمایند  
" فاعلم یا سلمان بانناشهد فی مقام التوحید الذات بانه

---

بقیه از صفحه قبل

ذات مقدس او واحد حقیقی است و شریک و مثیلی ندارد و در  
ذات و صفات واحد صرفی می باشد خداوند واحد حقیقی است  
زیرا صفات الهی زائد بر ذاتش نیست تابعی بر بعضی دیگر  
مقدم شود و در صورت الهی دوگانگی و تعدد مشاهده گردد  
بلکه صفات الهی عین ذاتش بوده بحدیکه بین ذات و صفات  
ادنی شائبه تعدد و تکثر وجود ندارد حضرت امیر در خطبه  
۴۶ نهج البلاغه میفرمایند " کل مسمى بالوحده  
غیره قلیل یعنی غیر خداوند شرکس بوحده و یکی بودن مسمى  
گردد کم و قلیل است البته کم در مقابل بسیار قرار دارد یعنی  
ما سوی الهی آنچه را که بر او واحد اطلاق گردد واحد  
عددی است تنها خداوند است که واحد حقیقی می باشد زیرا  
واحد عددی متصف بصفات قلت بوده و مبدأ جزئی کثیر است  
ولسی خداوند واحد حقیقی است بدین معنی که کثرت در او

واحداً" فی ذاته ولم یزل کان مستویاً" علی عرش التوحید  
وکرسی التفرید ولم یکن معه من شیء ولن ینذکر عنده من احد  
یعنی ای سلمان باینکه ما شهادت میدهم که در مقام ذات  
خداوند واحد است در ذات خودش از ازل مستوی بوده است  
بر کرسی توحید و کرسی یکتائی و نمیباشد با او چیزی و ذکر کرده  
نمیشود نزد او احدی.

ایضاً" در جواهر الا سرار میفرمایند . . . ان جنابك لوتشهد  
بدين سرکلتجد ما دونه مفقود عنده ومعد ومفی ساحته  
کان الله ولم یکن معه من شیء والان یكون بمثل ما قد کان  
ولما ثبت بانه جلّ وعزّ کان ولم یکن معه من شیء کیف یجری  
حکم التبدیل والتفییر وانک اذا تفکر فیما القیناک لتظہرک  
شمس الهدایه فی هذا الصبح الازلیه وتكون فیہ من  
الزاهدین

---

بقیه از صفحه قبیل

راه ندارد و دومی برای خداوند تصور نمی گردد

ایضا " در لوح سلمان چنین میفرمایند :

" ای سلمان بدرستی که شهادت میدهم در مقام توحید ذات  
ی

باینکه خدا واحد است در ذات خود و همیشه بوده است مستو

بر عرش توحید خود و برگرسی فردانیت خود نمی باشد با او

چیزی و قابل ذکر نمیباشد نزد او احدی

ایضا " در لوح فارسی که با عنوان محبوب عالمیان آغاز می گردد

میفرمایند : (آیات ۱۵۸)

" توحید آنست که يك را يك دانند و مقدس از اعداد شمرند

نه آنکه در و را يك دانند و جوهر توحید آنکه مطلع شهسور حق را

باغیب منیلا یدرک دانی با این معنی که افعال و اعمال

و او امر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره

این است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان

من الله لراسخین

حضرت نقطه اولی در صحیفه عدلیه چنین میفرمایند :

" و بعد از آنکه مشاهده نمودی که سبیلی نیست بسوی

معرفت خداوند رحمن نه بوصف ونه بهیان ونه باسم ونه  
بمرفان ونه بمجز ونه بحقیقت امکان لاجل آنکه ماسوای  
اوقبل ازوجود معدوم صرف بوده اند والان هم باواحد<sup>ی</sup>  
نیست ودررتبه اوکل معدوم صرف اند

حضرت عبداللہاء درلوح محب علی میرزای شہیرازی

درتوجیہ مقام احدیت وواحدیت چنین میفرمایند ( ۱ )  
نورحقیقت چون درزجاجہ احدیت اشراق نمودعاشق و  
معشوق دست درآغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ  
وقاطع کہ گوئی معشوق بود نہ عاشق یا عاشق بود نہ معشوق  
واسماء و صفات و تشخصات و تعینات و نسب و اضافات شئون ذات  
بود نہ بنحو اشرف بکمال بساطت و وحدت و چون آن نور  
شویت در زجاجہ واحدیت جلوه فرمود اسماء و صفات پدید آمد  
گشت و صور علمیه الہی اعیان ممکنات نمود ارگردید .

## توحید صفات

در توجیه مسئله توحید صفاتی حق تعالی که یکی دیگر از مقامات توحید است طرح این نکته ضروری است که آیا صفات الهی عین ذات بوده یا اینکه زائد بر ذاتش می باشد واضح است در عالم خلق صفات اشیاء بجهت آنکه حادث و ناقص میباشند زائد بر ذات آنهاست یعنی موجودات عالم از جمله انسان صفاتی را کسب و کمالاتی را مانند علم قدرت از طریق اکتساب تحصیل می نمایند در حقیقت صفات مزبور عارض بر ذات انسان میگردد ( ۱ )

مثلاً " وقتیکه می گوئیم ( سقراط عالم است ) بنظر میآوریم که علم حقیقتی است که بر انسانی مانند سقراط عارض گشته و یا سقراط شخصیتی است که علم را کسب نموده است با این توضیح معلوم است که صفات و کمالات الهی نمی تواند مانند صفات انسان که از طریق اکتساب حاصل میشود و عارض بر ذات

---

( ۱ ) عن الصادق ع بعد قول الراوی " الله اکبر من کل شیء " فقال وکان ثم شیء فیکون اکبر منه فقال الراوی فما هو قال اکبر من ان یوصف این حدیث در کتاب التوحید شیخ صدوق صفحه ۲۳۱ نیز نقل شده است .

سی باشد بدست آید زیرا در چنین حالت کمالات الهی نیز  
اکتسابی بوده و چنین میرساند که خداوند نیز ناقص بوده و  
بعداً "بکمال رسیده است و این مسئله با اصل توحید مفایرت  
دارد پس صفات الهی عین ذات اوست بحدی که کوچکترین  
وجه افتراقی میان ذات و صفات الهی تصور نمی توان  
نمود چه خوب فرموده است اعظم امام عالم اسلام علی علیه  
السلام کمال توحید به الا خلاص له و کمال الا خلاص له نفی  
الصفات عنه یعنی توحید کامل اخلاص بخداوند است و کمال  
اخلاص نفی صفات از اوست این مسئله در آثار جمال قدس  
و باب اعظم تحت عنوان توحید صفات توجیه گشته و حضرت  
عبدالبهاء نیز در توجیه و معنای توحید صفاتی مطالبی در  
تفسیر کنت کنزا" بیان و متذکر گردیده اند که اگر صفات  
خداوند زائد بر ذات باشد صفات زائد بر ذات یا حادث  
است یا قدیم اگر حادث باشد ذات واجب الوجود محال  
حوادث و عوارض گشته و این غیر ممکن است اگر صفات زائد قدیم  
باشد وجود و قدیم باطل بوده و تعدد قدما لازم آید

واین بدیهی البطلانست چون ممکن نیست که در قدیم باهم  
موجود باشند عین بیان مبارک حضرت عبد البهاء در تفسیر  
گفت کنزاً چنین است :

" اگر در بین صفات و آن ذات احدیت فرقی اشکار و امتیازی  
نمودار بود خارج از جهت نبود یا جزء ذات یا خارج از  
ذات در صورت اجزای ترکیب لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه  
و نقلیه باطل است و در غیر این صورت تعدد قدماً لازم آید  
و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است پس ثابت و مبرهن  
گشت که جمیع صفات ثبوتیه عین ذات احدیت استبدون  
امتیاز و اختلاف ."

جمال قدم در لوح مدینه التوحید در مورد توحید صفات  
چنین میفرماید :

" ثم اعلم بان کثرات عوالم الصفات والاسماء لن یقترن بذاته  
لان صفاته تعالی عین ذاته ولن یعرف احد کیف ذلك الا  
هو اله عز و جل المتعالی المغفور الرحیم و یرجع کل ذلك لاسماء والصفات  
الی انبیائه و رسله و صفوته لانه مرایاء الصفات و مطالع الاسماء  
والا انه تعالی غیب فی ذاته و صفاته

## توحید عبادات

توحید عبادت ازارکان مهمه بیت توحید بوده و درخـلال  
نصوص حضرت باب اعظم و آثار مبارکه جمال قد میطور فراوان از  
آن بحث گردیده است، این نوع توحید که در کتب و آثار  
قبل نیز بدان اشاره شده است ( ۱ ) مربوط بکیفیت عبادت  
و پرستش بوده و شمانطوریکه از طاسراین لفظ پیدا است  
مراد طهارت و خلوص عابد و تنزیه دعا و نیایش از منوع ریب و ریا  
می باشد و منسور آنست که عبادت و نیایش باید از منوع شائبه  
مادی مانند طمع به بهشت و ترس از دوزخ میراگشته و صرفاً  
بجهت محبت الهی و تقرب با و انجام گیرد زیرا در غیر اینصورت  
نیایش و پرستش عمق اخلاقی و تأثیرات معنوی خود را از دست  
داده و بییک رشته سنت عادی و تقلیدی تبدیل خواهد شد

---

( ۱ ) حضرت امیر فرمود الهی ما عبدتك خوفاً من نارک و  
لاطمعاً علی جنتک بل وجدتك اسأل العبادته " این حدیث  
در کتاب حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی نیز به نحو زیر نقل شده  
است والله ما عبدتك خوفاً من نارک ولا شوقاً الی جنتک ولیکن  
رایتک اسأل العباده و عبدتك ایضاً " در روافی فیض ج ۳ نقل  
میشود

جمال قدم در بیان این مطلب در کتاب مستطاب اقدس چنین  
میفرمایند: —

قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمی مخاطبا " لبریتی ان  
اعطوا حد ودی حبا " لجمالی .

در کلمات مکتوبه میفرمایند: یا ابن الانسان لا تترك اوامری  
حبا " لجمالی ولا تنس وصایای ابتغاء " لرضائی

ایضا " در کلمات مکتوبه میفرمایند " یا ابن الوجود اعمل حد ودی  
حبا " لی ثم انه نفسک عما تهوی طلبا " لرضائی "

حضرت باب اعظم در میان توحید عبادت در صحیفه اصول  
و فروع چنین میفرمایند: " قوله الاعلی

هر کس بدقیقت توحید نماید عمل بمقامات توحید نموده و

اکثر خلق در مقام توحید عبادت مشرک و در مقام توحید فعل

کافر گشته اند من حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده لا شریک

له مستحق عبادت است لا غیر او و هر که عبادت نماید ذات

او را با و بدون توجه بشی بخلق او<sup>و</sup> بدون تمنا از برای جزا

غیر او بتحقیق که عبادت کرده است خداوند را جانشانی که در حق

امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته بن یوصف  
ولن یعرف ولن یعبد بوده و عست و عبادت احدی لایق  
ساحت عز او نیست و این مقام غایت عطیه الهی است بعبد  
که هرگاه وارد شود کل راد رطل فضل او مشامنده می نماید  
و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احدی از آن الله سلام الله  
علیهم در مقام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکرده .  
خداوند را و هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند  
او را یا بخواند او را سرآینه محجوب از عبادت خداوندی شده و  
لایق ذات او نیست بل سبیل عبادت این است که او را .  
عبادت نماید بوصفی که خود نفس خود را فرموده بلاذکر  
شی سواه و هرگاه حکم محکم از برای عابدین بنا رجمنم  
فرموده بود و حق بود بر عابد که او را باستحقاق ذات خود عبادت  
نماید و راضی بنا شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است  
و رضوان اول عطیه<sup>ی</sup> است از جانب معبود از برای مومن خالص

---

حضرت مسیح در انجیل متی باب ششم از آیه ششم<sup>یه</sup> الی آ  
نوزدهم این مطالب شریع فرموده اند لطفاً مراجعه فرمائید

وسبحان الله عما يشركون "

جمال قدم در توجيهِه توحيد عبادت مطالبى فراوان دارند

از جمله در لوح مدينة التوحيد ميفرمايند :

" ونشهد في مقام التوحيد العبادة بان كلها يرجع الى الله

العزير المتعالى العليم وكلها ظهرت من امر واحد من لدن

حكيم قد ير ويدت من الله وسيعود اليه وكل اليه لراجعين

واليه يصعد الكلم الطيب وكل لوجهه لساجدين ويعبده

كل من في السموات والارض وما من شى الا وقد يسبح بحمده

ويخاف من خشيته لا اله الا هو العزيز القيوم كل الاعناق -

منقادة لسلطنته وكل القلوب خاشعة لامره وذاكرة بذكره

وهو الذي عبده كل شى ويعبده كل من في السموات و -

الارضين ان الذينهم استقروا على كرسى التوحيد ومقاعد

التفريد يشهدون في انفسهم بان كل ما يعبد به العباد

بارئهم في صوامعهم ومساجدهم نزل من عند الله ويرجع اليه

لان المعبود واحد سبحانه وتعالى اناكل له عابدون

## توحید و جود و توحید شهودی

یکی دیگر از مراتب و مقامات توحید که در آثار بهائی بدان اشاره رفته و در نصوص جمال قدم و حضرت بابا عظیم بکرات توجیه گردیده است توحید شهودی و توحید وجودی می باشد در مورد توجیه توحید شهودی گفته شده است که توحید شهودی بمعنای مشاهده آثار و کمالات الهی در آفاق و انفس بوده و اگر عارف سالک بدیده بصیرت در مراتب وجود نظر نماید و در دنیاچه خلقت تفکر و تمق فرماید آثار کمالی حق را در آئینه ملک مشاهدت تواند و بمرغان علم و قدرت و جلال و عظمت حضرت الوهیت که در آئینه خلقت متجلی گشته است فائز و بتوحید الهی واصل می گردد چه که جهان و آنچه در اوست آئینه تمام نمای کمالات الهی بوده و مظهر عظمت و قدرت و جلال خداوندی می باشد ( ۱ )

---

( ۱ ) سوره الذاریات آیه ۲۱ و ۲۲ و فی الارض آیات التلموحنین

جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه در توضیح توحید شهودی

چنین میفرماید :

” و توحید شهودی آنست که در کل شی آیات احدیه و ظهورات

صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب

الهی نازل سنریم آیات تانی الا فاق. وفی انفسهم در این

مقام در کل شی تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا

در لوح دیگر که با عنوان بنام یکتا خداوند مهربان است

میفرمایند :

” موحد آنست که کل را مظاهر آیه اولیه حق داند و در کل

ظهورات اسمائیه و صفاتیه او را مشاهده نماید و آن آیه را

مقدس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید ” ( ۱ )

حضرت عبد البهاء در بیان کیفیت توحید شهودی در تفسیر

کنت کنزا ” میفرماید :

” زیرا این مقام از سازج تجرید و لطائف توحید است و در

عرف عاشقین و عارفین بتوحید شهودی تعبیر شده

چنانچه حکایت کنند که عارفی بدیده صافی درعالم ملک و ملکوت نظر می کرد و از گورستانی گذری نمود سائلی پرسید چه میکنی گفت غیر آنچه مردم می کنند زیرا مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم

تو حید وجودی آنست که عارف هستی خود را در برابر وجود حقیقی و وجود ( مایتحقق به الاشیاء ) که ذات باری تعالی است معدوم و صریحش مرد وجود حادث ناقص خویش را در ساحت الهی وجود کامل معدوم دانند چه واضح است اگرچه نوع انسان در صحنه خلقت وجودی ممتاز و اشرف دارد ولی در ساحت الوهیت که کمال مطلق است آنقدر ناچیز است که گوئی اصلاً " وجود ندارد و عارف حقیقی به یقین مبین میدانند که در این مقام همه چیز فانی و هالک است جزء ذات الهی که باقی و ابدی است چنانچه میفرمایند :

کل شیء عا لک الا وجهه "

جمال قدم در توجیه این مقام در لوح بسیط الحقیقه چنین

میفرمایند :

" در مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کل رابه لا نفی می کنند و حق رابه الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنا ای بوده محض خواهند بود کل شیء هالك الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله ولم یکن معه من شیء والا ن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده می شود که اشیا موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته وندارد و در توحید وجودی کل هالك و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی

ایضا " جمال قدم در ربوبی که در صفحه ۷۲ مجموعه اقتدارات نقل و باعزاز عهد الرزاق قزوینی نازل چنین میفرمایند :

واینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الهما " ولا ما لوه وربا " ولا مربوب و امثال ذلك معنی آن در جمیع احیان ملاق و اینها کلمه ای است که میفرماید کان الله ولم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و مترزی بهر شیء شهادت میدهند که الا ن رب موجود و مربوب مفقود

## شواهد توحید

فاتی  
از آنجائیکه در مسئله شناخت الوهیت و توحید ممکن است انحرافاتی  
در ذهن پدید آید و در معرفت این اصل مسلم که رکن مهم  
ادیان الهیه محسوب اوهام و خرافاتی ایجاد شود لذا  
ضروری است که مسئله توحید از شاخه هر نوع کفر و شرک  
ذهنی منزله گشته و حقیقت مسئله آنچنانچه در کتب  
مقدسه و آثار و نصوص الهیه تعلیم داده شده است مورد  
توجه قرار گیرد .

زیرا موضوع بحدی باریک و دقیق است که با کوچکترین تسامح  
و عدم توجه بنسب و صور الهیه امکان انحراف و تخطی وجود داشته  
و ممکن است سالک سبیل معرفت در طریق تحری حقیقت راهی  
انحرافی و واهی پیموده و از صراط مستقیم حقیقت منحرف  
گردد چنانچه برخی از جماعات مذهبی با آنکه ظاهر<sup>ت</sup> اعتقاد<sup>ت</sup>  
روحانی دارند و در سلك معتقدین بادیان محسوب می شوند

معهدا گرفتار کفر و شرک زهنی گشته و با آنکه ادیان الهیه ،  
بر اصل تو حید بنا گشته و اصل تو حید را سر لوحه تعالیم  
شویب قرار داده اند معهدا بسیاری از آنان از صراط مستقیم  
تو حید منحرف و گرفتار شائبه کفر و الحاد می باشند . بطوریکه  
بوضوح می توان دریافت که اعتقاد اتی مانند وحدت وجود  
و حلول و تجسد روح الهی در قالب بشری و یا اتحاد با خدا و  
یا تشبیه و اقتران با وی و یا اعتقاد به تثلیث و تقسیم ذات  
الهی همه اقنوم که اکنون در برخی از پیروان مذاهب سالفه  
دریده میشود کلاً " انحرافی است صریح و روشن که با تعالیم  
الهی و نصوص اسمانی تناهیر کلی دارد .

پس برای اینکه اعتقاد اصل تو حید از شائبه هر نوع شرک و  
کفر مبرا و از اوساخ هر قسم اوسام و خرافات تطهیر شود  
و حقیقت مسئله آنچنانکه در کتب مقدسه تعلیم داده شده  
است واضح و روشن گردد لازم است که مسائل فوق الذکر  
بطور جدی آگانه مورد مطالعه قرار گرفته و بطلان و سخافت چنین  
اعتقاد اتی بر طالعین حقیقت واضح و روشن گردد .

ولی قبل ورود به بحث مورد نظر باید متوجه شویم که این  
مسائل خرافی و انحرافی بهیچوجه ریشه هائی در کتب مقدسه  
نداشته و در کتب مقدسه اعتقاد به حلول و تجسد و یا تثلیث و  
تعدد و یا قتران و تشبیه نه بهیچوجه موجود نبوده است .  
و جمیع ادیان الهیه چنین عقایدی را بجهت آنکه بانصوص  
الهیه مغایرت داشته است مردود دانسته و نوع انسانی  
را از پذیرش آن بر حذر داشته اند

---

( ۱ ) عبارت انجیل که می گوید در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد  
خدا بود و کلمه خدا بود میراثی است که از فلوپین و حکماء  
مدرسه اسکندریه بوسیله پولس قدیس که خود مردی فیلسوف  
و دانشمند بود و در آن مدرسه تلمذ نموده به مسیحیت منتقل  
شده ولی این جمله دلالت بر حلول و تجسد ندارد بلکه همان  
موضوع عوالم ثلاثه حق و امر و خلق می باشد

## وحدت وجود و فرق آن با تعالیم بهائی

در میان حکمای الهی پیوسته این مسئله مطرح بوده است که آیا خداوند برتر از عالم هستی بوده و یا اینکه در سطح آن قرار دارد و جزء عالم کون محسوب می شود علی رغم تعالیم ادیان که خدا را برتر از عالم و خارج از دایره هستی می دانند و اعیان و صور عالم را صادر از حق می شمارند دسته ای از مکاتب که در آثار فلسفی بوحدت وجود موسومند با اتحاد خالق و مخلوق و عدم سطح بودن آن دو قائل گشته گویند خداوند که در مقام وحدت قرار دارد بلباس کثرت در آمده و با اعیان و صور مختلفه تبدیل و عناصر و کثرات عالم مبدل گردیده است. و بدین طریق خلق و خالق در هستی و وجود متحد گشته و حکم شئی واحد را یافته اند بقول آنان اگرچه عناصر عالم در نظر کثیرو متنوع جلوه می کند ولی بحقیقت واحد و متحد بوده در دایره وجود موجود یکی است و خلاصه منظور از وحدت وجود آنست

که خالق و مخلوق یکی است با این تفاوت که خلق ظاهر هستی  
و خالق باطن آنست اکنون با توجه به اعتقاد مکتب وحدت  
وجود برای اینکه اعتقادات عرفانی را درک و فرقی آنرا با مکتب  
دیگر چون مکتب وحدت وجود بهتر بشناسیم خاطر نشان -  
میسازیم که ادیان الهیه بطور کلی در کیفیت خلقت عالم -  
و چگونگی ارتباط خالق با مخلوق نظریات خاصی داشته -  
و این نظریات که فلسفه لاهوت ادیان را بوجود آورده است  
با مکتب وحدت وجود گرچه مکتب الهی و روحانی و اعتقاد ا<sup>تش</sup>  
مبتنی بر پدیرش الوهیت می باشد فرق کلی دارد که اکنون  
می توان وجه افتراق آنان را در سه مسئله کلی بشرح زیر -  
مورد مطالعه قرار داد

- |  |         |
|--|---------|
| در مسئله عوالم ثلاثه حق و امر و خلق          | فرق اول |
| در مسئله تجلی ظهوری و تجلی صدور <sup>ی</sup> | فرق دوم |
| ( مشیت و حقیقت )                             |         |
| در مسئله حلول و تجسد                         | فرق سوم |

## عوامل ثلاثه حق و امر و خلق

برخلاف تعالیم ادیان که بسه عالم حق و امر و خلق قائل  
ند  
می باشند و عالم امر را واسطه ایصال فیض از حق بخلق میدانند  
پیروان مکتب وحدت وجود بدو عالم حق و خلق معتقد بوده و  
عالم کثرت را تنها سر میرونی و یا تجلی ظهوری حق تعالی  
میشمارند مکتب تصوف که خود نوعی از اعتقاد بوحثت وجود  
می باشد معتقد بوحثت و بیگانگی خالق و مخلوق بوده و بقول  
( میرداماد ) بعضی از فرق صوفیه بر آنند که صد ورمعلول  
از علت عبارت از تنزل علت بمرتبه وجود معلول و تطوری بطور  
معلول و از اینجا معتقد شده اند بوحثت وجود باینکه وجود  
حقیقت واحد است<sup>۹</sup> ساری و جاری در جمیع موجودات. و خلاصه  
صوفیه چنین تصور نمایند که عالم بر سه بیل تجلی ظهوری از حقیقت  
الوحدیت جد اگشته و ذات واجب الوجود به اعیان و صور مختلفه  
عالم تبدیل یافته است عنایت مکتب وحدت وجود در اثبات  
نظریه خویش تشبیهات و استعارات فراوان دارند از جمله

گویند که حق تعالی مانند دریا و خلق امواج آنست اگرچه اشباح  
وامواج کثیر و حادثند لکن از دریا منبسط و بدان راجع می گردند  
عارف کامل اسلامی فخرالدین عراقی در توجیه این مسئله در  
کتاب لمعات چنین سروده است .

فالبحر بحر علی ما کان من قدم

ان الحوادث امواج انهار (۱)

لا یحجبک اشکال یساکلها

---

ست (۱) این شعر در کلمات مکنونه ملامحسن فیضی نقل شده است

خیام گوید پرسیدی که چیست این نقش مجاز

گر بر گویم حقیقتی هست دراز

موجی است پدید آمده از دریای

و آنگاه شده بنهر آن دریا باز

سزای گوید در د و عالم چون یکی ناونده اشیاستی

هر یکی در ذات خود یکتای بی همناستی

جنبش دریا اگرچه موج خوانندش ولی

در حقیقت موج دریا عین آن دریاستی

برخی دیگر از عرفا و متصوفین حق را به برف تشبیه می نمایند  
که گرچه بصور و اعیان عالم تبه یل یافته است ولی این کثرات  
و صور مختلفه عالم هستی بسبب شکل خارجی خالق چیزد پیرنی نیست

چنانچه شاعر عارفی چنین سروده است

وما الخلق فی التمثال الا کثلجوة

وانت لها الماء الذی یسونا بـ ع

وما الثلج فی تحقیقنا غیر ماء— ه

و غیران فی حکم و عنه الش— رابع

ولکن ینوب الثلج و یرفع حکمه

و یوضع حکم الماء والا مرواقع

برخی دیگر از عرفا حق را مانند اسم مصدر در صور مختلفه

کلمات دانند و گویند هستی مطلق یعنی خداوند مانند

مصدر است که جمیع حروف و کلمات از اسم و فعل از آن مشتق

---

بقیه از صفحه قبل

شاه نعمت الله ولی گوید

موج بحریم عین مادر یا است

موج از بحر چون جدا دانیم

گشته است چنانچه شاعری گوید  
چون نیچ مثال خالی از مضمون نیست

پس هر چه در او نظر کنی حق باشد  
در مثال دیگر گویند حق مانند مداد است که در صورت حروف  
کلمات عالم حل گشته و در اعیان و صور هستی تطبیق می یابد  
در مثال دیگر گویند حق مانند نور است که بشکل الوان مختلفه  
تبدلی می نماید اگر چه الوان مختلف ولی حقیقت نور یکی است  
چنانچه ابوسعید ابراهیم خیریکي دیگر از عرفای بزرگ گوید —  
در کون و مکان نیست بغیر از یک — نور

ظاهر شده آن نور با انواع ظه — نور

حق نور و تنوع ظهورش در نی — ا

توحید همین است و در گروهم و غرور

بقیه از صفحه قبل

مفری گوید

این موج بود عین آن — موج

و آن موج چه بود عین دریا

هر جز که هست عین کل است —

پس کل باشد سراسراج — زاء

# تعالیم بهائی در کیفیت ارتباط خالق و مخلوق و مسئله وحدت وجود

در آثار و نصوص بهائی بکراتی توجیه گردیده است که ذات  
باری تعالی برتر از عالم کون و بیرون از دایره هستی قرار  
دارد و از شوائب مادی مانند حلول و نزول و دخول و خروج  
مبرا و مدنزه می باشد ذات الوهیت سرگز از مقام شامخ  
اطلاق و کمال بمقام خلق که بفرموده حضرت عبدالبهاء معد  
نقائص است ( ۱ ) تنزل ننماید و در قالب عنصری و صور و  
اعیان مادی متجسد نگردد این نحوه تفکر یعنی اعتقاد  
بوحدت وجود و اتحاد خالق و مخلوق اگرچه در میان برخی  
از اقوام و ملل عالم از جمله تصوف اسلامی و مسیحی وجود  
داشته و بعضی از پیروان مکتب صوفیه بحلول روح الهی در  
کالبد عالم معتقد بوده اند لکن بفرموده حضرت عبدالبهاء  
در نظر اقطاب و صنادید متصوفه چنین عقیده ای بهیچوجه

---

( ۱ ) مفروضات صفحه ۷ امکان معدن نقائص است

معتبر نبوده است زیرا منظور آنان از ( وحدت وجود ) اتحاد  
خالق و مخلوق نیست بلکه همانطوریکه در کتاب مکاتیب و  
مفاوضات مبارک ( ۱ ) تشریح گردیده است منظور صناوید  
و بزرگان متصوفه از کلمه وحدت وجود آن بوده است که وجود  
حقیقی یعنی ذات باری تعالی واحد است زیرا بنظر آنان  
تنها خداوند است که وجود حقیقی دارد غیر از ذات الهی  
موجودات عالم هستی اگرچه وجودی دارند ولی وجودشان  
خجازی و عرضی بوده و قائم بوجود حقیقی یعنی ذات باری  
تعالی می باشد در مثل خلق مانند ظل و حق ذی ظل  
است خداوند وجود قائم بالذات و قدیم و ازلی و عالم امکان  
وجود محتاج رخا در است خداوند وجود مایتحقق به  
الاشیاء است یعنی وجودی است که اشیاء بدان متحقق  
گشته و موجودیت می یابند اما عالم امکان در با و ارتقاء  
وجودی مجبور بوده و بدون مدد و فیض واجب الوجود

می باشد حقایق ممکن شر چند موجودیتی دارند ولی در  
ساحت آن وجود حقیقی وجود کالمعدوم می باشند گویی که  
اصلاً " وجودی ندارند حضرت عبدالبهاء عقاید عوام و خواص  
متصوفه را در مسئله وحدت وجود تشریح و در مکاتیب — ب  
چنین میفرمایند: . . . . . " خلاصه مقصد صنایع  
متصوفه این است که مقصود از وجود مایتحقق به الاشیاء  
است و آن واحد است و آن مجهول النعت و ضمیمه منیع است و  
منقطع وجدانی است ( ۱ )

ایضا " در مفروضات چنین بیان مطلب میفرمایند :

" اما علماء ماشرتیاسفها و هوفیها بعد از تعمق در این  
مسئله بر آنند که وجود برد و قسم است یکی وجود عام که مفهومی  
ذهنی انسان<sup>ست</sup> آن حادث است و عرضی از اعراض و حقایق  
اشیاء و جواهر اما مقصد از وحدت الوجود این وجه — و  
عام ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از مرتبیری

---

منزه و مقدس است و آن مایه تحقق به الاشیا است و آن واحد  
است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیا با وجود یافته  
حضرت عبدالبهاء در مکاتیب جزء ثانی در بطلان عقیده  
حلول و تجسد میفرماید :

بدانکه خلقت برد و قسم است خلق جسمانی و خلق روحانی  
زیرا در عالم ایجا در جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است  
و این وجود مایه تحقق به الاشیا است نه در خولی و نه خروجی  
و نه حلولی و نه نزولی مقدس از قیاس تکلیف است و منزه از مثل  
و تصور آنچه هست این است که تحقق اشیا بان است جز  
این تعبیر هر بیان زیان است و هر عبارات موجب خسران  
اما حضرات عرفا را تصور چنان که این وجود بمنزله بحر است  
و جمیع کائنات بمنزله امواج این تشبیه و تعبیر ابتر است  
زیرا چون بحقیقت نگری لازم آید که قدیم تنزل بمال محدود  
نماید و غنی مطلق تمثیل به یک فقر نماید و وجود بحسب  
حقیقت عدم بسیار آید و نورانیت الهیه بصورت ظلمات کونییه  
در آید خلاصه در زندگان وجود محصور در حق است و خلق

لا ثالث لهما باطنه حق وظاهره خلق حقیقت بحر است  
و صورت موج و اما در نزد انبیاء نیست چنان بلکه بدلیه  
و پراهمین عالم ثالث اثبات نمودند (عالم حق عالم امر عالم خلق)  
اما حق منقطع وجدانی است که بهیچ تعبیر نیاید چه که  
منزه و مقدس از جمیع اوصاف و نعمت<sup>ف</sup> است نه نام و نه نشانی  
السبیل مسدود و الطلب مردود دلیل آیه و وجوده اثباته  
و عالم امر مقام مشیت اولیه که آن حقیقت کلیه است که منحل  
بصورت لامتناهی است ان بحر مشیت است که عالم امر است  
پس کائنات من حیث الوجود بحق محقق گشته اند ای  
بایجاده از اراد شیء ان یقول له کن فیکون

حضرت باب اعظم در صحیفه عدلیه باب الثالث در مورد حلول  
و وحدت وجود میفرماید :

”وقائلین بوحدت وجود مشرکند بشهادت خود وجود لا جل  
انکه وحدتی که اثبات می کنند فرع وجود اشئین است و الانفی  
اشئین و اثبات وحدت از چه مقام است و همچنین اشخاصیکه

علت وجود ممکن را ذات حق و برهبط فیما بین قائل گشته  
کافرند لاجل آنکه علت فوق اقتران با معلول و برهبط فرع  
وجود اثینیت است و سررد و مقام باطل محض است. بل حق  
واقع ذات حق است و خلق ممکن و شی سوی خلق ممکن  
عقول نیست و لم یزل حق حق است و معر وف شی نیست و  
لا یزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست .  
و از آنجائیکه خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت  
متجلیه در ایشان خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین  
امر فرموده خلق فرموده مشیت را الا من شئی بهعلیت خود  
مشیت بلا کیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرموده گل اشیا  
ربعلیت او

## تجلی ظهوری و صدوری

فـرق ثانی

مکتب وحدت وجود علت اصلی آفرینش را حقیقت الوهیت دانسته و ذات حق را که وحدت صرفه است قابل تبدیل بکثرات یعنی اعیان و صور عالم تصوری نماید لکن ادیان الهیه معتقدند که حقیقت الوهیت مبرا از شائبه تعدد و تکثیر بوده و تنها مشیت الهی است که بوسیله آن عناصر مختلفه عالم خلق شده و صور و اعیان ممکنات بوجود آمده است مشیت در حقیقت اول تجلی حق تعالی بشمار میرود بعبارت دیگر خداوند بی در این بوسیله عالم خلق را خلق فرموده و مشیت نبی که در نزد حکماء بعقل اول و یا صادر اول موسوم می باشد اعیان و صور عالم را بوجود آورده است (۱) دیانت بهائی معتقد است که عالم از مشیت الهی صادر گشته است بدون آنکه حقیقت الوهیت در صور و اعیان

---

(۱) در مورد اینکه مشیت چیست بکتاب زیر مراجعه فرمائید - اسرار الحکم ملاسادی سبزواری - طباق الحقایق معصوم <sup>علی شاه</sup>

عالم حلول یافته و یاد رقوالب مادی متجسد گردد در حقیقت  
فرق عمده ادیان با مکتب وحدت وجود آنست که مکتب وحدت  
وجود بتجلی ظهوری حق در عالم خلق معتقد بوده و عالم  
را ظهور ذات حق در مراتب خلق میدانند و خالق را قابل  
تحلیل در کالبد عالم تصور می کنند در صورتیکه دیانت بهائی  
بتجلی صدور حق تعالی قائل بوده و عالم را منبسط  
از مشیت الهی میدانند بدون آنکه ذات الوهیتش از مقام  
اطلاق تنزل نموده و در سیکل عالم متجسد گردد.

در این مورد در ادیان سالفه (۱) و بعضی آئینهای

---

(۱) در احادیث اسلامی نیز آمده است که امام فرمود ان الله  
خلق الاشياء بالمشية والمشية بنفسها از جمله منقول  
است که حضرت صادق فرمود لا يكون شيء في الارض ولا في السماء  
الا بهذه الخصال السبع بمشية واراده وقد روضاء وازن  
واجل وكتاب

در آئینهای خداوند را و جلوه گاه موجود می باشد یکی عالم هستی  
که در ادبیات امریه مشیت امکانیه موسوم و یکی مظالم ظهور که  
به مشیت اولیه معروف است بنابراین انسان زاد و وسیله

مطالب فراوان و کثیری وجود دارد که اکنون شمه ای از آنان را  
راجعت روشن شدن مطلب خاطر نشان میسازم.

حضرت باب اعظم در تفسیرها<sup>۱</sup> چنین میفرماید ان الله  
خلق المشیة لا من شیء بنفسها ثم خلق بها کل ما وقع  
علیه اسم شیء وان العلة الوجود شاعی نفسها الا سواها  
وان الذی ذهب من ان الذات هو کان علة الابداع اشرك  
به من حیث لا یعلم لانه كما علیه لن یقترن بشیء ولا وجود  
الشیء معه

ایضا<sup>۲</sup> در بیان فارسی باب الثامن من الواحد الثانی میفرما  
شد  
واوعز ذکره متصلی است از اینکه در شئی باشد یا باشی با  
یا قبل شئی یا بعد شئی یا فوق شئی باشد یا دون شئی باشد  
و آنچه شیعیست با و متحقق است بمشیت اوست و اینفسها قائم  
است ولم یزل ولا یزال کل سماء در ظل او بود و او ظل الله

---

بقیه از صفحه قبل "برای عرفان الهی موجود است یکی  
سیر در آفاق و انفس و دیگری عرفان مشرق و وحی در قرآن کریم  
نیز آمده است که وفي الارض آیات للموقنین وفي انفسک ما افلا تبصر  
ون

است در باب الثانی من الواحد الرابع میفرمایند ملخص  
این باب آنکه ذات ازل لم یزل ولا یزال لن یدرک ولن یوصف  
ولن ینعت ولن یری بوده وهست آنچه از اونازل میگردد از  
کلمه مشیت است .

ایضاً در باب السادس من الواحد الرابع بیان فارسی  
چنین میفرمایند :

وازی برای او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل  
توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق  
فرموده بمثل آنکه کل شیء را خلق فرموده

بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را

نسبت بخود داده یعلو او و سمو او

ایضاً در صحیفه عدلیه میفرمایند :

" اشخاصیکه علت وجود ممکن را ذات حق و ربط فیما بین

قائل گشته کافرند لاجل آنکه علت فرع اقتران با معلول و

ربط فرع وجود اثنینیت است و هر دو مقام با هم الی معنی است

از حضرت باب اعظم توقیعی است که حضرتشان در آن حدیث

من عرف نفسه فقد عرف ربه را تفسیر فرموده و در آنجا میفرماید :

”خلق الاشياء بالمشية وخلق المشية بنفسها وان  
المشيئة اول نقطة مذكورة في الامكان وهو اول الذي ذكر الله

نفسه بانى انا الله لا اله الا انا ( ۱ )

ايضا در صحيفه عدليه ميفرمايند :

و ممکن نیست خلق شی که حرف شیئیت بر او وارد شود الا  
بهفت مرتبه از امکان که اقل آن در حق ممکن ممکن نیست  
و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجزال  
و کتاب است و مرکز اعتقاد نماید که خداوند خلق نموده  
شی را بی علیت این مراتب سببه بنصر حدیث کافراست و  
اول ذکر شی بلا تعلق ذکر شیئیت وجود مشیت است و حین تعلق

---

( ۱ ) خلق کرد خداوند اشياء را بمشیت خود و خلق کرد

مشیت را بنفس خود و بدرستی که مشیت اول نقطه مذکوره در

امکان است و اوست اول کسی که ذکر خداوند نفس او را کرده

بدرستی که من خدا هستم و نیست خدائی بجز من

وجود شیئیت اراده است و همین ذکر معا " قدر است و ظهور  
این ثلاثه رتبه قضا است .

جمال قدم در لوح سلمان میفرمایند : . . . فسبحان  
الله من ان يعرف بعرفان احد او ان يرجع اليه امثال  
نفسی لم یکن بینہ و بین خلقه لا من نسبة ولا من ربط ولا من  
جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممكنات بمشيته التي احاطت  
العالمين ( ۱ )

ایضا " در لوح بسیط الحقیقه میفرمایند :  
" کل ما ذکر او یدکر یرجع الی الذکر الا ول چه که حق جل و عز  
غیب منیع لا یدرک است در این مقام کان و یکون مقدسا " عن  
الاذکار و الاسماء و منزلها " عما یدرکها اهل الانشاء السبیل  
مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیمه و اوصاف  
منیمه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی

---

( ۱ ) مقدس است خداوند از اینکه شناخته شود **بعرفان**  
پاراجهش و بسوی او امثال نفس نمیشد بین او بین خلق او نه  
نسبتی و نه ربطی و نه جهت و نه اشاره ای و نه دلالتی .

وزروه اولی ووطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود  
 اوست مصدر توحید و منزه نور تفرید و تجرید در این مقام  
 کل الاسماء<sup>الحسنی</sup> والصفات العلیاء ترجع الیه ولا یتجاوز عن هـ  
 کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الازکار کلها و مقر نور توحید  
 اگرچه در ظاهر موسوم با اسم و محد و بحد و مشاهده میشود  
 ولکن در باطن بسیط مقدس از حد و بوده و این بسیط  
 اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام  
 معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احد یه  
 مرئی کل اشیا است و دارای کمالات لا تحصی

منصف م ۴۷ و ط م

---

بقیه از صفحه قبل  
 بتحقیق خلق کسر و ممکنات را جمشیتی که احاطه کرده است

عالمیان را

## رد مسئله حلول و تجسد در آثار بهائی

در مباحث گذشته اشاره گردید که در بعضی از مکاتب فلسفی و در میان برخی از فرق مذهبی اعتقاد بحلول روح الهی در قالب بشری وجود داشته و جمعی معتقد بوده اند که ذات الوهیت می تواند در هیكل و قالب انسان خاکی حلول نموده و تجسد مادی حاصل نماید از آنجائیکه از نظر آثار بهائی مسئله حلول نیز یکی از شواهد توحید محسوب میشود و چنین طرز فکر انحرافی شدید و روشن در مسئله الهییت بشماوهیاید لذا جمال قدم در بسیاری از آثار و نصوص مبارکه سخافت چنین تفکر و اعتقادی را توجیه و خدا را مقدس از شواهد مادی مانند صعود و نزول و دخول و خروج میدانند عین بیان مبارک که در ایقان بیان گردیده است چنین است  
قوله عزبیانه : براولی العلم وافئده منیره واضح است  
که غیب هویه ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول دخول و خروج بوده متطالی از وصف درواصفی و ادراک عمر مدرکی لم یزل در ذات غیب بوده و هست و لا یزال مکینونت خست و

مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار وهو  
يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير چه میان او و ممکنات  
نسبت و ربط و فصل و وصل و یاقرب و بعد و جهت و اشاره  
بهیچوجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات والارض بکلمه  
امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیت است از عدم  
و نیستی بحت بات بفرموده شهود قدم گذاشتند سبحان الله  
بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد  
بود ایضا "در جواب امر الا سرار میفرمایند: "فاعلم بان الله  
تبارک و تعالی لن یظهر کینونیه<sup>تیه</sup> ولا بذاتیه<sup>تیه</sup> لم یزل کان  
مکنونا" فی قدم ذاته و مخزونا" فی سرمدیته کینونه فلما  
اراد اظهار جماله فی جبروت الاسماء و ابراز جلاله  
فی ملکوت الصفات اظهار الانبیاء من الذیب الی الشهود  
لیقتاز اسمه الظاهر من اسمه الباطن و یظهر اسمه الاول .  
عن اسمه الاخر لیکمل القول بانه هو الاول والاخر

---

### والظاهر والباطن ( ۱ )

ايضا " در جواهر الاسرار ميفرمايند : " انك لو تحل<sup>ت</sup> اللاهوت<sup>ت</sup> في الناسوت هذا شرك محض ولو تصعد الناسوت الس<sup>ت</sup>ى هواء اللاهوت هذا كفر صرف ولكن لو تذكر اللاهوت في اللاهوت<sup>ت</sup> والناسوت في الناسوت لحق لا ريب فيه .

ايضا " در مجموعه اقتدارات لوح بسيط الحقيقه چنين ميفرمايند : :

حق لم يزل ولا يزال مقدساً ز صمود ونزول وحدود واقتران وارتباط بوده وخواهد بود واشياء در امكنه حدود موجود ومشهور چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب في كمال القو

---

( ۱ ) پس بدان که خداوند تبارك و تعالٰی ظاهر نمیشود بکينونت خود و نه بذات خود از ازل بوده است در ذات قدیمی خود و پوشیده است در هویت ابدی خود پس زمانیکه اراده کرد ظهور جمال خود را در عالم اسماء و برون عظمت خود را در ملکوت صفات ظاهر گردانید انبیاء را از غیب به عالم مشهور تا اینکه متمایز بشود ظاهرش از اسم باطنش و ظاهر بشود

والشده لویجوز ینحل بوجودات غیر متناهیہ ولکن لا یجوز

ما انحل

ایضا " در هفت وادی میفرمایند :

مبادی را این بیانات راحه حلول و یا تنزلات عوالم حق در

مراتب خلق رود و بر آنجناب شبیه شود زیرا که بذاته مقدس

است از صعود و نزول و از دخول و خروج لم یزل از صفات

خلق غنی بوده و خواهد بود و نشناخته او را احدی و بکنده

او راه نیافته نفسی کل عرفا در وادی معرفتش سرگردان و کل

اولیاء در ادراک ذاتش حیران منزّه است از ادراک هر مردکی

و متعالیست از عرفان هر عارفی . السننیل مسدود والطلب مردود

ایضا " در لوح ایوب که در اول ورود ببلاغ

---

بقیه از صفحه قبل

اسم اول او از اسم آخر تا تکمیل شود قول او باینکه او اول و آخر و

ظاهر و باطن است . . توضیح آنکه خداوند در مقام ذات

لا اول و لا آخر است و لکن وقتی که در عالم صفات و تجلیات ظاهر

میگردد هم ظاهر دارد و هم باطن هم اول دارد و هم آخر

رضوان از قلم جمال رحمان نازل و بسوره الصبر نیز موسوم است

چنین میفرماید: —

قُلْ اِنَّ اللّٰهَ مَقْسَمًا " عَنِ الْمَجِيئِ وَالنَّزُولِ وَهُوَ الْفَرْدُ الصَّمَدُ  
الَّذِي احَاطَ عِلْمُهُ كُلِّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَنْ يَاتِي  
بِذَاتِهِ وَلَنْ يَرَىٰ بَكْيُوتِنْتَهُ . " وَرَمٰنَا جَاتِيْ كَمَا بَاعَنَآنُ ... هُوَ  
الْمُعْطٰى الْمَقْدَرُ الْبَازِلُ الْحَكِيْمُ شَرُوعٌ مِيْشُوْدٌ مِيْفَرْمَا يَنْدُ :  
وَانه لهُوَ الشَّرَازِالَاوُلُ وَمَزِيْلُ الْعِلَلِ يَدْخُلُ فِي الْقُلُوْبِ  
لَا كَدْخُوْلُ الْاَشْيَاءِ فِي الْاَشْيَاءِ وَيَتَصَرَفُ مَمَالِكُ الْوَجُوْدِ  
لَا كَتَصَرَفِ الطُّوْكَ فِي مَمَالِكِ الْاِنْشَاءِ "

حضرت باب المعتمد در باب الثاني من الواحد الثاني بيان

---

بقیه از صفحه قبل

هم اول دارد و هم آخر در اینجا است که میفرماید :

هو الا اول والا خرو الظاهر والباطن

غزالی در باره حلول گفته است لا يتصور الحلول بين عبد بين فكيف

يتصور بين المبد والرب تعالى وهو سبحانه برى عن الجسميه

فارسی جنین میفرماید: **لان الله سبحانه لم يكن في شيء ولا من شيء ولا على شيء ولا الى شيء ولا يد كرشى وكلشي** وونه خلق له لن يعرفه بكنهه احد وونه الا يوحد هذاته احد سوا وكلما قد عرفت المشية ما عرفت الا نفسها وكلما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشية فيها وان الله عزوجل بذاته لن يعرفوا لا يدرك ولن يسمع ولن يقدر ولا سبيل لا حد اليه الا بالمجزع عن عرفانه والا استقرار في ظل وحدانيته واستقلاله لم يزل كلشي له بكنونيته وذاتيته وجوهريته ومجرديته واوليته و اخريته وظاهريته وباطنيته وكافوريته وسازجيه وانه هو في اعلى علو سلطان قيموميته وابهي سموطيك قد وسيته متعال لله عن كل ذكر وثناء ومقدس عن كل نعت وعلاء لم يزل

كان الها " واحدا " احدا " صمدا " فردا " حيا " قيوما " دائما " ابدا " معتمدا " لم يتخذ لنفسه صاحبة ولا ولدا " وان ما وونه خلق له قد خلقه بامر وانه لم يزل ولا يزال عن

نفسه بنفسه وکیف لا یكون غنيا " عن رونه و مستغنيا عن ذاته  
بذاته وکیف لا یكون مستغنيا " عن غیره سبحانه و تعالی بما  
بینی لملوقدسه وسموذکره انه کان علیا " علیا " ( ۱ )  
ایضاً در هفت وادی مذکور است قوله عزیمانه  
پس معلوم شد که از برای تجلیات هم دخول و خروج نیست  
تاچه رسد بان جوهر وجود و سر مقصود

---

( ۱ ) برای اطلاع بیشتر بکتاب مفاوضات قسمت ( مقصود

از روح القدس چه چیز است

مراجعه فرمائید

## تشیه و اقتران و اتحاد<sup>(۱)</sup>

در میان برخی از پیروان مذاهب و فرق ادیان سالفه تصور میرفت که ذات الوهیت را حلول را ابعاد و قوالب مادی میسر بوده و ممکن است آن حقیقت مطلق ازلی در قالبی شبهه بهیکل انسانی خاکین متجسد گردد و به مخلوق خویش مشابَهت و مماثلت تام حاصل کند و یا اینکه انسان می تواند بمدد عبادت و ریاضت با خداوند متحد گشته و در مقام احدیت شبهه و قرین خالق ازلی گردد ( ۱ ) از آنجائیکه چنین افکار و اعتقاد است سخیف انحرافی صریح و روشن از صراط مستقیم تعالیم الهی محسوب می شود لذا دیانت بهائی نیز مانند ادیان سالفه تعلیم داده است که تشبیه و اقتران با خدا و یا مشابَهت و مماثلت با وی با اصل توحید مغایرت دارد چه انسان ناقص و محدود هرگز نمی تواند با حکیم علی الاطلاق که کمال ( ۱ ) محققین اسلامی مستقدند هشامین الحکم و هشامین سالم که از متکلمین امامیه می باشند از مجسمه و حلولیه بود و به تجسد

صرف و جمال محض است تشابه جسته و باصانع ازلی قرین  
و شبیه شود حضرت عبدالبهاء موضوع حلول و اتحاد و تشبیه  
و اقتران را بنحوشایسته و بطور بساطت توجیه و در تفسیر کنت  
کنز این مطلب را تشریح و متذکر می گردند که انسان حادث  
را امکان مشابهت و مماثلت با قدیم ازلی نیست زیرا در نزد  
حکما مشابهت موافقت در کیفیت است یعنی <sup>شئی</sup> و <sup>شئی</sup> در صورت  
از نظر کیفی موافق هم آیند گویند که مشابیه و قرین هم میباشند  
و این واضح است که کیفیت از اعراض است یعنی چیزی است  
که بر ماده و جسم عارض گردد ( ۱ ) و خداوند جسم نیست که  
تا کیفیتی بر او عارض شود و خداوند را عرضی مانند کیفیت انسان  
وجود ندارد که تا کیفیت باشی در یگر مشابهت حاصل نماید و

---

بقیه از صفحه قبل  
روح الهی در قالب بشری قائل بوده اند برخی هم عبد الله بن  
سهاراموسس این فکر را اسلام میدانند ( ۲ ) بدقیده حکما  
قدیم اعراضی که بر جسم عارض میگردد نه قسم بود و عبارتست  
از کم کیفی متی این وضع جده یا ملک اضافه فعل انفعال

در عرض کیفی مماثل و مشابه چیز دیگر شود (۱)  
 عین بیان مبارک چنین است: این بسی واضح و صریح است  
 که از برای ذات حق سبحانه هیچ شبهی و مثلی و نظیری نبوده  
 نیست زیرا مشابهت در نزد حکما موافقت در کیفیت است و تا  
 در چیزی در کیفیت موافق و مطابق نباشند آنرا مشابه نتوان  
 گفت مثلاً "هرگز روز روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی شبیه  
 نتوان نمود و نار مشتعل موقده را بمیاه منجمد مثل نتوان زد  
 زیرا در کیفیت که آن در خشنودی و تیره گی و اشتعال و افسردگی  
 است موافق و مطابق هم نیستند و لکن اگر گوئی که این یا قوت  
 احمر چون سراج ضعیف است" است این تشبیه موافق افتد

(۱) از نظر معارف اسلامی نیز مسئله تجسد روح الهی در  
 قالب بشری و همچنین تشبیه و اقتران با خدا مردود بوده و در  
 احادیث ائمه طاهریین از جمله در دعای صباح حضرت امیر  
 چنین آمده است یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزه عن  
 مجانسه مخلوقات یعنی ای کسیکه دلالت می کند ذات او بذات  
 خودش و منزّه می باشد از مجانست با مخلوقات خودش ایضا"

زیرا در کیفیت که آن درخشندگی است مطابقند و کیف از جمله  
اعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این ثابت و محقق  
است که ذات حق جسم نیست تا محل اعراض شود و در کیف  
موافقتی از برای او تصور گردد تا مشابهی از برای او متحقق  
یابد و آن مشابه ادراک کننده ذات حق سبحانه **نماید**  
و تحقیقتش پی برود

فسبحان الله عما یقول الواصفون فی وصفه علواً "کبیراً"  
ایضا "در مجموعه اقتدارات در لوحی که با عنوان بنام یکتا خدا  
مهربان آغاز میشود میفرمایند : موحد آنست که کل را منزه  
آیه اولیه حق داند و در کل ظهورات اسمائیه و صفاتیهِ او را  
مشاهده نماید و آن آیه را مقدس از کل و حاکم بر کل مشاهده  
نماید تا چه رسد بنفس حق تعالی متعالی من ان یقترن -

---

بقیه از صفحه قبل  
در صحیفه سجاده میفرمایند فتعالیت عن الـ شباه و الاضداد  
و تکبیرت عن الـ امثال و الا نداد یعنی ای خداوند متعالی هستی  
تو از شباهت و اضداد با دیگران و بزرگ هستی تو از امثال و شبا

بخلقه و یعرف بما سواه اگر نسبت را از وجود برسد  
 معدوم صرف خواهد بود چه جای آنکه مظهریت بر او اطلاق  
 شود کل با وجود و وقایع و او از کل مقدس و منزله لا اله الا هو  
 الغنی المتعال "

ایضا " در اقتدارات میفرماید :  
 مرضی عارض شده که رفع آن بسیار مشکل است الا لمن استشفی

ایضا " در صحیفه سجادیه در دعای روز عرفه چنین  
 آمده است انت الذی لا ضد معک فیعاندک ولا عدل لک  
 فیکاکثرک ولا ند لک فیعارضک یعنی ای کسیکه ضدی ترا  
 نیست تا دشمنی کند ترا و شبهی برای تو نیست تا ترا بکثرت  
 مبتلی کند و تو را مثلی و مانند ای نیست که با تو معارضه پرد از  
 البته در اینجا باید متذکر بود که خداوند مَثَل و مثال را در چه  
 نه انسان صورت و مثال الهی است ولی خداوند مَثَل و مانند  
 ندارد چنانچه در قرآن کریم آمده است لا تجعلوا لله انداد  
 یعنی قرارند دهید برای خداوند شبه و مثلی را ایضا میفرماید  
 ولم یکن له کفو احد یعنی نمیشد برای او شبه و مانند ای  
 ایضا " در سوره ۴۲ آیه ۱۱ آمده است لیس کمثله شیئی

من الدریاق الاعظم وأن این است که هر نفسی که بگم—ان  
خود فی الجمله رایحه<sup>۱</sup> استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نمود  
ایضا<sup>۲</sup> در مناجاتی که در مجموعه ادعیه محبوب مندرج میباشد  
چنین میفرماید :

تعالی تعالی من ان یقترن بخلقه اویصمد الی عواء عرفانه  
ظیور افئدة عباده تعالی تعالی من ان ینزل من علو ذاته  
وسمو نفسه لم یزل کان مقدسا<sup>۳</sup> عن الصعود والنزول ولا یزال  
یکون متعالیا<sup>۴</sup> من ان تدرکه الافئدة والعقول کل ما ذکر او  
یذکر هذا فی حد الامکان ویرجع الی الامکان  
دام الملك فی الملك وانتهی المخلوق الی شکله ومثله

حضرت باب اعظم در صحیفه عدلیه میفرماید :

وشریعی که اسم شیئیت بان اطلاق شود سوای ذات الله  
خلق اوست و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت  
فرع وجود واقتران است و ما سوای آن وجودی در رتبه آن  
ندارند چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشنا<sup>خته</sup>

است خداوند را غیر از ذات مقدس او واحد<sup>ی</sup> توحید نکرده  
خداوند را غیر از ذات مقدس او و هر کس ادعای معرفت او را  
نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن و حادث است  
و هر کس ادعا توحید او را نموده مشرک است بشهادت نفس  
خودش که ممکن نیست اقتران با او و ممکن نیست جعل اسم  
و وصف و از برای ذات او و دلیل و سببلی نیست از برای احدی  
لاجل معرفت او و ممکن نیست جعل اسم و وصف و از برای  
ذات او و دلیل و سببلی نیست از برای احدی لاجل معرفت  
او

---

شیخ شبستری در گلشن راز گفته است :  
ظهور جمله اشیا<sup>۱</sup> بضد است  
ولی حق را نه مانند و نه نداست  
چون بود ذات حق را شبه و همتا  
ندانم تا چگونه دانه او را  
لاهیجی شرحی برگلشن راز نوشته و این شعر را تفسیر  
نموده است لطفاً<sup>۲</sup> مراجعه نمائید

## تثلیث و ثالث

در برخی از آثار و کتب مقدسه قبل ظاهر<sup>۱</sup> چنین بنظر  
میرسد که خداوند بصور مختلفه تجزیه و شخصیت های  
مستقلی که در مسیحیت با قانیم ثلاثه مشهور و با سماء و القابی  
مانند پدر و پسر و روح القدس موسوم است تقسیم گردیده است  
ولی اگر با نظر دقیق بر آیات انجیل شریف نظر کنیم ملاحظه  
خواهد شد که این مسئله بهیچوجه بمعنای انقسام الوهیت  
بشخصیت های سه گانه مذکور نبوده بلکه بمعنای تجلی  
صفات و کمالات تعالی در مرایا و مجالی مختلفه وجودی  
میباشد و همانطور بیکه حضرت عبد البهاء توجیه میفرمایند  
تثلیث بمعنی آنست که خداوند کمالات جمالی و کمالی خود را  
در مراتب وجود پیاپی بران تجلی بخشیده و صفات خود را در شکل  
مظاهر مقدسه ظاهر ساخته است چه که واضح است تقسیم

---

(۱) در رشند و عیسم نیز خداوند سه اقنومینا مهرهما  
و ویشنو و شیوانتسیم شده است در اینجا برهما خدا ای افریدگار

تعدد الوهیت بسه اقنوم برخلاف اصل توحید بوده و چنین اعتقادی نه تنها انحرافی صریح و روشن از تعالیم الهیه می باشد بلکه اصولاً " مبنای منطقی نداشته و با موازین عقلی نیز مغایر بنظر میرسد

حضرت عبد البهاء در خطابه ای چنین میفرمایند :

سواله ای طالب حقیقت مسئله تثلیث بعد از حضرت مسیح الی الان معتقد مسیحیان و تباحال جمیع فضلای ایشان در این مسئله واله و حیران و کل اعتراف نموده اند که این مسئله از عقل خارج است زیرا سه یک نشود و یک سه نگردد جمع میان این دو مستحیل است یا یک است یا سه اگر گوئیم حقیقت الوهیت منقسم است و لربوجهی از جوه انقسام از لوازم امکان وحدت است و قدم مبری اگر گوئیم که واحد در اصل واحد

---

بقیه از صفحه قبل

و پیشنوختن و شیواخدای انعدام است و در اصطلاح هندی آنرا ( تری مورتی ) نامند

بود بعد منقسم شد تغییر و تبدیل در ذات احدیت لازم  
 آید و تغییر و تبدیل از لوازم امکان است نه ذات الوهیت  
 و اگر گوئیم این تعدد قدیم است سه قدیم لازم آید و لا بد  
 مابین این سه مابیه امتیازی هست آن نیز قدیم است در  
 این صورت پنج قدیم حاصل شد و در مابین این پنج نیز مابیه  
 الامتیاز موجود نه قدیم لازم آید و هکذا الی ما لا نهاییه لها  
 در این صورت تسلسل لازم آید و مطلقان تسلسل مسلم است  
 و همچنین آیات توحید در جمیع کائنات موجود و واضح  
 است اگر جمیع کائنات را جمع کنی و دانه نیایی که در جمیع  
 شئون مساوی باشد لابد از فرق است در این صورت آیت توحید  
 در جمیع اشیا غنا و آشکار است تا چه رسد بموجود اشیا  
 اما در انجیل عباراتی درج است که دال بر اقانیم ثلاثه  
 است از جمله ( پدر در پدر است و پسر در پدر ) چون مسیحیان  
 بی بمعنی این عبارت تبریدند لهذا افکارشان پریشان شد  
 اما حقیقت این مسئله این است که وجدانیت الهیه ثابت  
 است ولی تجلی در حقایق مقدسه میفرماید تحقق شمس واحد

است ولی در مرایای متعدده تجلی مینماید اگر نظر  
در مرآت نمائی و تجلی شمس مشاهده کنی گوئی آفتاب  
در آئینه است و آن آفتاب ظاهر در آئینه هر چند همان آفتاب  
آسمان است و هر چند در آفتاب است ولی بحقیقت یکی است  
ولی با وجود این آفتاب از علوت تقدیس و تنزیه تدنی ننموده  
و در این آئینه منزل و ماوی نگرفته اما تجلی فرموده حقیقت  
مسیحیه مانند آئینه مجلی بود و شمس حقیقت از افق تقدیس  
در آن آئینه تجلی فرموده بود لهذا واضح شد که شمس  
من حیث الحقیقه واحد است ولی در مرایای متعدده تجلی  
فرموده این مسئله بمفصلی از برای میسر بارنی بیان گردید  
و او هر ورقی مرقوم نمود عنقریب بان اطلاع خواهید یافت و این  
مسئله مشکله بتمامها واضح و مشهود و مبرهن گردد و

عليك التحية والثناء<sup>۱</sup> ع

ایضا<sup>۲</sup> در خطابه‌ای که در حضور اساتفه مسیحی ایراد فرموده‌اند  
میفرمایند: "مسیح فرمود پدر در من است لکن این  
را بقوانین علمیه و عقلیه باید مطابق نمود چه که اگر مطابق

نباشد اطمینان و یقین تام حاصل نشود یوحنا یهم الذهب  
که ( فیراز یوحنا ی معمدان است ) روزی در کنار دریا راه  
میرفت در اقامتیم ثلاثه فکر می نمود که چطور سه یك میشود  
و یك سه میخواست بعقل مطابق نماید دید طفلی در کنار  
دریا آب دریا را در کاسه میریزد با و گفت چه میکنی جواب داد  
میخواهم دریا را در کاسه آب گنجایش را هم گفت بچقدر تنو  
جاسل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد  
طفل گفت کارتوازن غریب تراست که میخواهی اقامتیم ثلاثه  
را در عقل بگنجانی پس یوحنا فهمید که ممکن نیست این مسئله  
را تطبیق بعقل نمود و حال آنکه سرچیزی را باید تطبیق بعقل  
و علم نمود والا چگونه قابل قبول میشود اگر من مطلبی بگویم  
و عقل شما قبول نکند چگونه قبول می کنید پس باید پرسید  
را تطبیق بعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر در  
پسراست این ابوت و بنوت تفسیری است حقیقی مسیح مانند  
آئینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نمود اگر این آئینه  
بگوید این چراغ در من است یقین صادق است پس مسیح نیز

صادق بود .

ایضا " در مفروضات میفرمایند :

حقیقت الوهیت که منزّه و مقدّس از ادراک کائنات است و ابداً  
بتصور اهل عقول و ادراک نیاید و مبری از جمیع تصورات آن حقیقت

ربانیه تقسیم قبول ننماید زیرا تقسیم و تعدد از خصائص

خلق است که ممکن الوجود است نه از عوارض ظاریه بر واجب

الوجود حقیقت الهیه مقدّس از توحید است تا چه رسد

بتعدد و آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات و مراتب عین

نقص و منافی کمال و ممتنع و محال در عوارض تقدیر

و تنزیه بوده و هست .

---

در قرآن کریم نیز در اثبات توحید خداوندی مطالبی

ذکر گردیده است از جمله سوره المائده آیه ۱۱۶ میفرماید

اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاٰمِي

السَّمِيْنَ مِنْ دُوْنِ اِلٰهٍ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ

لِيْ بِحَقِّ اَنْ كُنْتُ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ يَعْنِيْ اَيَاتِ تَوْحِيْدِهِ مِ كُتْبِهِ اَي

غیر خدا من و مادر مرا و خدا را قرار میداد گفت تو منزّه ای

## مظهریت صفاتی در آثار بهائی

در آثار وادیهات بهائی برای بیان مقام و منزلت پیامبران آسمانی که واسطه ایصال فیض از عالم حق به عالم خلق می باشند اصطلاحات و کلمات نویسی بکار رفته و القاب و اسماء بدیعی استعمال گردیده است که در کمال هیات بهائی اشنائی و موافقت با این اصطلاحات را ایجاب می نماید از جمله این اسماء و القاب که بر پیامبران اطلاق و در اینجا می توان عنوان نمود و کلمات و عباراتی مانند مظاهر امر مطلق و حی مرایای قدسیه و شمولیه حقیقه و مرایای احدیه و غیر علم را نام برد کلمه مظهر یا مطلع از لحاظ لغوی اسم مکان بود و بمعنای محل ظهور صفات و معرض تجلی کمالات حق مانند علم و قدرت و مشیت میباشد اگرچه این کلمه در آثار برخی از اقطاب

---

بقیه از صفحه قبل  
مراناشاید که آنچه حق من نیست بگویم پس بحقیقت دانسته آنرا  
از آیه مزبور بخوبی استنباط میگرد که مسیحیت نیز معتقد به  
مسئله تثلیث و تقسیم خداوند سه اقنوم نبود بلکه این مسئله

و فحول صوفیه نیز بکار رفته است لکن مقصود آنان از استعمال این کلمه بیشتر مظهریت ذاتی و اتحاد خلق با خالق بوده است در صورتیکه در آثار بهائیتی تجسد روح الهی در قالب بشری یا اتحاد خلق با خالق بهیچوجه مورد قبول نبوده و از مظهریت انبیاء فقط و فقط مظهریت صفاتی حق تعالی منظور می باشد و اگر در برخی از آثار و کتب مقدسه قبل و همچنین آثار و نصوص بهائی بر انبیای الهی کلمه (ذات الله) اطلاق گشته در اینجا نیز مراد تجلی صفاتی حق تعالی بوده و مقصود تجلی حقیقت الوهیت در مراتب وجود مظاهر آسمانی می باشد - (۱) این مسئله در فصول آینده بطور تفصیل مورد مطالعه قرار خواهد گرفت ولی آنچه که در اینجا باید ذکر شود تعریف جامع و کاملی است که حضرت

---

بقیه از صفحه قبل

تنهایک استعاره و تشبیه ادبی و عرفانی می باشد. چنانچه در انجیل آمده است که مسیح فرمود پدر در من است (۱) کلمه ذات الله و نفس الله در فصول بعدی مورد مطالعه قرار گرفته است لطفاً به صفحه ۱۷۵ مراجعه فرمائید -

عبد البهاء در تعریف مقام نبوت و صغیریت بیان فرموده اند

که عین بیان حضرتشان در خطابات چنین است :

" ان النبوة مرآة تنبئ عن الفیض الالهی والتجلی الرحمانی  
وا نظمت فیها اشعة ساطعة من شمس الحقیقه وارتسمت  
فیها الصور العالیة ممثله لیهات تجلیات اسماء الحسنی

یعنی نبوت آئینه ای است خبر میدهد از فیض الهی و تجلی  
رحمانی و منعکس میشود در آن نور ساطعه از شمس حقیقت  
و مرتسم می گردد در آن صور عالیه و ممثل میشود بر آن تجلیات  
اسماء حسنی الهی

اکنون با توجه به تعریف فوق الذکر بخوبی متوجه میشویم  
که در تعالیم بهائی شمول روح قدسی بر مظاهر ظاهری - هور  
بطریق تجلی بوده است بدون آنکه ذات الهی از مقام اطلاق  
و کمالی تنزل نموده و در قالب انسان مادی متجسد گردد  
همانطوریکه در الواح مبارکه بیان شده است خداوند  
بمثابه آفتابی است که انوار و کمالاتش در مرایای صافیه یعنی  
پیامبران ارتسام و انعکاس می یابد و هیکل پیامبر . . . و آئینه

پاك و صافی است که کمالات آسمانی را در خود ظاهر و متجلی  
 میسازد واضح است مسئله تجلی در تعالیم بهائیه—  
 که کیفیت ارتباط پیامبر با ذات الوهیت توجه و تفسیر—  
 می نماید با مسئله حلول و تجسد ( ۱ ) که در برخی از فرق  
 مذعبی مورد اعتقاد می باشد فرق کلی دارد زیرا—  
 حلول حالتی را گویند که شیئی از موجودیت قبلی منسلخ و  
 از شخصیت اولیه خویش فانی گشته و در موجودیت دیگری باقی  
 ماند مانند دانه ای که صورت نوعی و موجودیت قبلی خود  
 را که موجودیت و صورت خاصی است از دست داده و  
 بشاخ و برگ و گل و میوه تبدیل میشود در صورتیکه تجلی آن  
 است که یک شی بدون آنکه صورت و قالب قبلی خود را ترک  
 و موجودیت نوعی خود را از دست دهد تنه آثار کمالی خود را  
 ( ۱ ) فلاسفه و علمای الهی حلول را بد و نوع حلول سریانی و  
 حلول جواری تقسیم نمودند گویند حلول سریانی عبارت از اتحاد  
 دوشی است مثل حلول آبد رگل و حل نمک در آب حلول جواری  
 آنست که جسمی ظرف جسم دیگری و یا قالب شیئی  
 دیگر گردد چون کوزه که ظرف آب می شود .

در شئی دیگر ظاهر و عیان میسازد چنانچه آفتاب آثار خود را  
در آب دریا ظاهر و منعکس میسازد بدین آنکه از مقام شامخ  
خود تنزل نموده و یا اینکه در آب دریا مسح و فانی گردد  
شمول روح قدسی نیز بر مظاهر مقدسه بر سبیل تجلی بوده  
یعنی ذات الوهیت تنها کمالات خویش در مراتب وجود پیامبر  
متجلی میگرداند و ذات حضرتش پیوسته در اوج الوهیت  
باقی میماند بدین آنکه بشائبه شئون مادی چون حلول  
و دخول آلوده گشته و در قالب عنصری متجسد گردد و بفرموده  
مبارک حضرت عبدالبهاء این عمل خود یکنوع تثلیث منطقی  
را بر وجود میاورد تثلیثی که در آن بهیچوجه ذات الوهیت  
از مقام شامخ خود تنزل ننموده و با انسانی ناقص مادی همسطح  
و متحد نشده است در این تثلیث روحانی خداوند را مجلی  
( تجلی کننده ) و پیامبر را متجلی علیه ( تجلی یافته بر او )  
و این عمل را تجلی یا واسطه تجلی گویند .  
عین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که در این مورد بیان گشته  
است چنین است :

قوله الاحلى :

واما قية الثالث اعلم ايها المقبل الى الله ان في كل دور  
من الادوار التي اشرقت الانوار على الافاق وظهر الظهور وتجلى  
الرب الغفور في الغارات <sup>اولسينا</sup> والساعير لا بد من ثلاثه  
الفائض والفيض والمستغفر المجلى والتجلى والمتجلى  
عليه المضى والضياء والمستضى انظر في الدور الموسوى  
الرب والموسى الواسطة النار وفي كور المسيح الاب والابن  
والواسطة روح القدس وفي دور المحمد الرب والرسول  
الواسطة الجبرائيل

## فصل سوم

# تعالیم بهائی در مسئله الوهیت و توحید و کیفیت ارتباط خالق و مخلوق

اکنون که شواهد توحید مورد مطالعه قرار گرفته و اوها موخرافاتی که در طریق معرفت الهی بر اعتقادات برخی از مؤمنین .  
بادیان و مذاهب سالغه عارض گشته بمسلم گردید ضروری است  
که شده ای هم از اصول اعتقادی بهائی مورد توجه قرار  
گرفته و نصوص الواحی در مورد توحید و وحدت الوهیت نقل  
گردد تا معلوم شود که دیانت بهائی اصل توحید را چگونگی  
توجیه فرموده و چه سان اعتقادات روحانی بشر را از اساس  
عنوان کفر و شرک زنی تطهیر و فکریش را در شناخت حقایق  
روحانی توسعه و کمال بخشیده است.

در بد و مقال بایستی بدن نکته توجه نمود که دیانت بهائی  
مسائل عرفانی را از قبیل مسئله الوهیت و توحید و کیفیت  
خلق آفرینش و چگونگی ارتباط خالق و مخلوق و چگونگی نزول  
وحی بر مظاهر مقدسه و غیره را بطرز نوین و خاصی توجیه

نموده است .

مبانی این رشته از اعتقادات در متون نصوص والواح متعدد  
توجیه و در مجموعه کتب و رسائل متعددی تدوین یافته است  
واضح است متحری حقیقت برای اینکه بعمق معارف بهائی  
راه یابد و عرفان و الهیات بهائی را استنباط تواند بد و باید  
با اصطلاحات و ادبیات و عرفان بهائی آشنائی کامل حاصل  
نمود و با الواح و آثار مبارکه مانوس و با زبان وحی مالوف گردد تا  
بتواند سیبهای واقعی عرفان بهائی را تشخیص و حقیقت  
تعالیم آنرا عمیقاً ادراک نماید

اکنون برای اینکه حصول بدین مقصود آسانتر گشته و هضم  
و درک فلسفه و الهیات بهائی بر متحریان حقیقت روشنتر  
شود می توان مجموعه این اعتقادات را در چندین اصل بطریق  
زیر خلاصه نمود و شریک را اختصاراً "مورد مطالعه قرار داد  
اول . . . عرفان الهی اولین فریضه هر مومن معتقد بوده  
و هر انسانی باید در طریق مسرفت الهی تحری نموده و  
بشناسائی حق فائز گردد .

دوم . . . معرفت ذات الهی غیر ممکن بوده و هیچ انسانی

نمی تواند به عرفان کنه ذات حق نائل گردد

سوم . . . معرفت الهی عبارت از معرفت مظهر امر او و مشرق

وحی اومی باشد

چهارم . . . ذات باری تعالی به مشیت خود و بصرف عشق

و شوق جهان را خلق و بمحض محبت آنرا از عدم

بوجود آورد

پنجم . . . خلق و خالق لازم و ملزوم همند

ششم . . . علت غائی آفرینش عرفان الهی بوده و انسان

بجهت معرفت و کمال آفریده شده است

هفتم . . . فیض روح قدسی مستمر و غیر قابل انقطاع میباشد

اول

# نصوصی از آثار بهائی در وجوب عرفان الهی

بسم الله  
دیانت بهائی نیز مانند ادیان سابقه اصل دین را مسرفتا  
قرار داده و در کتاب مستطاب اقدس که ام الكتاب عالم  
بهائی است و همچنین آثار و الواح دیرمسئله عرفان الهی را  
اولین فریضه مهمی در مومنان دانسته است و باین  
آیه شریفه ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق  
وحیه و مطلع امره شناسائی مقام الوهیت و مشارق و مشاهیر  
اوران نخستین فریضه روحانی و اولین رکن توحید و مهمترین  
پایه اعتقاد و ایمان شمرده است.

اهمیت عرفان الهی در آثار مبارکه بحدی است که شارع امر در جمیع  
الواح و آثار آن را تعلیم فرموده و وصول بدین رتبه رفیع  
روحانی و فوزیدین مقام اسنی و افق اعلی را اعظم وظیفه  
اعمال بهاء دانسته است.

چنانچه در لوح تجلیات میفرمایند.

تجلی اول که از آفتاب حقیقت اشراق نمود معرفت حق جل جلاله  
بوده و معرفت سلطان قدم حاصل نشود مگر بمعرفت اسم  
اعظم اوست مکلم طور که بر عرش ظهور ساکن و مستوی است  
در لوح اصول و رؤس میفرمایند **اصل کل المعلوم هو عرفان**  
الله جل جلاله و هذا لن يحقق الا بعرفان مظهر نفسه  
در لوح بسین الحقیقه میفرمایند اگر نفسی الیوم بجمیع علوم  
ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه  
و از جاهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر  
نفسی از این طراز امنع اقدس محروم ماند از میتین در الواح  
مسطور

حضرت باب اعظم در صحیفه اصول و فروع ( صحیفه عدلیه )

در باب الثالث فی معرفت الله میفرمایند . . :

بدانکه اصل دین معرفت است و کمال معرفت توحید است  
و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدس او و  
کمال نفی ورود **لجه اهدیت است**

ایضا " در دلائل السبع میفرمایند " بدانکه اول دین

الله

معرفت است و کمال معرفت توحید خداوند است و کمال توحید  
نفی صفاتست از ساجد عزاقد سراو و علومجد و عظمت او و بدانکه  
معرفت الله در این عالم ظاهر نمی گردد الا بمعرفت مظهر  
حقیقت ایضا در میان فارسی الباب الثالث والعشر  
من الواحد السادس میفرمایند :

زیرا که اول دین معرفت الله هست و از آنجائی که معرفت الله  
ظاهر نمی گردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله  
این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور  
در لوح احمد فارسی میفرمایند :

بگو ای پیندگان من به تحدید نفس و تقلید شوی خود را  
مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در  
وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده  
ولا یزال سقایه نخواهد نمود . از سراب فانی چشم برداشته  
بزال سلسال لا زوال بی مثال در آئید . لَوْ لَوْ قَدْرَتِ رَبَانِي  
رَا اَزْلُوْا مَعْنُوِي فَرَقٌ دَشِيْدٌ وَ تَمِيْزٌ كُنْدَ اَرِيْدُ چِه که ممنوعی آن  
بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب فانی

ومنیرد .

پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لوه لوه قد سر صمد  
رامن دون اشاره بدست آرید وان معرفت مظهر نفس من  
بوده و خواهد بود ولم یزل باب عنایت من زنده وحی و باقی  
خواهد بود .

در لوحی دیگر که در مجموعه دریای دانش مندرج می باشد  
پنین میفرمایند :

بنام مقصود عالمیان حمد محبوبی را لایق و سزا ست که  
لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود رحمتش جمیع من فی الوجود  
را احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان  
است که از سرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کل به عرفان  
آن بحر قدیم که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز شوند و  
در رتبه ثانیه او امر الهیه بوده تا کل باین مرقات اعلم بمکان  
قدس تجرید و مواقع عزت و تحید ارتقاء جویند .

در مجموعه اقتدارات در لوحی که با عنوان باسم محبوب عالمیا  
آغاز میشود میفرمایند :

شکی نبوده و نیست که کل در حقیقت اولیه لعرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام قد فاز بكل الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشانیکه اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کنایت ننماید و ذکر این مقام را بابتها نرساند طوبی از برای نفسیکه در یوم بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد اوست از مقدسین و مقربین و مخلصین اگر چه این مقام در خود اویشانی مستور باشد .

ایضا " در لوحی که با عنوان هو العزیز در مجموعه دریای دانش مندرج است چنین میفرماید :

معلوم آنجناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربانیه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است بر نفسی که بان صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلی الجنان است فائز گردید بمقام قابله قوسین که ورای سدره

منتهی است وارد شد والا درامکنه بعد که اصل نـسـار  
و حقیقت نفی است ساکن برده و خواهد بود .

نصوص از آثار بهائی در عدم امکان عرفان

ذات الهی

در آثار مبارکه بهائی اعم از الواح جمالقدم و نصوص مبارکه  
باب اعظم و همچنین خطابات و مکاتیب حضرت عبدالبهاء  
بکرات ترجیه گردیده است که ذات الوهیت و غیب شویت  
لا یدرک ولا یوصف بوده و از خیال و قیاس و گمان و وهم آدمی  
برتر و از افکار و افهام بسی رنج تر و بالاتر است. عقول و -  
ادراکات انسانی هر قدر تحری و تجسس نماید باز یدرک  
ذات مقدسش راه نتواند یافت و طیفه افشاده بشری هر  
قدر در مراتب عرفان اوج گیرد باز یارای وصول به  
قدسش نخواهد داشت حضرت باب اعظم در صحیفه عدلیه  
بایمان این جمله کوتاه که ( معرفت فرع وجود و اقتران است )

بخوبی مدلل میفرمایند که عرفان ذات حق غیر ممکن بوده  
زیرا کسی با خداوند قرابت کیفی ندارد تا عرفان کنه ذاتش  
راه یابد (۱) حضرت عبدالبهاء نیز در تفسیر کنت کنه زان  
در توجیه عدم امکان عرفان ذات حق بد و مسئله اشارت

---

(۱) در توجیه مشابهت کیفی لازم است متذکر شویم که  
مشابهت کیفی آنست که در وحی از لحاظ کیفیت تشابه تمام  
داشته مثلا "هرد و قرمز یا سفید شر و وسست یا سخت و هررد و  
گرم یا سرد باشند بعقیده فلاسفه قدیم کیفیات از اعراض نه  
گانه محسوب و این اعراض که در مقابل جوهر قرار دارند شامل کم  
کیف متی (زمان) این (مکان) وضع له جد فعل انفعال اضافه  
میباشد بقول حکماء کیفیات خود بر چهار قسم دانند از جمله  
کیفیات نفسانی مانند علم اراده و قدرت کیفیات استعداد<sup>ی</sup>  
مانند سستی و سختی کیفیات قابل تبدیل بکم مانند  
استقامت کیفیات محسوسه مانند نور و رنگ و خلاصه این  
کیفیات بر جسم عارض و مستولی میشوند اکنون با توجه بممنای  
کیفیت و اقسام آن خوب میدانیم که خداوند رحمان جسم  
نیست تا کیفیتی بر او عارض گردد و یا معروض سایر عوارض مانند

نموده و بد و طریق بثبوت می‌رساند که معرفت‌کنه ذات حق غیر ممکن می‌باشد چه که بقول حضرتشان اولاً " عرفان منوط بر مشابَهت و معادلت بوده ثانیاً " عرفان منوط بر احاطه می‌باشد و این واضح است که عقول و ادراکات انسانی محیط بر حقیقت الهی نیست و همچنین با ذات الوهیت مشابَهت کیفی ندارد تا بتواند بمعرفت‌کنه ذات حق واصل و بعرفان حقیقت الوهیت فائز گردد بیان مبارک در این مورد چنین است :

" ابواب معرفت‌کنه ذات حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت او تمام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام <sup>نتن</sup> و شیشه خاک پیرامون عقاب افلاک نگیرد حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فنا صرف چگونه بر جوهر بقا واقف گردد .

---

بقیه از صفحه قبل  
کم و زمان و مکان و سایر شئونات مادی گردد پس نتیجه می‌گیریم که خداوند راعوارضی مانند کیفیات نامبرده وجود ندارد و تا آن کیفیات که عارض بر حق است با کیفیات عارض بر خلق مشابَهه و قرین بوده و از این قرابت و مشابَهت کیفی عرفان و معرفت ذات حق میسر گردد

حضرت عبد البهاء در مجموعه خطابات نیز دلائل کثیری  
بیان و در اثبات اینکه برای انسان محدود ناقص امکان و  
توانائی معرفت کنه ذات حق میسر نمیباشد مسائل متعدد ری  
عنوان و از جمله میفرمایند :

( تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است ) سپس  
حضرتشان توجیه میفرمایند که در عالم طبیعت هراته ما  
درون ادراک کنه حقیقت موجود مافوق خود را نتواند چنانچه  
جماد و نبات و حیوان از درک حقیقت وجود انسانی بی خبر  
است پس انسان نیز که موجود مادون ذات الهی است هر قدر  
که ترقی نماید از ادراک ذات باری تعالی عاجز و قاصر  
خواهد بود ( ۱ )

---

( ۱ ) حضرت امیر در جواب کمیل بن زیاد فرمودند کلامی  
تموه باوه امکم فی اوق معاشیه فهو مخلوق مثلكم مرد و الیکم  
این حدیث در توحید صدوق و در اصول کافی شیخ کلینی و  
کلمات مکتونه ملامحسن فیض نقل شده است ایضا " در قولی  
دیگر میفرمایند : اما الذات من حیث شوهو ذات بحث لا یوصف

ایضا " در مفروضات میفرمایند: "بدانکه حقیقت الوهیت و  
کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی  
منزه و مبراست و جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام  
اودام است

غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط  
است و جمیع کائنات محاط البته محیط اعظم از محاط لهذا  
محاط پی بمحیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید عقول  
درجه ترقی کند و منتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک  
مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقیق

---

بقیه از صفحه اول

غیب منیع لا یعرف السبیل مسدود و الطلب مردود

ایضا " در شمری که در کتاب المتصفیه فی احوال المتصوفه و

کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین کاشانی

نقل شده است چنین میفرمایند:

العجز عن درک الادراک ادراک  
والبحث عن سر ذات السر اشراک

در تورات کتاب ایوب باب یازدهم آیه ۷ و ۹ مذکور است آیا بعمق

خداوند می توانی پی برد یا بکنه قادر مطلق توانی رسید؟

زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علوتقدیس است و عقول

و ادراکات راضی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطلب

مردود

ایضا در لوحی میفرمایند: قوله الا حلی

اعلم ان حقیقه الالوهیة الذات البحت والمجهول

النعته لا تدركه العقول الابصار ولا تحيط بها الافهام

والافکار کل بصیرة قاصرة عن ادراكها وکل صفة خاسرة عنها

عرفانها انی لعناكب الا وهام ان تنسج بلعابها فی زوايا

ذلك القصر المشید وتطلع بخبايا لم یطلع علیها کل ذی بصر

حدید ومن اشار الیه آثار الفبار وزاد الخفاء خلف الاستار

بل هی تبرهن عن جهل عنایم وتذل علی الحجاب الفلیظ

---

بقیه از صفحه قبل

مثل بلندیهائی آسمان است چه خواهی کرد؟ گود ترازو را

است چه توانی دانست؟ وسعت آن از جهان طویلتر

وازد ریابهن تراست.

فليس لنا السبيل ولا الدليل الى ادراك ذلك الامر الجليل  
حيث السبيل مسدود والطلب مردود وليس له عنوان على الاطلاق  
ولا نعت عند اهل الاشراف ( ١ )

حضرت عبد البهاء در مناجاتي چنين ميفرمايند :  
رب لا اخفي ثغراء عليك ولا اجد لطيورا لافكار صعودا الى  
ملكوت قدسك تقدست بكيونوتك من كل ذكر وثناء وتنزهت  
بهبويتك عن محامد اهل الانشاء لم تزل كنت في تقديس  
ذاتك متعاليا عن ادراك العارفين من الملاء الاعلى ولا تنزل  
تكون في تنزيه حقيقتك ممتناع عن عرفان الواصفين من سكان  
جبروت العلى مع هذا الامتناع كيف اذكرك واصفك بوصف  
تعاليت يا الهى وتقدست عن كل النعوت والاوصاف

جمال قدم در توجیه عدم امکان معرفت کنه ذات حق در لوه<sup>حی</sup>  
که بلوح توحید مشهور مطالبی فراوان دارند که اینک قسمت<sup>ی</sup>  
از آن نقل می‌گردد .

### هوالباهی البهی الابهی

حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزه از ادراک مدرکات ملیک  
عزیمی مثالیراسزاست که لم یزل مقدس از ذکر درون خود بوده  
ولا یزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود . احدی بسماوا<sup>ت</sup>  
ذکرش کما هوینبغی ارتقانجسته و نفسی بمعارج وصفش علی  
ما هوعلیه عروج ننموده . و از هر شأنی از شئونات عز<sup>یتش</sup> احد  
تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته . و از هر ظهوری از ظهورا<sup>ت</sup>  
عز قدرتش انوار لایه ملحوظ آمده . چه بلند است بدایع  
ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است  
نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته . و چه مقدار مرتفع  
است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از  
اول لا اول الی اخر لا اخر . از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر

بوده و خواهد بود . هیاکل اسماء لب تشنه دروادی طلب  
سرگردان . و مظاهر صفات در طور تقدیس رب ارنی برلسان  
موجی از مطام رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزمستی  
مزین نموده . و نفعه از نفعات رضوان بی مثالش تمام موجودات  
را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته . و بر شحّه مطفحه از مقام  
بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا نهاییه بمالا نهاییه را از  
عدم محض بمرصه وجود آورده لمیزل بدایع جودش را تعطیل  
اخذ ننموده و لا یزال ظهورات فیض فضلش را و قوف ندیده .  
از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا اخر خلق خواهد فرمود  
در هر دوری ازاد و اوروکوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرتها<sup>ی</sup>  
بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سماوات  
و ارضینند چه از آیات عز آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه  
از ابدّه رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند . و از  
رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مأیوس نگردند . چه قدر  
محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش را  
احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی

است از ظهورات عز احدیت او و ناطق است بشنای نفس  
او و مدگل است بر انوار شمس و حدت او. و هشیانی صنع خود  
را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده  
اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند  
جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند

تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک.  
عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع  
بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لـن  
ترانی منضیق. و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصفاء  
کلمه لن تعرفنی مضطرب. لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکن  
ذات مقدس خود بوده و لا یزال بسمو تمییع و ترفیع در مخزن  
کیشونت خود خواهد بود. متعارجان سماء قرب عرفانـش  
جز بسر منزل حیرت نرسیده اند. و قاصدان حرم قرب و وصا  
جز بوادعی عجز و حسرت قدم نگذارده اند. چه قدر متحیر  
است این ذره لاشعی از تعمق در غمرات لجنه قدس عرفان  
تو. و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات

صنع تو اگر بگویم ببصر درائی بصیر خود را نبیند چگونه تو را بیند  
و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود  
نشده چگونه تو را عارف شود . اگر گویم معرفتی تو مقدس  
از عرفان موجودات بوده . و اگر بگویم غیر مصروفی تو مشهود تر  
از آنی که مستور و غیر معروفمانی . اگر چه یزل ابواب فضل  
و وصل و لقای بروجہ ممکنات مفتوح . و تجلیات انوار جمال  
بیمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع  
ظهور این فضل اعلم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که  
ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدس بوده . و بساط  
اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود . بکینونت  
خود معروفی و بذاتیت خود موصوف . و چه قدر از همیاکمال  
عز احدیه که در پیداء عجز و فراق جان باخته اند .  
و چه قدر از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت  
گشته اند . بسا عشاق باکمال طلب و اشتیاق از سعلۀ ملتبه  
لذات  
نار فراقی محترق شده . و چه بسیار از احرار که بر جای وصا  
جان داده اند . نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست

رسد . و نه صیحه و نه به قاصدین و مشتاقین بمقام قربت  
در آید . و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود  
و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت  
خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرموده و  
انجمال عز احدیه را از مابین بریه خود منتخب نمود و بخلعت  
تخصیص مخصوص فرموده لاجل رسالت تا همدایت فرماید  
تمام موجودات را بسلسال کوشی زوال و تسنیم قدس بی مثال  
تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و شوپاک و مقدس شده  
بجبروت عز لقاء که مقام قدس بقاست در آیند اوست مرآت  
ازلیه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون  
سلطان احدیه . و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین  
اطاعه الله است مأمور فرموده . تموجات بحراسمیه از اراده اش  
ظاعر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش با هر و عرفان موجودات  
و وصف ممکنات از اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و  
احدی را از این مقام بلند اعلی که متا عرفان و لقای آن شمس احدیت  
و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول ب غیب

لا يدرك بالبدیهه محال ومقتنع بوده . پس تموجات آن بحر  
باطن در ظاهر اینظهور سبحانی مشهود . و اشراقات آن شمس  
غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ

ع—رفان الهی عرفان مشرق وحس است

بنا بر تعلیم کتب مقدسه قبل وصول بمعرفت الهی اگر چه طرق  
متفاوت دارد فی المثل مشاعده اعیان و صور عالم و نظـم  
وزیائی جهان و همچنین تعمق در درون انسان که بحقیقت  
جهانی صغیر است ( ۱ ) طرق وصول بمعرفت الهی محسوب  
و بقول حکمای متقدمین سیر در آفاق و انفس متحرری حقیقت  
رابوادی معرفت می گشاند لکن علاوه بر این در و طریقه که در  
ادیان قبل اتخاذ و در اسر بهائی قبول و مورد تأیید می باشد  
طریقه دیگری نیز در آثار و نصوص بهائی مهم شناخته شده است

---

۱- حضرت امیر فرمود اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی  
العالم الاکبر

که آن عبارت از عرفان مشرق وحی و مطلع امر و میباید ( ۱ )  
از نظر تعالیم بهائی بهترین و روشنترین راه وصول بمعرفت  
الهی آنست که انسان بسمرفان مظهر امر و فائز و مطلقای  
مشرق وحی که عین عرفان الهی است نائل گردد چه که  
هدیکل ظهور آینه تمام نمای کمالات حق بوده و شاهک-ار  
دست قدرت الهی میباشد اوست که می تواند بنحوشایسته  
و کامل زیبایی و جمال و عظمت و جلال خداوندی را در مراتب  
وجود خویش ظاهر و عیان سازد پس اگر چه مشاهده مظاهر  
طبیعت چون جمادات و نباتات و حیوانات و مطالعته وجود انسان  
که بفرموده جمال قد مطلق اعظم است متحرکی را بوادای حقیقت  
میرساند و سیر در آفاق و انفس بحکم آیه *و فی الارض آیات  
للمؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون* ( ۲ ) آدمی را بمنزلت مقصود  
-----  
( ۱ ) در کتاب مستطاب اقد بر میفرمایند : " ان اول ما کتب الله  
على العباد عرفان مشرق وحیه  
( ۲ ) سوره الذاریات آیه ۲۰

هدایت نموده و عارف صادق را بکوی دوست میکشاند و لسی  
موجودی که بیشتر و بطور کامل تر عظمت و جلال الهی را آشکار  
و عیان میسازد عقل کلی و نفس الهیه یعنی مظهر ظمهور  
میباشد زیرا آنها اوست که قادر است جمال و جلال الوهیت را  
بنحو شایسته در مراتب وجود خویش مجسم و مصور ساخته و  
علم و قدرت الهی را ظاهر و عیان فرماید بهمین جهت است  
که در کتب مقدسه لقای مظهر ظهور لقای رب غیور و درك  
جمال او درك جمال الهی نامیده شده است جمال قدم این  
نکته دقیق را در تفسیری که بر حدیث من عرف نفسه فقد  
عرف ربه نازل فرموده اند توجیه نموده و در آن تفسیر  
متذکر میدارند که مراد از نفس در این مقام نفس انسانی نبوده  
بلکه نفس الله یعنی مظهر ظهور می باشد زیرا که انسان  
اگرچه آیت الهی می باشد ولی آینه تمام نمای کمالات حق نبوده  
اما پیامبر آئینه کمالات حق و مراتب صافیه برای ترجمان صفات  
و اسماء حضرت الوهیت بشمار میرود عین بیان مبارك چنین

است .  
( ولکن مقصود اولیه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در سر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کل عرفا راجع بعرفان مظاهر امر او بوده و ایشان اند نفس الله بین عباده و ملئکره فی خلقه و آیته بین بریته من عرفهم فقد عرف الله و من اقر بهم فقد اقر بالله و من اعترف فی حقهم فقد اعترف بایات الله المہینم القیوم )

ایضا " در ایقان مبارک میفرماید .

" پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاہریت و باطنیت این جواهر مجردہ ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت بانه هو الا ول والا خروالظاہر و الباطن - همچنین سائر اسماء عالیہ و صفات متعالیہ لهذا ہر نفسیکہ باین انوار مضمیئہ ممتنعہ و شمس مشرقہ لایحہ در ہر ظرف و موقف و فائز شد اولیقا الله فائز است و در مدینہ حیات ابدیہ باقیہ

وارد و این لقامیسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام  
نفس الله است بمظهر کلیه خود  
جمال قدم در جمیع آثار و نصوص مبارکه تعلیم میفرمایند  
که ذات غیب منیع لا یدرک مقدس از ادراک و عرفان ماسوای  
خود بوده و حضرتش لا یدرک ولا یوصف ولا ینعت میباشند  
و تنها تجلیات کمالی اوست که وقتی در آفاق و انفس ظاهر  
و عیان گردد قابل ادراک بوده و بشر میتواند آثار و صفات  
الوحدیت را در مرآت عالم وجود مشاهده نماید و این مقامی  
است که میفرمایند: "راس کل ما ذکرناه لك هو الانصاف  
وهو خروج العبد عن الوشم والتقلید والتفرس فی مظاهر  
الصنع بنظر التوحید والمشاهده فی کل الامور بالبصر الحدید  
(۱)  
اینجا "در لون احمد فارسی میفرمایند" ای بندگان اگر از  
بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع  
شوید از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که

(۱) نفس معرفت من است پی برید اما در مورد تجلیات مختلف الهی در آفاق و انفس مدما نظوریکه حکمای متقدمین بیان و در کتاب مبارک ایقان نیز توجیه گردیده است بر دو نوع تجلی عام و تجلی خاص میباشد تجلی عام که تجلی آفاقی حق محسوب میشود عبارت از ظهور علم و قدرت الهی در اعیان و صور عالم بوده و عارف سالک میتواند با مشاهده و مطابقت لهه تجلیات عام الهی که در اصطلاح حکماء فیض مقدس گفته میشود - بمعرفت الله فائز گردد ولی تجلی دیگر الهی که آنرا فیض اقدس خوانند و تجلی فیض خاص الهی شمرند فیضی است که مخصوص مظاهر مقدسه بوده و تنها در مرایای صافیه یعنی همیاکل اسمانی متجلی میگردد و در این تجلی است که خداوند اسماء و صفات و کمالات خویش را در هیکل انسان ممتاز و اشرف یعنی پیامبر ظاهر و عیان می سازد و بفرموده جمال قدم: ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند و جمیع آنچه با ایشان راجع است فی الحقیقه بحضور ظاهر مسطور

---

(۱) در صفحه ۳۶ مجموعه الواح میفرمایند اصل الخسران لمن مضت ایامه و ما عرف نفسه.

راجع (۱)

واضح است درک و لقاء چنین تجلی عالی و خلاصه الهی است  
که انسان را بادی ایمان و اطمینان سوق داده و معرفت الله  
فائز می گرداند جمال قدم در مجموعه اشراقات چنین  
میفرمایند :

" حمد مقصود عالم و معبود ام را لایق و سزا است که بکلمه  
علیا ارض و سما را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لا جل عرفان  
ذات مقدسش و این عرفان حاصل نشود الا بمشارق و حسی  
و مطالع الهام و مصادر امر و مهابط علمش طوبی از برای نفسیکه  
بحیل عرفانش تمسک نمود و از ما سوایش منقطع گشت خلق  
را بلسان کتب و رسل تربیت فرمود تا بمقام فتبارک الله احسن  
الخالقین فائز گشتند (۲)

حضرت باباعظم در بیان فارسی میفرمایند و نمی توانی عارف

---

(۱) ایقان مبارک صفحه ۱۱

(۲) الواح اخر مجموعه اشراقات صفحه ۲۹۳

شوی بمظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه

باشد ( ۱ )

### مقام مظهریت کلی الهی

از آنجائیکه ذات الوهیت و غیب منیع لایدرک مجهول مطلق بوده و برای نوع انسان که عقل و احساسی محدود دارد ادراک و معرفت کنه ذات حق غیر ممکن و وصول بدان مقام رفیع محال و مستحیل میباشد لذا علمای الهی و عرفای ربانی ذات الهی را کنز مخفی و منقطع وجدانی ( ۲ ) دانند و آنرا برتر از خیال و قیاس و گمان و هم شمارند و گویند عقول و افکار انسانسی هر قدر که در مقامات عرفان اوج گیرد و آنچه در مورد الوهیت تجسم و تصور نماید باز حقیقت خالق ازلی را ادراک نتواند زیرا جمیع تصورات و ادراکات مخلوق و مصنوع فکری بوده و چنین

( ۱ ) الباب الثامن من الواحد الثاني

( ۲ ) بمعنیه فلاسفه قدیم خداوند منقطع وجدانی است و جدا بمعنای یافتن است یعنی یافتن الهی و دسترسی بکنه ذات او از ذهن انسان منقطع است ولی خداوند منقطع وجودی نبوده و با عالم خلق مربوط و مرتبط میباشد

دیوان = نفس و دماغ باطنی آن - قوه باطنی که خوب و بد عمل میکند آن ادراک کرده

تصور محدود و ناقص هرگز منطبق با حقیقت الوهیت نخواهد بود  
بود فکر انسان نه تنها از شناخت الوهیت عاجز و ناتوان بلکه  
از درك پستترین مخلوق او نیز که صور مادی است بسی  
ناتوان بوده و حقیقت اشیا مادی را کما هو حقه ادراك نتواند  
نماید.

جمال قدم در این مورد در لوح توحید چنین میفرمایند :

قوله الاعلی . " اگر جمیع صاحبان عقول و افئسده

اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما شعلیه نمایند

جمیع خون را قاصرو عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت

آن افتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک عرفان عرفان

و بلوغ بلوغ و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد

بود .

پس آنچه که از کلمه ادراك و مشاهدت و عرفان و معرفت الهی

در آثار و کتب مقدسه منظور نظری باشد در حقیقت معرفت

مشارقی و حی و مطالع امر یعنی پیامبران و مظاهر مقدسه

میباشند چه که آنان معروض و مجلای صفات و کمالات حق مانند

علم و قدرت و جمال و کمال الهی هستند جمال قدم این نکته  
 دقیق را در ابتدا ای کتاب مستطاب اقدس اشاره و در اشمیت  
 عرفان مشرق وحی که عین عرفان الهی است چنیــــن  
 میفرماینــــد : " الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر  
 والخلق " یعنی مشرق وحی بجای نفس خداوند است در عالم  
 امر و خلق "

در توجیه بیشتر مسئله متذکر می شویم که بنا بر نصوص کتب مقدسه  
 و همچنین آثار بهائی عالم مکان را در نشأة و حیات موجود است  
 که یکی را نشأة جسمانی و دیگری را نشأة و حیات روحانی  
 گویند نشأة روحانی عبارت از تجلی حق تعالی در عالم  
 ارواح است که بمشیت اولیه نیز تعبیر میگردد مشیت اولیه  
 در هر عهد و زمان بمقتضای استعداد و قابلیت خلق ظاهر  
 و بقیه صادره از ذات الهی که از آن بروج القدس تعبیر میشود  
 نفوس انسانی را تربیت میفرماید و موجبات هدایت و کمال  
 انسانی را فراهم میسازد این روح الهی که در هر عصر  
 و زمان از افق طالع و برهیکلی تجلی می یابد بنامی خاص

خوانده میشود چنانچه در اعصار ماضیه وادوار سالفیه  
باسماء والقابى مانند خليل الله وكليم الله روح الله  
ورسول الله تسمیه گردید لکن جميع القاب واسماء صيغ  
يك حقيقت روحانى ويك فير معنوى است كه از عالم حق  
بخلق افاضه میگردد .

بقول شاعر عبارتنا شتى وحسنك واحد

وكل الى ذاك الجمال يشير ( ۱ )

ولكن تجلى عظيم الهى كه اديان مختلفه ظهور آنرا بشارت  
دارد و در كتب سماويه بالقاب واسماءى مانند يهوه صابوت  
ورب الجنود و پدر آسمانى ظهور الله ومكلم طور ( ۲ )  
وغيره اخبار فرموده اند عبارت از ظهور كلى الهى بود و مقصد  
همه از بيان اسماء القابى مختلفه تجلى ذات غيب الهى

---

( ۱ ) عبارات نامختلف وجمال تو واحد است و هر كس بجمال تو

اشاره ميكند

( ۲ ) در منتهى الامال شيخ عباس قمى حديثى است كه حضرت  
امير فرمود توقموا ظهور متكلم موسى من الشجر على طور ( جلد

دوم صفحه ۳۹ )

در مظهر عظیم و عظیم و رکلی خویش مییابد البته مقصود از ظهور  
الله که در کتب مقدسه تبشیر گشته است حلول و تجسد روح  
الهی در قالب بشری نیست بلکه مراد مظهر کامل اوست که  
به اسمائی مانند سلطان عالم مشیت اولیه تعبیر و در کتب  
مقدسه قبل بنامهائی مانند بیوه صابوت و پدر آسمانی  
و روح راستی و نباء عظیم اخبار گردیده است .

جمالقدم مخاطبا " لنفسه میفرماید :

انه هو الذي سمى في التوراة بيهوه وفي الانجيل بروح الحق  
وفي القرآن با نبياء العظيم

چنانچه در کتاب زکریانی بنظر سلطان عالم بشارت

داده و میفرماید ( ۱ )

ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز  
شادمانی بده اینک پادشاه تو نزد تو میآید او عادل و صاحب  
نجات و حلیم می باشد اینها " در همان باب میفرماید :

ومن عرابه را از انرایم و اسیری را از اورشلیم منقطع خواهیم  
ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امتها سلامتی  
( ۱ ) زکریا بایتم آیه ۹

بسلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از ری تا دریا و از نهر  
تا اقصای زمین خواهد بود

اینجا در کتاب اشعیاء نبی بصراحت ظهور پد آسمانی و اب  
جاودانی را که از ماد متولد خواهد شد بشارت داده میفرماید  
زیرا برای ما ولدی زائیده و پسر بی ما بخشیده شد و سلطنت  
بر او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیرو خدای قدیر  
و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد ( ۱ )

مسلم است که اگر مقصود از خدای قدیر پد سرمدی مظهر  
ظهور نباشد که باید از ماد متولد شود و پسر این بیان را بچه  
چیز می توان حمل نمود ؟ پس کلمه ظهور الله را بجز مظهر  
کلی الهی که عین حق و قائم مقام اوست معنای دیگری موجود  
نمی باشد لهذا همان ظهور الله و پیه و صباوت و پد در  
آسمانی و مکلم طور است که بنا بر بشارت کتب مقدسه ظهور  
و بنا بر بشارت کتاب عهد عتیق از ماد متولد گردیده است .  
بدین مفهوم است که جمال قدم در لوح مهیمن شیکل میفرمایند :

" قل لا يرى في هيكلى الا هيكل الله ولا فى جمالى الا جماله ولا  
فى كينونتى الا كينونته ولا فى ذاتى الا ذاته ولا فى حرکتى  
الا حرکتته ولا فى سکونى الا سکونه ولا فى قلمى الا قلمه العزیز -  
المحمود قل لم يكن فى نفسى الا الحق ولا يرى فى ذاتى  
الا الله "

آنچه در آثار مبارکه در فضیلت این ظهور اعظم بیان و در  
مراتب امتیاز آن بر ظهورات سالفه عنوان گردیده است و در  
مسئله مهم میباشد یکی آنکه این ظهور اعظم مظهریت کلیه بوده  
و شارع اعظمش موعود مخصوم جمیع ادیان الهیه و کتب  
سماویه محسوب و برخلاف مظاهر جزئیه قبل که برای هدایت  
و تربیت فرقی مخصوم و ملتى معین مبعوث گشته اند -  
این ظهور اعظم مخصوم کل بود و برای جمیع اجناس و ملل  
عالم ظهور فرموده است چنانچه جمال قدم در لوح دنیا  
میفرماید :

این ندا و این ذکر مخصوم مملکتی و یامدینه ای نبود و نیست  
باید اهل عالم طرا " بانچه نازل شده و ظاهراً گشته تمسك نمایند

تا با آزادی حقیقی فائز شوند .

فضیلت دیگر این ظهور اعظم هر ظهورات گذشته آنکه شمول  
وحی بر مظاهر سالفه که مع الواسطه انجام می گرفت و تجلی  
روح قدسی که با واسطه ای مادی مانند شجر اخضر یا ملکی  
مقرب شامل حال پیامبران می گردید

در این ظهور اعظم شمول این فیض بر جمال قدم بلا واسطه  
بوده و بدون اسباب ظاهری بر قلب ضمیر شارع تجلی نموده  
است.

جمال قدم باین نکته در برخی از الواح اشاره نموده و از جمله  
در لوحی میفرمایند : قوله الاعلی :

” باسم بخشنده دانا الیوم یومی است که ندای مالک بریه

از شطر احدیه من غیر واسطه مرتفع است و سمع و بصر عالمین

از برای امروز خلق شده سمعاً جل اصغای این ندای بصر

از برای مشاهده افق اعلی

قدر این یوم را بدان و بآنچه لایق و سزاوار است قیام نما از

هر نفسی الیوم چیزی فوت شود بتدارک آن در ایام آخری

قادرن بوده و نخواهد بود فضل حق بمقامی است که  
با احبای خود من غیر ستر تکلم میفرماید سینه راسیناکن  
تا اشراق انوار تجلیات مالک اسماء ظاهر شود این  
همان ندائی است که کلیم از سدره اصفاء نمود و ذکر  
آن را در کتب دیدی و شنیدی و حال من غیر واسطه از  
سدره الهیه اصفاء مینمائی تفکر نما تا حلالت بیان  
رحمن را بیابی و مقصود فائز شوی.

## چهارم

جهان به محبت الهی خلق گردید

در آثار بهائی تصریح گردیده است که ذات باری تعالی منبع عشق و شوق بوده و جهان را بصرف محبت خلق و بمحض است جذب به و رحمت از عدم صرف بوجود آورده و آنرا نظم و کمال بخشید<sup>ا</sup> شارع بهائی این مضمون دقیق عرفانی را در بسیاری از الواح و نصوص مبارکه تعلیم فرموده و محبت را خمیرمایه عالم هستی و علت اصلی آفرینش شمرده است چنانچه در لوحی میفرمایند:

"هو علت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مذکور کنت کنزا" مخفیا فا حببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف (۱)

حضرت عبدالبهاء در برخی از آثار مبارکه خصوصا "تفسیر کنت کنزا" اصل محبت را که علت اصلی و فاعلی آفرینش است توجیه و متذکر میدارند که جهان از محبت الهی ساطع و بمحبت الهی متحرك و قائم میباشد همانطور که در لوح مزبور توجیه

---

(۱) بودم گنجی مخفی پس دوست داشتمشناخته شو پس خلق کردم خلق را تا مرا بشناسند این حدیث در کلمات فیض منارات السائرين نجم الدین ابوبکر اسدی رازی و اللوه لوه العرصوع نقل شده است

گشته است

مراد از محبت در این مقام محبت الهی بجمال خود میباشد  
چنانچه میفرمایند ( محبت میل حقیقی است بجمال خود  
جمعا " وتفصیلا ) بنا بر تعریف جمیل و دقیق حضرت  
عبدالبهاء چون خداوند میل بظهور جمال خود و عشق  
به تجلی و استجلاء داشت لذا بصرف محبت تجلی فرمود  
و خود را در آئینه وجود ظاهر و عیان نمود و در اعیان و صور  
عالم متجلی ساخت

و این تجلیات کمالی و تظاهرات جلالی که از دریای محبت  
الهی برخاست عالم را بجزیره هستی پیارا ست.  
حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری میفرماید :  
حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات بمحبت طلوع نمود محبت  
اعظم فیض الهی است مصدر ایجاد محبت است اگر محبت  
الهی نبود هیچ کائناتی قد معرصه وجود نمی نهاد  
در آثار مهائی نه تنها ایجاد و خلق عالم از محبت الهی  
منبعث گردیده بلکه خلق انسان بطور اخص از جذبات

عشق الهی منبعث گشته و خداوند منان بصرف فضل و احسان  
نوع انسان را خلق و آنرا بزین کمالات آراسته و اشرف مخلوقا<sup>تش</sup>  
ساخته است

پس انسان علت غائی آفرینش و ثمره شجره<sup>شستنی</sup> است  
جمال قدم این مسمون را در بسیاری از آثار بیان و از جمله  
در کلمات مکتوبه عربی میفرمایند : یا ابن الانسان  
كنت فی قدم زاتی و اذلیس کینونتی عرفت حبی فیک فخلقتک  
و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی ( ۱ )  
ایضا " در کلمات مکتوبه میفرمایند :

" احببت خلقتک فاخلقتک فاحببتنی کی از کرک و فی روح الحیات  
اشبتک ( ۲ )

---

( ۱ ) ای پسر انسان بودم در ذات قدیمی و کینونت اولیه  
خودم یافتم محبت خودم را در تو پس خلق کردم ترا و انداختم بر  
تو مثال خودم را و طاعت کردم در تو جمال خودم را  
( ۲ ) دوست داشتم خلق ترا پس خلق کردم ترا پس دوست  
بدار مرا تا از گریه کنم ترا و در حقیقت زندگانی ثابت گردانم ترا

## خلق و خالق لازم و ملزوم همنند

بنا بر نصوص و آثار الهیه از آنجائیکه وجود ذات باری تعالی مستدعی و مستلزم وجود خلق وافرینش میباشد لذا عالم خلقت نیز پیوسته با ذات الهی موجود و بقول فلسفیون قدمت زمانی دارد بجه که سرگزینی توان تصور نمود که زمانی خالق موجود ولی خلقی با وی نبود است چنین تصویری نه تنها با موازین عقلیه و منطقیه معایرت دارد بلکه انحرافی صریح و روشن از تعالیم الهیه محسوب و مغایر تعالیم<sup>۱</sup> بسمانی میباشد چه که خلقت تظاهر و تجلی علم و اراده الهی بود و این واضح است که علم و اراده از صفات حضرت الوهیت محسوب و صفات حق مانند ذات حضرتش قدیم و ازلی میباشد .

و  
حکماء متقدمین در بیان و توجیه تلازم وجودی میان خالق و مخلوق گویند خداوند علت تمام الیهود و علت تمام آنست که در میان آن علت بوجود آورنده و معلوم بوجود آمده تراخی و فاصله زمانی موجود نباشد مانند حرکت قلم و انگشتان دست

که به محض حرکت انگشتان دست قلم نیز جولان یافته و حروف و کلماتی ایجاد میگردد و بدون اینکه فاصله زمانی میان آن و موجود باشد زیرا به صرف جنبش دست قلم نیز حرکت نموده و خطوط و نقوشی موجود میشود اما در علت ناقصه میان علت و معلول همیشه تراخی زمانی وجود دارد مثلا درخت علت میوه می باشد با این تفاوت که در درخت زمانی میوه وجود داشته و فصول دیگر در درخت میوه ای وجود ندارد و نتیجه می گیرند که خداوند علت تام عالم بوده و میان او و خلق تراخی زمانی وجود ندارد و بجهت آنکه لا زم و ملزوم نام بوده نرد وزمانا قدیم می باشـــند .

جمـال فدـم در بـیان قـدمت عالم در لـوح حکـماء  
که خـطاب به نبیل اکبر می باشد چنین میفرمایند :  
واما ما ذکر تقی بدء الخلق فهذا مقام یختلف باختلاف  
الافئده والا نثار ولوتقول انه کان ویکون هذا حق ولو  
تقول کما ذکر فی الکتب المقدسه انه لا ریب یدیه نزل من  
لدى الله رب العالمین انه کان کنزا مخفیا وهذا مقام

لا يعبر بمباداة ولا يشار بإشارة وفي مقام احببتان اعرف  
كان الحق والخلق في ظلمة من لا اول الذي لا اول له الا انه  
مسبق بالا وليه التي لا تعرف بالا وليه وبالعلة التي لم  
يعرفها كل عالمعليم قد كان ما كان ولم يكن مثل ماتراه اليوم  
ايضا " در لوحى كه در مجموعه اقتدارات مندرج است چنين  
ميفرمايند : بدانكه لم يزل خلق بوجه ولا يزال خواعد  
بود لا اوله بداية ولا لاخره نهاية اسم الخالق بنفسه  
يطلب المخلوق وكذلك اسم الرب يقتضى المربوب واينكه  
در كلمات قبل ذكر شده كان لها " ولا مالوه وربا " لا مربوب  
وامثال ذلك معنى آن در جميع اديان محقق واين همان  
كلمه اى است كه ميفرمايند كان الله ولم يكن معه من شى  
والان يكون بمثل ما قد كان وسر ذى بصري شهادت ميدهد كه  
الان رب موجود ومربوب مفقود يعنى آن ساحت مقدس است  
از ماسوى وآنچه در رتبه ممكن ذكر ميشود محدود است بحدود  
امكانيه وحق مقدس از آن لم يزل بوده ونبوده باواحدى نه اسم

ونه رسم و نه وصف ولا یزال خواهد بود مقدس از کل ماسویه  
حضرت عبد البهاء مسئله قدمت عالم را در کتاب مفاوضات  
تحت عنوان (عالم رجوع هدایتی ندارد) تشریح و چنین  
میفرمایند: —

بدانکه رب بی مرئوب تصور نشود سلطنت بی رعیت تحقق  
نماید معلم بی متعلم تعیین نیابد خالق بی مخلوق ممکن  
نگردد رازق بی مرزوق بخاطر نیاید زیرا جمیع اسماء و صفا  
الهیة مستدعی وجود کائنات است اگر وقتی تصور شود که

کائناتی ابداً وجود نداشته است  
این تصور انکار الوهیت الهیه است .

---

حکما و عرفا حدیث کنزاً <sup>کنیت</sup> مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت  
الخلق لکی اعرف را تفسیر نموده گویند ذات الهی ابداً "وازلاً"  
کنز مخفی وازلاً "و ابداً" احببت ان اعرف وازلاً "و ابداً" فخلقت  
الخلق است یعنی همیشه غیب بوده و همیشه فیض و محبت خود را  
شامل فرموده و همیشه خلق داشته است

### ششم

انسان علت غائی آفرینش و معرفت علت غائی

خلق انسان است

از آنجائیکه خلق و ایجاد عرشى مادى پیوسته و علت بیرونى بنام علت فاعلى و علت غائی را ( ۱ ) ایجاب مینماید و برای تکوین اشیاء عالم این دو عامل اصلی ضرورت منطقی دارد لذا در خلق انسان نیز همین دو عامل مورد نظر بوده و این دو عامل سرورى موثر در وجود انسانی میباشد آنچه از آثار بهائى استنباط میگردد علت فاعلى آفرینش محبت الهى بوده در حقیقت عشق و جذب به اوست که اعیان و صور عالم هستى را موجد و آنرا نظم و کمال بخشیده است اما علت غائی خلق انسان اصل معرفت و کمال بوده و آدمى بجهت حصول بمقام عرفان و کسب کمالات روحانى خلق گردیده

---

( ۱ ) در آثار بهائى نیز خصوصاً "مفاوضات حضرت عبدالبهاء ری" تصریح شده است که عرشى بهائى علت فاعلى غائی و مادى و صورت دارد بدین طریق که علت فاعلى و غائی علت خارجى شى

است پس انسان علت غائی آفرینش و مقصود نهائی خلقت  
بشمار می‌رود بدین طریق تکاملی که از جماد آغاز شده بود  
بعد از سیر مراحل مختلفه وجودی و پس از سیر مراحل گم-ال  
و کسب استعداد و قابلیت بالاخره بوجود انسان که ثمره  
شجره آفرینش محسوب است منتهی گردید

جمال قدم در الواح متعدد این مطلب را تشریح از جمله  
در لوحی که در مجموعه الواح بزرگ مندرج است چنین  
میفرمایند: "و بعد از خلق ممکنات و ایجا در موجودات  
بتجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلایق بر-رای  
مصرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات  
بود اختیار نمود

ایشان در لوحی که با عنوان سوال العزیز آغاز میشود میفرمایند:  
معلوم آنجناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای  
او بوده و خواستد بود چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه

---

بنیه از صفحه قبل  
بوده و علت مادی و ضروری علل داخلی آن محسوب میشود

ریانیه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور  
و واضح است و هر نفسی که بان صبح هدایت و فجر احدیت  
فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنت و اعلی الجنان  
است فائز گردید بمقام غاب قوسین که ورای سدره منتهی  
است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفسی  
است ساکن بوده و خواهد بود ( ۱ )

ایضا " در لوحی که در تفسیر حدیث المومن حی فی الدارین  
نازل گشته میفرمایند : " تا چه رسد بمؤمن کس  
مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده "

در مجموعه الواح بزرگ در لوحی که با عنوان بسم الله الرحمن  
الرحیم شروع میشود چنین میفرمایند :

" شکی نبوده و نیست که مقصود از آفرینش معرفت حق جل

جلاله بوده ( ۲ )

---

( ۱ ) مجموعه الواح دریای دانش صفحه ۱۳۹

( ۲ ) مجموعه الواح بزرگ صفحه ۲۷۶

## فصل چهارم

اعتقادات بهائی در مقام و مظهریت مظاهر

مقدسه و کیفیت ارتباط آنان با منبع الوهیت

از آنجائیکه دیانت بهائی در توجیه مسائل عرفانی و تشریح  
مقام و مظهریت بسیار مکمل مقدسه و کیفیت ارتباط آنان با منبع  
الوہیت و جذب بر انعکاس فیوضات وحی مطالب نوینی را تعلیم  
فرموده و این تعالیم نیز اغلب در قالب اصطلاحات  
بدیع بیان گردیده است لذا آنانیکه با چنین معارف و اصطلاحات  
نوین آشنائی کامل ندارند و یا اینکه فکر و سلیقه شخصی خویش  
را در استنباط و تبیین آیات الهی دخالت می دهند غالباً  
در طریق تحقیق و قضاوت گرفتار اشتباه و انحراف گشته و از  
صراط مستقیم تعالیم الهیه منحرف می گردند ( ۱ ) چنانچه

---

( ۱ ) جمال قدم در بسیاری از آثار متذکر گردیدند که افراد

انسانی حتی تاویل آیات الهیه را ندارند

چنانچه در کتاب اقدس مذکور است ان الذی یبول ما نزل من

بسیاری از مومنین بادیان سالفه حتی طبقه محققین و فضلاء  
آنان در معرفت الهیات بهائی از جمله در شناخت مقام و  
منزلت شارع امر گرفتار انحراف گشته، مسئله الوهیت و ربوبیت  
مظاهر مقدسه را که از اهم مسائل عرفانی محسوب است ادراک  
نموده اند و با وجود اینکه شارع بهائی در بسیاری از آثار و الواح  
مبارکه مقصود از کلمه الهیت و ربوبیت را تشریح و منظورشان  
را از ادعای الوهیت بصراحت خاطر فرموده اند مع هذا  
برخی از مردم . .

بتهجسد ذاتی حق تعالی قائل و حلول روح الهی در قالب  
بشری معتقد می باشند چنانچه جمالقدم در لوح  
تجلیات بدین مسئله اشارت نموده و چنین میفرماید :  
اسمع ما قاله الذالمون فی ایامی منهم من قال انه ادعی  
الربوبیه ومنهم من قال انه افتری علی الله ومنهم  
من قال انه ظهیر للفساد تبالیهم وسحقاً لهم لا انهم من

عبد الاوهام  
من سماء الوحی و یخرجه عن الطاهر انه ممن حرف کلمه الله  
کان من الاخسر فی کتاب صبین

ایضا "در لوح ابن الذئب میفرمایند :

" مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت رابعبار ملتفت نشده اند

چون اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و بکلمه تبنا الی الله

ناطق گردند

---

بقیه از صفحه قبل

در آثار اسلامی نیز مانند الواح بهائی بیان شده است که  
علماء عمر حق تاویل آیات الهیه را نداشته و این امر در حیطه  
اختیار شارح و مبین منصوص اومی باشد چنانچه در سوره  
آل عمران میفرمایند فاما الذین فی قلوبهم ذیغ فیتبعون  
ماتشا منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله لا یعلم تاویله الا الله  
ایضا " در سوره الاعراف میفرمایند هل ینظرون الا تاویله یوم  
یاتی تاویله

# معنای الوهیت و ربوبیت در الواح مبارکه

## مقام قنای انفس و بقای بالله

در آثار و نصوص بهائی بکراتب توجیه گردیده است که اگر چنانچه مظاهر مقدسه الهیه خود را بمقام الوهیت نسبت میدهند و گاهی بکلمه ربوبیت قائل و متکلم می گردند این مسئله بمعنای **مشابکت** و یا مجانست و مشابهت با ذات الوهیت نهاده بلکه مقصود آنان فنا از نفس و بقای بالله است. عبارت دیگر عندها میکه **صلوات** آسمانی خویشان را با ذات الهی متحد میداند و بندای انانی انالله متکلم میگرد و منظور از این کلمه ارتقاء بمقام الهیت و یا اتحاد با ذات حضرت الوهیت نیست بلکه مراد آنان از ادعای الوهیت رفع انیت و بیان عبودیت محضه و محویت صرفه در ساحت رب العزه میباشد و مقصود شان این است که هستی مادر پیشگاه حضرت باری قانی صرف و در استانه آن جوهر باقی وجود کالمعدوم است

---

ما شیخ هستیم آنچه هست خد است ( ۱ )

جمال قدم این مضمون را در لوح ابن الذئب بیان و در جواب  
شیخ محمد تقی اصفهانی که بر بالای منابر کلمه الوهیت  
و ربوبیت اعتراض نمود بهود توجیه و چنین میفرماید :

" آنجناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل  
معلوم و میرهن گردد که هو لم یلد ولم یولد است. و باین<sup>ص</sup>  
به ربوبیت والودیت قائلند . یا شیخ این مقام مقام فانی  
از نفس و بقا بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدخل بر پیوستی  
بحث بات است این مقام لا املک لنفسی نفعاً " و لا ضرراً حیاة  
ولا نشوراً " است . اکنون با توجه به بیان صریح شارع  
بهائی که فرمود یا شیخ این مقام مقام فانی از نفس و بقای بالله

---

( ۱ ) بسیاری از علما و عرفای بزرگ اسلامی نیز توجیه فرموده اند  
که از کلمه الرسیت و ربوبیت که برخی از عرفاد عو آن داشته اند  
معانی متعددی منظور بوده است از جمله مراد از چنین  
دعا و گاهی ( رفع انیت ) و گاهی هم بمعنای عبودیت  
و محویت و گاهی هم بمعنای ( طامات ) بوده است چنانچه

است و همچنین با توجه به بیان صریح د یگری که فرمود  
 یا شیخ این کلمه اگر نگردد مدل بر نیستی بحت با ت  
 است بخوبی معلوم می گردد که مراد حضرتشان از کلمه الوهیت  
 بیان مراتب محویت و عبودیت در ساحت حضرت الوهیت  
 بوده است و لکن اگر متحری حقیقت با دیده انصاف و بصیرت  
 در آثار بهائی ندر فرماید و با عرفان و اصطلاحات آن مآلوف  
 و مأنوس باشد در سرگز شیکل عنصری مظاشر ظهیر را شریک

بقیه از صفحه قبل

عالم بزرگ اسلامی خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب  
 اوصاف الاشراف دعوی الهیت را بمعنای رفع انیّت (   
 گرفته و چنین می نویسد  
 انکس که گفت انا الحق وانکسر که گفت سبحانی ما اعظم شانی  
 نه دعوی الهیت کرده اند بل دعوی رفع انیّت خود و اثبات  
 انیّت غیر خود کرده اند ایضا" می نویسد دعای منصور حلاج که  
 گفته است بینی و بینک انی ینازعنی فارفع فضلک انی من البین  
 مستجاب شده و انیّت او از میان برخاست تا توانست گفت  
 انا من اهلوی و من اهلوی انا  
 ایضا" شیخنا سعدی در مجلس سوم گوید بایزید گفت یا  
 رب انی متی اصل الیک بار خدایا تا کی در آتش هجران تو  
 سوزم کی مرا شربت وصال دهی از ملکوت عرشند آمد که یا  
 بایزید توفی توهنوز همراه تست اگر میخواستی که با ما رسی

وسهيم با ذات الهی نمیداند و هر کلمه ربوبیت والوهیت  
اعتراضی نمی نماید .

ایشان " جمال قدم در لوح دیگری که در مجموعه اشراقات  
نقل است بدین مسئله اشاره نموده و چنین میفرمایند :  
از قرار مذکور این ایام ابن باقر ( ۱ ) ارض صاد حسابا لمر  
حضرت سلطان در مدینه طاء وارد و در یکی از مجالس  
گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند و بهر يك از اهل مملکت

---

بقیه از صفحه قبل

دع نفسك و تعال خود را بردر بگذار و در آی برخی از علماء  
( دعوی الوهیت را بمعنای ( طامات ) گرفته اند طامات  
چندین معنی دارد یکی از آنان عبارت از لبریز شدن ظرف و دریا  
میباشد و منظور آنست که وقتی ظرف وجود پیامبر از تجلیات  
الهی لبریز و طافح گردید دیگر غیر از خدا چیزی و کسی را  
نمی بیند و غیر از خدای دیگری را مشاهده نمی نماید  
حافظ علیه الرحمه از این کلمات طامات فراوان دارد از جمله گو  
بودم آن روز من از طایفه زرد کشان

که از نسه تا ك نشان بود و نه از تاك نشان

( ۱ ) مراد شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی طلقب بابن ذئب  
فرزند شیخ محمد باقر اصفهانی است که هر دو از مجتهدین  
اصفهان بودند

بسپارند تا کل بدانند حق لم یلد ولم یولد است و بایمها  
 بالوعیت و ربوبیت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران  
 در طرز عزفان بعد از اصفای انبی ان الله از سدره مبارکه در برهنمود  
 و دفتر توحید را ترجمه فرمود باری اگر نفسی با او ملاقات  
 نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای نا صبح امین را بسمع  
 فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصفاء نمود قبول فرمودت و  
 هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمرا لله کلمه مبارکه

بقیه از صفحه قبل

حافظ در این ابیات مدعی است که وی قبل از همه چی—ز  
 حتی خدا وجود داشته است عارف کامل با یزید بسطامی نیز  
 ابیات و کلمات طامات فراوان دارد گاهی خود را برتر  
 از همه چیز دانسته و می گوید . سبحانی ما اعظم شانی  
 ایضا " شیخ عطار در تذکره الاولیاء از قول ابو سعید خراز  
 چنین گفته است ان عبدا رجع الی الله و سکن فی قرب الله  
 قد نسى نفسه و ما سوى الله فلو قلت من این انت و ایـش  
 ترید لم یکن له جواب الا الله

یعنی چون بنده بخدای رجوع کند و تعلق بخدای گیرد  
 و در قرب خدای ساکن شود نفس خوش را فراموش کند اگر او را  
 گویند تو از کجائی و چه خواهی او را هیچ جوابی خوبتر از آن نباشد  
 که گوید خدا . . . . . مولا ناد را این مقام چه خوب گفته است

اتی انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه در اراک  
نموده اند .

ایضا " جمال قدم در سورة الطوک میفرمایند . . . و منکم من قال  
ان هذا هو الذی ادعی فی نفسه ما ادعی فوالله هذا  
لبهتان عظیم وما انا الا عبد آمنت بالله و آیاته و رساله  
و ملائکته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و ظاهری و باطنی  
بانه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق با سره و من جملة  
بارادته لا اله هو الخالق الباعث المحیی المصیت

---

بقیه از صفحه قبل

چون محمد پاک شد از تار و دود

هر کجا رو کرد وجه الله بود

هر که باشد ز سینه فتح باب

اوز هر زره ببیند آفتاب

ابن ابی جمهور الاحسانی از علی ع نقل میکند که فرمود :

ان لله شرابا لا ولیائه انا شربوا سکروا و انا سکروا طربوا

و انا طربوا طابوا و انا طابوا ذابوا و انا ذابوا خلصوا

و انا اخلصوا طلبوا و انا طلبوا وجدوا و انا وجدوا وصلوا

و انا وصلوا اتصلوا و انا اتصلوا لا فرق بینهم و بین

حبیبهم

این حدیث در روایات الجنایات نیز در جلد ۱ ص ۲۳۱

طبع ایران نقل شده است

كل الا لوه من رشـح امرى تالـهت

توجيـه اول

ي یکی از آثار عرفانی شاعر بهائیان که در سنده ۱۳۲۱ قمری در کوهها

سلیمانیه نازل و در قالب اثری منظوم انشاء گردید قصیده

ایست که بقصیده عزورقائیه موسوم و در یکصد و بیست و شصت بیت

بسیک منظومه تائیه ابن فارض شاعر معروف عرب تدوین

یافته است از آنجائیکه مضامین این قصیده جنبه صوفیانه و

عرفانی دارد و درک معانی عمیق آن آشنائی با اصطلاحات

قوم را ایجاب مینماید لذا برخی از محققین غیربهای در

استنباط معانی عرفانی آن طریق خطا پیموده و تصـور

نموده اند که حضرت بهاء الله در این اثر منظوم مدعی

مقام ربوبیت بوده و خود را بانفس الوهیت سهیم و شریک

دانسته است

استناد معترضین معمولاً " این یک بیت از مجموعه قصیده

میباشد که میفرمایند :—

دنباله پاورقی . . . مولا نادرساله فیہ ما فیہ نوشته است

انا الحق گفتن دعوی بزرگی است انا الحق عظیمتواضع

كل الالوه من رشح امرى تالته

وكل الربوب من طفح كفى تربت

اکنون در توجیه مسئله بدواً " ضروری است متذکر شویم که منشأ اصلی این اعتراض عدم آشنائی با مفاهیم عرفانی و اصطلاحات و ابیات بهائیتی میباشد چه که اولاً " معترض تنها به يك بيت از مجموعه ابیات این قصیده توجه نموده و سایر ابیات آنرا از نظر رد داشته است و چنین گمان کرده است که این بیان از خود مظهر امر یعنی حضرت بهاء الله میباشود در صورتیکه اگر با ابیات دیگر هم توجه مینمود

---

بقیه از صفحه قبل

است زیرا که اینکه میگویند من عبد خدایم درستی اثبات می کنند یکی خود را یکی خدا را اما آنکه انالحق می گوید خود عدم کرد و بباد داد میگوید که انالحق یعنی من نیستم هم اوست. جز خدا را بدستی نیست من بعکس عدم محضم و هیچم تواضع در این بیشتر است ولی این است که مرد فهم نمی کنند ایضا " شیخنا سعدی در مجالس خود مجلس سوم گفته است بایزید گفت یارب انی متی اصل الیک بارخدا یا تاکی در آتش شجران تو بسوزم کی مرا شربت وصال دهی از ملکوت عرش نده آمد که یا بایزید تویی تو هنوز همراه تست

بوضوح درمی یافت که جمال قدم در ابتدای قصیده بمسئله  
وحی الهی و روح قدسی که از ناحیه حضرت الوصیت سا طع  
و قلب منیرشان را بنفحات الهیه منجذب ساخته است اشاره  
فرموده و متذکر میشوند که قائل و متکلم بیان ( کل الاله من  
رشح امری تالیهت لم نلک الوصیت بوده و حضرتش تنها  
واسطه انتقال و ترجمان ندای الهی از عالم حق بعالم  
خلق می باشد

طبق بیان مبارک که در اولین بیت قصیده عنوان شده است  
چنین است .

اجذبتنی بوارقی انوار طلعتہ لظهورها کل الشمس تخفت

بقی

بقیه پاروقی از صفحه قبل

اگر میخواهی بمارسی در غنفسک شم تعال خود را برد ریگد ارود رای

( ۱ ) یعنی جمیع خدایان از رشحی از امرن به الهیت

رسیدند و جمیع مربیان از قطره از حکم من بمقام

مربی رسیدند

كان بروق الشمس من نور حسنها

ظهرت في العالمين وغرت

یعنی جذب کرد مرابرقها ی طلعت او ( ذات الهی )

واظهر اورجميع آفتابها کوچک وخفیف گشتند اکنون باتوجه

بمعانی ابیاتی که از قده یده مزبور نقل گردید واضح است

اگرچنانچه گاهی مظهر امر الهی بخواه اب انی انا الله

مخاطب میگردد در حقیقت متکلم ر قائل ذات مقدس الهی

بوده و شخص پیامبر فقط و فقط وسیله ای برای جذب این

ندای اسمانی و انتقال آن بعالم انسانی میباشد ( ۱ )

چنانچه حضرت بهاء الله خود این معنی را در الواح عدیده

توجیه و نفس خویش را واسطه انتقال اراده الهی وانعکاس

---

( ۱ ) حضرت مسیح در باب چهاردهم انجیل یوحنا فرمود

که لامیکه می شنوید از من نیست بلکه از پدریست که مرا فرستاد

دهنده فیوضات آسمانی عالم انسانی میدانند

چنانچه در اشراقات چنین میفرمایند:

یا این با قر حق با علم یفعل مایشاء ظاهر شد انکار و اقرار  
تومنوط نبوده و نیست ذکر الوهیت و ربوبیت از حق جل جلاله  
بوده و هست

ایضا " در مجموعه الواح بزرگ میفرمایند :

تبارک الذی اقامنی علی الامراذکنت قاعدا " و انطقنسی  
بذکره از کنت صامتا ( ۱ )

ایضا " در سوره الذکر میفرمایند . . . فوعی لوزکرت  
ذکر الربوبیه ما اردت الاربوبیته علی کل الاشیاء وان جری  
من قلمی ذکر الالهیه ما کان مقصودی الا اله العالمین  
وان جری من قلمی ذکر المقصود فهو ما کان مقصودی و كذلك

---

( ۱ ) یعنی مبارک است کسیکه مبعوث گردانید مرا بر امر  
زمانیکه من شوا بیده بودم و به نطقی آورد مرا زمانیکه  
صامت بودم .

فی المحبوب انه قد كان محبوبی ومحبوب الخسار فیـن ( ۱ )  
اکنون با توجه بنکاتی که از آثار مبارکه نقل گردید هیچ عاقل  
و سوسمندی مظهر ظهور را که تنهامدعی وساطت وترجمان  
فینز الهی و ناقل روح قدس از عالم حق بعالم خلق می باشد  
مشابه با ذات الوسیت نمیداند و ندای الهی را که از فـم  
مظهر امر اوصاد و از مشرق وحیش ساطع میگردد منسوب بخود  
شارع نمیسازد و خوب درمی یابد که  
این همه آوازه از شه بود گرچه از خلقوم عبد الله بود

---

( ۱ ) یعنی قسم بجان خود م که اگر ذکر کردم ذکر ربوبیت را  
اراده نداشتم مگر ربوبیت او را بر اشیا و اگر جاری بشود از قلم  
من ذکر الوهیت نمی باشد مقصود من مگر خداوند عالمیان  
و اگر جاری شد از قلم من ذکر مقصود پس او بود مقصود من همچنین  
اگر ذکر محبوب شد بد رستیکه او محبوب من است و محبوب  
عالمیان

كل الاله من رشح امرى تالهدت

توجیه - ه ثانی

در توجیه لفوی کلمه ( اله ) و ( الوه ) که در قصیده عزور قائیه

استعمال گردیده است باید توجه داشت که کلمه اله

اسم مصدر و عام و نکره ( ۱ ) بوده و بمعنای محبوب و معبود

میباشد و در آثار ادبی و عرفانی بر اشخاص و اشیائی که جنبه

تقدیر داشته و مورد احترام توجه میباشند اطلاق میگردد ( ۲ )

چنانچه این کلمه در ادیان سالفه چون مسیحیت و اسلام برای

---

( ۱ ) در اصطلاح علم و ادب گاهی مصدر را بمعنای مفعول میگیرند

مثلاً " کلمه یوم البعث بمعنای یوم المبعوث فیه است یعنی

روزیکه رسول الهی مبعوث میشود. همچنین کلمه ( کتب )

بمعنای مکتوب است یعنی نوشته شده چنانچه حضرت

باب اعظم در نامه ای که از بوشهر بحر مبارک مرقوم داشته اند

چنین میفرماید : " لا تحسبن انقطاع الکتب من طل یعنی

گمان مبرکه انقطاع مکتوب از ملالتی است " حضرت عبد البها

در تفسیر کلمه بسم الله الرحمن الرحیم که در مکاتیب جزء

( ۲ ) در المنجد آمده است ( الاله ) المعبود المطلق ( الله ) اسم

الذات الواجب الوجود

بیان مقام و منزلت ظهور بجهت آنکه مقام شامخ روحانی دارند بکار رفته است و بهمین سبب کلمه مزبور در مفهوم عام خود جمع داشته و جمع آن ( الاله ) و ( آلامسه ) ( ۱ ) می باشد . اما کلمه ( الله ) که از اله و الف و لام تعریف ترکیب یافته است اسم ذات و معرفه بوده و بسبب آنکه الف و لام تعریف بر سر کلمه مزبور آمده و آنرا اسم خاص نموده است لذا در معنی خاص خود تنها بر واجب الوجود که واحد حقیقی است و جمع ندارد و از مشابهت و قرابت ماسوای بخود مبرامی باشد . اطلاق میگردد . اما کلمه ( تالیهت ) که در ابیات قصیده عزورقا<sup>ئیه</sup> بکار رفته است مصدر باب ( تفعل ) بوده و بمعنای الهیت را بخود بستن و نسبت دادن و خلاصه بمعنای ارتقاء بمقام

---

بقیه از صفحه قبل

اول مندرج میباشد در معنی کلمه اله والوه چنین میفرمایند :  
" قوم ذهبوا ان ( اللام ) للتعریف و ( الاله ) اسم مصدر بمعنی المالوه كالكتاب بمعنی السکتوب وقالوا معناه المعبود  
بالاستحقاق والمنحوت بكل کمال جامع عند ملاء الافاق  
( ۱ ) در قرآن کریم آمده است انما لتارکوا الهتنا لشاعر

مجنون

الوہیت از طریق استفاضہ مییاشد بعبارت دیگر (تالہ)۔۔

الوہیت موہبتی است کہ بطریق تفیض واکتساب حاصل میگردد  
چنانچہ در لغت ناسہ المنجد آمده است تالہت صار الہا  
یعنی تالہ بمعنای الہیت یافتن است. در بیان این مقام  
یعنی الوہیت اکتسابی احادیث فراوانی در آثار وکتب  
اسلامی وارد شدہ از جملہ در حدیثی قدسی آمدہ است  
کہ پیامبر اسلام فرمود عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا  
اقول کن فیکون وانت تقول کن فیکون (۱) یعنی ای  
بندہ من اطاعت کن مرا تا اینکہ ترا مثل خود مخد اکنم —  
میگویم ایجاد شو پس ایجاد می شود تو ہم بگوئی ایجاد  
شو و ایجاد بشود

در حدیث دیگر چنین آمده است اخرج بصفاتى الی  
خلقى من راک من انسى ومن قصدک قصدنى

یعنی خارج بشر بصفات من در میان خلق من کسیکہ دید ترا  
مرا ببیند و کسیکہ قصد ترا نمود قصد مرا نماید

---

(۱) شرح القصیدہ جناب سید کاظم رشتی

ایضا "در حدیث دیگر آمده است من عرفکم فقد عرف الله  
ایضا "مذکور است اننا وعلی ابوا هذه الامه من عرفنا فقد عرف الله

ایضا "من رانی فقد رای الحق (۱)

اکنون با توجه بمعنای الوهیت صفاتی و اکتسابی و فرق آن  
بالوهیت ذاتی که مختص حضرت واجب الوجود است معلوم  
میگردد که مقصود شارع بهائی از کلمه الهیت خدا یا نبی صفات  
یعنی مظاهر مقدسه می باشند که بغیر روح قدسی بمقام  
الهیت ارتقاء می یابند و همانطوریکه حق تعالی در قصیده  
عز ورتائیه فرمود آنان بملأ حکمی که از مصدر الوهیت صادر  
میگردد و بر شرح امری که از مقام ضعیف حضرت الوهیت نزول  
می یابد بر تبه ربوبیت فائز می گردند پس اگر چه در این مقام  
کلمه الهیت بر آنان اطلاق میگردد لکن این مقام مقام موهبتی

---

(۱) این احادیث در کلمات مکنونه ملامحسن فیضی و طرا<sup>ث</sup>

الحقایق معصوم علیشاه و کنوز الحقایق صفحه ۱۲۵ جامع  
صغیر جلد دوم و مواهب علیه جلد اول وارد و بمعنای آن چنین  
است هر کس مرا شناخت پس خدا را شناخته است و هر کس مرا دید

پس خدا را دیده است در حدیث جوامع التوحید کتاب کافی  
نقل است روایت شده که در اغلب نامی از حضرت امیر پرسید  
آیا خدا را دیده ای ؟ حضرت فرمود کیف اعلم امره رایه  
القلوب بحقایق الایمان ولم تره العیون بالابصار

واکتسابی بوده و عرفاً " از طریق شمول فیض روح قدسی  
ووحی الهی حاصل میگردد بهمین معنی است که در آثار  
اسلامی بر مظاهر ظهور نیزگله ( رب ) و ( اله ) اطلاق گشته  
و از ائمه طاهریین احادیث متعددی در این مورد نقل گردیده  
که بصراحت مقام الوهیت پیامبران را روشن و آنان را بالقباب  
و اسمائی مانند رب و اله تجلیل میفرماید چنانچه در صحیفه  
کامله سجادیه در دعائی که بدعای یوم عرفه ( ۱ ) مسمی است  
می نویسد که امام صادر در ادعیه خود خدای راب الارباب  
نامید و در دعای دیگری که در مفاتیح الجنان مذکور است ( ۲ )  
امام فرمود یارب الارباب واضح است منظور از رب ذات  
باریتعالی بوده ولی ارباب که بطور جمع در این مقام ذکر

---

( ۱ ) دعای چهل و هفتم صحیفه کامله سجادیه

( ۲ ) دعای بیست و نهم مفاتیح الجنان

گردیده است مظاہر مقدسه الهیه می باشند .  
ایضا در کتاب نجم الثاقب علامه نوری از کتاب منهج الدعوات  
سید بن طاووس حدیثی نقل می نماید که امام جعفر صادق  
ابی عبدالله ( ۱ ) فرمود اللهم یا اله الاله یعنی سلام بر تو  
ای خدای خدایان در اینجا کلمه آله که اسم جمع می باشد  
اشاره بخدایانی غیر از ذات الوهیت می باشند و منظره  
انان مظاہر مقدسه الهیه اند که بمدد فیتر روح قدس  
جنبه الهیت یافته و مقام رفیع ربوبیت فائز می گردند ( ۲ )  
ایضا در بحار الانوار جلد دوم از کتاب توحید و امالی و عیون  
اخبار الرضا این حدیث نقل گردیده است که پیامبر اسلام  
فرمود من زارنی فی حیاتی او بعد موتی فقد زار الله جل جلاله  
یعنی کسی که زیارت کرد مرا در ایام حیات من یا بعد از موت

---

( ۱ ) مراد از ابی عبد الله حضرت امام جعفر صادق است

( ۲ ) در آثار اسلامی اغلب ( لقاء الله ) بلقائ مظہر امر تعبیبی  
شده است از جمله در حدیث الشیخ ملا احمد اردبیلی حد  
است که یکی از ائمه میفرماید یدبرالا مروی فصل الایات لعلکم  
بلقاء ربکم توقنون ای بمشاهدتہ فی مظاہرہ والا جل القیمہ و

من بتحقیق خداوند راز یارت کرده است  
شعراى عارفین نیز بطور فراوان کلمه اله را بکار برده و در  
اشعار و ابیات خود این کلمه را بر پیامبران اطلاق رگاهى هم  
عناصر و قوای طبیعت را بدین نام تسمیه فرموده اند  
از جمله عبد الکریم جیلی متوفى بسال ۸۳۲ که از علمای  
بزرگ اسلامى محسوب و مؤلف آثار گرانبھائی مى باشد  
در وصف پیامبر اسلام چنین سروده است .

رسول الله یامجلى الالوهة

و یامن ذاته الذات النزیهة

ظہرت بمظہر کل حسن

تستر عن عیان بالبدیہة

شیخ محى الدين عربى گوید

فانظره فى حجر وانظره فى شجر

وانشره فى كل شى انه الله

---

بقیه از صفحہ قبل

وقال الله تعالى من كان يربو لقاء الله فان اجل الله

لا ت اى القيامة المستلزمة للقاءه

توجیه ثالث

## کلّ اللوه من شرح امری ثالث

قصیده عزورقائیه بجهت آنکه کلماتی مستور و پوشیده دارد و  
حامل اسرار و رموزی از حدایق مکنون الهی می باشد  
لذا گاهی در آن، مفاهیم عمیق آن تبیین و تفسیر روشنی را ایجاب  
نموده و لازم میاید که کلمات و لغات آن توجیه و تشریح گردد  
بنا بر غلظت معانی و ثقات کلام این اثر مناجات و سبب گردید  
که شارحهایی در ایام اقامت حضرتشان در بغداد  
قصیده مزبور را توجیه و تریک از ابیات منظوم آنرا با آیاتی  
منشور تفسیر فرمودند و ضمناً " در متون آن متذکر گردیدند که  
حضرتشان معرّف تجلیات وحی الهی بوده و مقام الوعیت  
صفتی دارند و مانند پیامبران سلف معرّف تجلی صفات و کمالات  
حق تعالی بشمار میروند قسمتی از بیانات مبارکشان در تفسیر  
مذکور چنین است .

باری آنچه ذکر شد در تفسیر این بیت تلطفاً " لا نظار المعرضین

وترحما " لا بصار المبغضين که به‌هواى خود معنى نکنند و تفسیر  
 نمایند این اشعار در زمان مهاجرت درد یا غربت در اراضی  
 روم گفته شد و هیچ کس از علماء و فضلاء آن ممالک ایرادى  
 ننمودند و اعتراض وارد نیاوردند و لکن از سبغ این قوم چنان  
 گمان می‌کنم که بعد از تفسیر هم اعتراض نمایند و بخیال خود در  
 سبیل وهم و خطا وطن و عمى سالك شوند .

فله قصد السبيل اما شاكر اما كفورا " و اما مقبلا " و اما نفورا "  
 ختم آناء مسك که مفتوح شد هر ذی شمی ادراك می نماید  
 و رمز کومی محروم ماند و اگر کل بمرض زکام مبتلی شوند نقصی بر  
 عطریقا ووهنی برسك خطا وارد نیاید فسبحانك اللهم  
 يا الهی اناديك حينئذ حين الذى نزلت على من آثار  
 حزنك التى لويطوح على الوجود لليتعهد الخيب والشهود  
 بحديثك ان يفارق الروح من اضطرابها فوعزتک و غيب صمد يتك  
 لو اتنفس به لتحرق الاكباد بجوعر يتها وتنظر السماء و  
 ما فيها وتنهدم الارض وما عليها فآه آه بذلك لن يطوح راحة  
 الوفاء عن حديقة السناء ولن يهب طيب البقاء من

مدینته البهاء ولین یغن ورقا العماء علی اوراق الحمراء  
ولن یرن ویک السنافی ملکوة العلی فوعزة من عززته وجعتلة  
مظہرالوعیتک ومنبع ربوبیتک لنسیت کل الا زکار وکل ما  
علمتني من قبل من بدایع علمک وجوامع آیات حکمتک بل کنت  
نسیانسیا کانی ما کنت فی ارض الملک مشهورا ( ۱ )

اینها در همان تفسیر میفرمایند:

" قل یا اهل الارض لا تعترض بالذی لم یکن فی قلبه الاتجلی

من انوار صبح العماء

اکنون ما توجه بایاتی که از تفسیر قصیده عز ورفائیه نقل گردید  
حوب درمی یابیم که حضرتشان در جمیع موارد این قصیده  
و سیمین در تفسیر آن خود را بمقام الوهیت مرتبط نموده و جمیع  
این الفاظ و عبارات را که مفسرین دلیل بر ادعای الوهیت  
میدانند خود شارع جمیع آیات و اشعار و نظم و نثر را که از  
حضرتشان عز و زول یافته از ساحت سر الهی میدانند و فقط  
خود را واسطه ایصال فیض از عالم حق بعالم خلق می شمارد

اکنون درخاتمه مقال یکی از الواح مهیمن جمال قدمجل  
اسمه الاعظم را که مفسرومبین مقام الوعدیت وعبودیت حضرتش<sup>ن</sup>  
بوده و اکنون اصل آن لوح در دارالانوار بهائی موجود  
است خاطر نشان میسازم عین لوح چنین است  
قوله الاعلی : " هو . یا الهی اذا انظرالی نسبتی الیک  
احب بان اقول فی کل شیء " بانی انا الله واذ انظرالی  
نفسی اشاهدک الاحقر من الطین (۱)

---

(۱) این لوح در اول کتاب عالم بهائی جلد چهاردهم  
نقل گردیده است

نتیجه بحث

شارع بهائی در جمیع آثار مبارکه و همچنین در ابیات عرفانی  
قصیده عزورقائیه بوحی الهی و روح قدسی اشارت میفرماید  
که از عرش العماء که ملکوت الهی است بر ساحت جان و دل  
نزول فرموده و روح حضرتشان را بروح الهی متصل میگرداند -

و نفسشان را بمعراج میکشاند چنانچه در ابیاتی از قصیده  
مزبور بدین مسئله اشارت نموده چنین میفرماید :

وَأَمِنَ بِالنُّورِ مِنْ نُورِ بَاطِنِي وَعَارَجْتَ بِالرُّوحِ فِي سُرْسُرَتِي

اِنَادِيكَ يَا رُوحَ الْحَيٰوةِ اِنْ اَرْتَحِلْ

من نفس ما بقى فيه من بقية

فيا روح العماء من العرش انزلي

فمالك قدر بمقامك دارنلتسي

اکنون با توجه با بیات عرفانی فوق الذکر که صریحا " نزول

روح قدسی را بر قلب منیرشان بیان میفرماید بخوبی

واضح میگردد که اولاً " قائل و متکلم در بیت مورد نظر که

فرمود (کل الا لوه من رشح امری تالیهت) ذات مقدس الهی بوده و حضرت بهاء الله فقط و فقط واسطه انتقال این حقیقت از عالم حق به عالم خلق می باشند

ثانیا " کلمه ( الاله ) الوهیت صفاتی بوده و بیان این کلمه بطور جمع بخوبی میرساند که مراد از الاله مظاهر مقدسه الهیه می باشند که الهت را با مرزات الهی کسب و بدین مقام که مقام الوهیت صفاتی است فائز می گردند. زیرا خداوند متعدد و متکثر نیست تا جمع بسته شود ولی انبیاء الهی متعدد و کثیر بوده اند و لذا می توان آنان را با اسم جمع بیان نمود .

## لا اله الا انا المسجون الفريد

توجیه اول

در این مقال ضروری است انظار و افکار انانی را که بر پیگان مبارک جمال تقدم که فرمود لا اله الا انا المسجون الفريد — رید اعتراض می نمایند و آن را دلیل بر ادعای الوهیت شارع بهائی می شمارند بدین مسئله معطوف نمود که از این بیان مبارک به پیچوجه چنین استنباطی حاصل نمیگردد و بیان مذکور هرگز دلالتی بر الوهیت و ربوبیت ندارد چه که

اولاً " شخص معترض تنهاییك سطر از این لوح ( ۱ ) توجه نموده و سایر مطالب آنرا از نظر رد داشته است چه اگر بکلیه مضامین این لوح توجه می نمود بوضوح در می یافت که جمال قدم در ابتدای لوح مذکور بفیوضات وحی و تجلیات الهام اشارت نموده و خود را واسطه انتقال ندای الهی از عالم حقیق به عالم خلق میدانند چنانچه در ابتدای همان لوح میفرمایند ان استمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة والا ابتلاء

من سدره القضاة انه لا اله الا انا المسجون الفريد يعنى  
 بشنو آنچه كه وحى شد از ساحل بلا بربقه محنت وابتـالـه  
 از درخت قضاء الهى بدرستى كه اوست خدا و نيست محبوبى  
 بغير از من كه زندانى تنها هستم اکنون با توجه ب كلمه ان  
 استمع ما يوحي بخوبى معلوم است كه قائل و متكلم اين كلام  
 شخص ديگر يعنى ذات الهى بوده و جمال قدم تنهــــا  
 مخاطب آن بشمار ميروند از جهتي ديگر— در آثار اسلامى  
 و سوره قرآن كريم آياتى بر زمین نهج و بر زمین سبك وارد  
 گشته است از جمله اين آيه شريفه است كه در سوره النحل  
 ميفرمايند— :

" انه لا اله الا انا فاتقوا خلق السموات والارض بالحق

تعالى عما يشركون ( ۱ )

پا وجود جنين آيه روشن و صريح كه در قرآن كريم مذکور است <sup>هدیج</sup>

متحرى هوشمندی اين آيه را دال بر الوهيت پيغمبر اسلام

---

( ۱ ) يعنى بدرستى كه نيست الهى مگر من پس بترسيد از من

ا فريد اسمانها و زمين را براستى برتر است خداوند از آنچه

شـرك مياورند

نمیداند و با آنکه این کلام از فم مطهر حضرتشان صادر گشته  
 است لکن مقام پیغمبر را با مقام الوهیت فرق نهاده و شخص  
 نبی را تنها ناقل و ترجمان کلمه الهی از عالم حق به عالم  
 خلق می‌شمارد و خوب میدانند که بقول شاعر  
 این همه آوازه‌ها از شمه بود

گرچه از خلق قوم عهد الله بود

توجیه ثانی همانطوریکه در مباحث گذشته اشاره گردید  
 مراد از کلمه "اله" نه گاهی بر مظاهر ظهور اطلاق میگردد  
 فقط و فقط الوهیت صفاتی بوده و در حقیقت این مقام الوهیتی  
 است که صرفاً از طریق **اکسلا** و استفاضه حاصل میگردد  
 چه که مظاهر مقدسه تنها بعدد فیض روح قدسی بچنین  
 رتبه شامخ روحانی که الوهیت صفاتی است فائز و مقام ربوبیت  
 واصل میگردد.

ولی در این مقال بدین نکته نیز باید توجه نمود که «یا کمال  
 اسمانی با وجود وصول به چنین مقام شامخ روحانی گرفتار  
 هزاران معائب گشته و مع مقام الهیت و مطهریت دچار

بلیات و صدمات لا تحصی می گردند بحدیکه گاهی در زیرغل  
و زنجیر گرفتار زمانی بر بالای دار قرار میگیرند— گاهی جام  
شهادت می نوشند و گاهی در زندان تاریک و مظلم مسجون  
و بحکم آیه فریقا " کذبتم و فریقاً تقتلون بانکار و استکبار مرد عوام  
مواجه و بسخریه و استهزاء دشمنان مبتلا می گردند و—  
این نکته مسلم است و قتیکه منظر ظهور بالای صلیب قرار می  
با عیان مقام رفیع الوهیت بوده و قتیکه گرفتار زندان میشود  
در معیت همان مقام الهیت استحتی و قتیکه بشهادت فائز  
میگردد باز با همان مقام الهیت است چنانچه حضرت  
مسیح معانکه بنبر صریح انجیل ابن الله بود و فرمود گنده  
من در پدر منستم و پدر من است ( ۱ ) با وجود چنین مقام  
شامخ ابن الهی بر بالای صلیب قرار گرفته و مملوب گردید

---

( ۱ ) رساله بعبرانیان باب اول مذکور است. . . خدا که  
در زمان سلف باقسام متعدد و طریقهای مختلف بوساطت  
انبیاء بپدران ما تکلم نمود در ایام اخربوسا بطت پسر خود  
متکلم شد ایضا " در انجیل یوحنا باب اول میفرمایند :

همچنین پیامبر اسلام با وجود مقام شامخ رسالت گرفتار  
مصائب شدیده گشت و با آنکه حضرتش بخطاب <sup>قرب</sup> پیامحمد  
انت الحبيب وانت المحبوب مخاطب گردید و حدیث  
لولاك لما خلقت الافلاك ( ۱ ) در تجلیل و تمیز مقامش  
نزول یافت ولی معینین مقامات رفیع روحانی بصدقات  
و بلیات گشتار شد مصائب و نوائب آنچنان مستولی گردید  
که حضرتش زبان بشکوه و ناله گشوده و با بیان ما اودی نبی  
بمثل ما از یت شکایت آغاز نمود حضرت سید الشهدا<sup>ع</sup> با وجود  
مقام عظیم معنوی و با آنکه به بیان یا ثار الله و ابن ثاره ( ۲ )  
ملقب گشت و بخون خدا و خون پسر خدا مسمی گردید ولی  
عاقبت این خون ریخته شد و سالها محل شهادت آنحضرت

---

بقیه از صفحه قبل

و کلمه جسم گردید و در میان ماساکن شد پر از راستی و جلال  
اوراد یدیم جلال شایسته پسر یگانه پدر

( ۱ ) کلمات مکنونه ملا محسن فیروزکاشی چاپ قدیم صفحه ۱۲۷  
و شرح التعریض ۲ صفحه ۴۶

( ۲ ) زیارت نامه حضرت سید الشهدا<sup>ع</sup> از قلم حضرت صادق

در زیر خاک پوشیده و از انظار دستارانش غیر معلوم بود اکنون  
با این توجیه مختصر روشن گردید که جمال قدم مع انکساره  
ظهور کلی الهی بود و بمقام مظهریت کبری و الهیت عظمی  
فائز چگونه گرفتار زندان و سجن مثللم گردید و با چینیان  
مقام شامخ روحانی در قشله عسکریه عکا مسجون شد این  
است معنی بیانی که فرمود : " انه لا اله الا انا المسجون  
الفرید چه که پیامبر زمانیکه در زندان محبوس و مقید  
یا بر بالای لیب قرار می گیرد هرگز مقام الهیت صفاتی خود را  
رهانمی کند بلکه با همان مقام و منزلت و در معیت همان جوهر  
و حقیقت مصائب مخالفین و منافقین را تحمل نموده و با نثار  
خون و حیات خویش وسائل سعادت و هدایت نوع بشر  
را فراهم میفرماید :

## قل لا یرى فی سیکلی الا بهیکل الله

در یکی از آثار بهائی که بسوره شیکل مشهور و در توجیه اسرار و حقایق عرفانی از قلم رحمن نازل گردیده است مقام و منزلت شارع بهائی و مرتبت مظهر کلی الهی تشریح و برسمیل تعزیز و تکریم حضرتشان به القاب و اسمائی مانند شیکل الله و جمال الله توصیف گردیده اند ( ۱ )

در این لوح مبارک بصراحت بیان گشته است که مظهر ظهور بسبب آنکه معروض تجلی صفات و کمالات حق می باشد لذا در سیکل او و سیکل الهی و در جمال او جمال الهی و در ذات او ذات الهی متجلی است بحدی که آنچه میباید و تخریر میفرماید و اراده مینماید کل بر مشیت بالغه الهیه بوده و جمیع اراده الله تحقق یافته است عین بیان مبارک چنین است :

” قل لا یرى فی سیکلی الا بهیکل الله ولا فی جمالی الا جمال الله ولا فی کینونتی الا کینونته ولا فی ذاتی الا ذاته ولا فی حرکتی

---

( ۱ ) در کتاب اشعیا باب سی وینجم من نویسد جلال

یهوه و زیبائی خدای ما را مشاهده خواهند نمود

الا حركته ولا في سكوني الا سكونه ولا في قلبي الا قلمه العزيز

المحمود قللم يكن في نفسي الا الحق ولا يرى في ذاتي الا

الله اياكم ان تذكروا الا يتين في نفسي

ده

از آنجائیکه برخی از محققین غیربهای بدین بیان اعتراض نمود

و آنرا مخالف با اصل توحید میدانند لازم است توجیه شود

که این مفهوم بهیچوجه بمضای حلول و تجسد روح الهی

در قالب بشری و یا بمعنای قرابت و مشابهت انسان محدود

ناقص با خالق ازلی نمیباشد بلکه این مسئله فقط و فقط یک نوع

تشبیه و استعاره ادبی است که در تعزیز مقام و تجلیل منزلت

شامخ مظهر نهورینگار رفته است

اگرچه از این نوع تشبیهات و استعارات ادبی در کتب مقدسه

قبل خصوصاً "اثار اسلامی بطور فراوان موجود و حکمت و علت

آن نیز بر اصحاب عقل و بصیرت مبرهن و مشهود می باشد

ولی چون ممکن است ابهام و غلظت مطالب توجیه بیشتری

را ایجاب نماید لذا سعی خواهد شد مسئله مورد نظر در چند

قسمت جداگانه مورد مطالعه قرار گرفته و علت و حکمت آن بر

متحریران حقیقت معلوم و واضح گردد

### توجیه اول

مسا ئل روحانی و عرفانی بجهت آنکه در بلندی معانی  
و عمق مفاهیم قرار دارند و بحقیقت طریقی دشوار و بحر-ری  
ز خارجی باشند لذا الفاظ عادی که عاری از صنایع ادبی  
باشد سرگز قادر بر ترسیم و انتقال حقیقت و معانی آنان  
نمی تواند بود و در اینجا است که گفته اند

معانی سرگز اند در حرف نایب

که بحر بی-کران در ظرف نایب

شارع بهائی مانند انبیای سلف اراده نموده است که اولاً  
بجهت مراعات زیبایی کلام و ملاحظت بیان سخن را با صنایع  
ادبی آرایش بخشیده و عروس معنی را بخلیه تشبیه و استعاره  
و کنایه ملبس و مزین نماید ثانیاً برای اینکه قوالب الفاظ  
را وسعت و قدرت بیشتری در تطبیح معانی موجود باشد  
و صور لفظیه را توانائی بهتری در حمل و انتقال مفاهیم میسر

گردد لذا از صنایع ادبی مانند تشبیه و استعاره و جناس و تجنیس مد و ویاری جسته و بدین وسیله ظرف الفاظ را در پی — ان حقایق گنجایش فوق العاده بخشیده است بدو — علت مذکور در فوق نه تنها در آثار بهائی کلمات متشابه و مستعار بکار رفته است بلکه در آثار و کتب مقدسه قبل خصوصاً "آثار اسلامی نیز چنین صنایع ادبی موجود و عزارات کلمات متشابه و مستعار در میان مقام و منزلت شارع اسلام مورد استفاد ه قرار گرفته است چنانچه در آثار اسلامی مقام نبوت و ولایت بالقب و اسمائی تشبیه آمیزی مانند وجه الله عین الله — لسان الله باب الله ثار الله اسد الله تسمیه یافت — و گاهی هم مظهر الهی به عناصر مادی مانند شمس و قمر و نجم و شجر تشبیه گردیده است .

اکنون در مقام اثبات و اتیان شواهد و امثال متذکر میدانم که حضرت امیر علی علیه السلام در حدیثی خطاب با امام حسن فرمود : یا ولدی انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله الناطق فی خلقه و انا ولی الله و انا نور الله الذی لا یطفی و

انا باب الله الذى يوتى منه ( ۱ )

حضرت شیخ احمد احسائی حدیثی را در شرح الزیارة نقیلاً

میفرماید که امام جعفر صادق فرمود قال الصادق نحن

كعبة الله نحن قبلة الله نحن وجه الله

در خطابه طنجیه حضرت امیرکه ملاحسن فیض قسمتی از آن

را در کلمات مکنونه و شیخ رجب البرسی در مشارق انوار الیقین

نقل نموده است چنین میفرماید .

ونحن الايات والدلالات والمحجب ووجه الله ايضا " در همان

خطبه اناشعبان الکیم وانا فلك نوح در اصول کافی جزا اول

آمده است که امام فرمود نحن حجت الله نحن باب الله

نحن لسان الله ونحن وجه الله ونحن عين الله فى خلقه

ایضا " در دعای روز عاشورا که بعزاز حضرت سید الشهدا " از

قلم حضرت صادق نازل گشته است چنین میفرماید :

السلام عليك يا خيرة الله وابن خيرته السلام عليك يا ثار الله و

ابن ثاره ( ۲ ) ایضا " در زیارت نامه حضرت امیرکه از قلم حضرت

صادق صادق نازل گشته چنین مذکور است :

---

( ۱ ) نقل از حقیقه الشیعه ملاحمد اردبیلی صفحه ۱۰۸  
( ۲ ) کتاب مفاتیح الجنان در دعای روز عاشورا

السلام عليك يا عين الله الناظره ويده الباسطه ولسانه المعبر  
عنه يعنى سلام برتوای چشم خدا که بیننده است و دست  
خدا که گشاده و مبسوط است و زبان خدا که عبرت انگیز  
است ( ۱ )

ايضا " خطبه مخزون حضرت امير چنين مذکور است :  
انا امير المؤمنين يهتوب المتقين وآية السابقين ولسان  
الناطقين وخاتم الوصيين ووارث النبيين وخليفة رب العالمين  
وصراط ربى المستقيم وقسطاسه والحجه على اعدى السموات  
والارضين ( ۲ ) شيخ صدوق در كتاب التوحيد احاديث  
كثيرى در اين مورد نقل از جمله اين حديث را از حضرت امير  
نقل مى نمايد كه فرمود  
ان اميرالمؤمنين ع قال انا علم الله وانا قلب الله الواعى ولسان  
الله الناطق وعين الله وجنب الله وانا يد الله ( ۳ )

---

( ۱ ) مفاتيح الجنان قسمت زيارت اميرالمؤمنين در روز مولود

( ۲ ) خطبه مخزون حضرت امير رب حار الا نوار جلد سيزده

در فصل باب الرجمه

( ۳ ) باب معنى جنب الله عزوجل كتاب التوحيد شيخ

صدوق ( ابن بابويه )

## قل لا یرى فی هیکلی الا سیکل الله

توجیه دوم

همانطوریکه اشاره گردید در نصوص مبارکه و کتب مقدسه قبل از جمله آیات قرآن کریم گاهی بر سبیل استعاره و تشبیه بر ذات الوحدی تعینکلی مادی ستر شده و بر آن حقیقت بسیط مجرد مع آنکه مقدس از شئون مادی و انسانی می باشد اعضاء و جوارحی تصور و کلماتی مانند ید الله و وجه الله استعمال گردیده است چنانچه آیاتی مانند ید الله فوق اید یهم (۱) و آیه لا تقد موا بین ید الله و آیه بل یداه مبسوطتان و آیه کل شیء هالک الا وجهه و آیات دیگری که در سور مختلفه قرآن کریم تنزیل یافته است بخوبی میرساند که استعمال چنین تشبیهات و استعارات ادبی در گذشته ایام متداول و چنین کلماتی مشا<sup>به</sup> در بیان مقام و منزلت و کیفیت وجودی حضرت باری وارد و در آثار و کتب ادیان قبل نیز موجود بوده است اکنون با توجه بکلمات فوق الذکر معلوم است که اگر بر سبیل تشبیه و استعاره

(۱) سوره الفتح آیه ۱۰

(۲) سوره حجرات آیه اول (۳) آخر سوره القصص

ذکر اعضا و جوارحی مانند وجه الله و عین الله و ید الله  
بر ذات الهی میسر و موجه باشد پس ذکر کلمه هیکل الله  
نیز که خود از مجموع اعضا و جوارح بوجود میاید ممکن خواهد  
بود و اطلاق کلمه هیکل الله بر مظاهر ظهور که در آثار  
بهائی بکار رفته است امکان ادبی یافته و هرگز برخلاف قوا<sup>عد</sup>  
لفظیه و قوانین ادبیه قوم نتواند بود مسلماً استعمال چنین کلمات<sup>ت</sup>  
مشابه و مستعار نه تنها در آثار اسلامی و تصور مبارکه  
بهائی وجود دارد بلکه در آثار مسیحی نیز از این قبیل  
استعارات و تشبیهات لطیف ادبی فراوان بچشم میخورد  
مثلاً "و قتیکه انجیل میفرماید مسیح ابن الله است مسلماً این  
کلمه استعاره ادبی بوده و برای بیان کیفیت ارتباط پیامبر با  
ذات واجب الوجود بکار رفته است و الا ذات الهی لم یولد  
و لم یولد بوده و اورا شریک و همسری نیست یا فرزند ی تولد یابد  
در حقیقت چنین توجیهی از کیفیت ارتباط مسیح با خداوند  
و مسئله ابوت بنو مت صرفاً "برسبیل تشبیه و استعاره بوده

و مفهوم آنست که روح مسیح از خدا تولد یافته و از حقیقت  
الوسیت موجود گشته است چنانچه خود مسیح فرمود من ز پدر  
هستم و پدر من است ( ۱ ) ایضاً فرمود مسیح صورت خدا  
نار دیده است و از خدا ای مجسم است ( ۲ ) در اینجا باید  
توجه داشت که در اصطلاحات انجیل هر انسان مومن و متقی  
پسر خدا می باشد اگر چه از پدر و مادر عنصری تولد یافته است  
چنانچه پولس رسول فرمود زیرا همگی شما بوسیله ایمان  
در عیسی مسیح پسران خدای باشید ( ۳ ) همچنین در مقام  
ابن الهی مسیح چنین مذکور است در ابتدا کلمه بود و کلمه  
نزد خدا بود کلمه خدا بود کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن  
شد ( ۴ ) یعنی حقیقت مسیح از خدا تولد یافت  
حقیقت مسیح مانند آهنگی بود که از آهننگ  
ساز خود که پدر آسمانی است جدا گردید مسیح نغمه طوکوتی

---

( ۱ ) انجیل یوحنا باب دوم آیه ۳۶ باب چهارم آیه ۱۰

باب هفتم آیه ۲۱

( ۲ ) رساله پولس بگولسیان باب اول آیه ۱۵ اول تیموتاوس باب ۳

( ۳ ) رساله پولس بگلاطیان باب سوم آیه ۴

( ۴ ) باب اول انجیل یوحنا آیه ۲۶

بود که بار آسمانی بصد آمد چون آهنک مظهر ذوق و عنبر  
نوازنده خود میباشد پس مسیح نیز کلمه‌ای بود که در خدا بود  
و با خدا بود و باراده او از اصل خویش جدا گشته در جسم عنصر<sup>ی</sup>  
مسیح تجلی یافت و متعین گردید

اللهم انی اسئلك بشعراتك

اگرچه بیان جمال قدم که در سوره هیکل عنوان گردیده  
است درست توجه شود و جمله‌ای که میفرمایند قل لا یری  
فی هیکلی الا هیکل الله عطف نظر دقیق مبدول گردد  
ملاحظه خواهد شد که شارع بهائی در شروع جمله مزبور  
باز کرکمه (قل) روشن میفرمایند که قائل و متکلم این بیان  
آسمانی ذات الهی بوده و حضرتشان تنها ناقل این بیان  
از عالم حق به عالم خلق می باشند در حقیقت اوست  
که مظهر ظهورش را بچنین مسائل عالیه عرفانی و القاب و  
آسمانی مانند هیکل الله و جمال الله مخاطب ساخته است  
لذا با این توضیح شیعی محقق بصیری مظهر ظهور اشریک

وشريك وسهيم حضرت الوهيت نمی داند و مرایای  
صافیه رامراذفومشابه باشم حقیقت نمی شناسد  
و بقول صاحب گلشن راز عارف ربانی شیخ شبستری  
انا الحق کشف اسرار است مطلق

بجز حق کیست تا گوید انا الحق

اکنون با این توجیه مختصر بخوبی معلوم است که اگر شارع  
بهائی در برخی از ادعیه و اذکار به ( شعرات الهی )  
( ۱ ) قسم یاد میفرمایند معلوم است که ذکر شعرات الهی  
یک کنایه ادبی بوده و مظهر زیبایی و جمال می باشد همچنانکه  
کلمه ( ید الله ) که در آیات قرآنی ذکر گشته نشانه قدرت و  
اقتدار الهی محسوب میشود همچنانکه ( وجه الله ) کنایه  
از مظهریت می باشد . شعرات نیز نشانه جمال و زیبائی  
الهی بوده و در آثار ادبی برای بیان جمال بی مثال

---

( ۱ ) اللهم انی اسئلك بشعراتك التي يتحرك علی صفحاً

الوجه كما يتحرك علی صفحات الالواح

الهی استتمال میگردد والا معلوم است اگر بفرض محال

خداوند را وجه و قمر و سمع و بصر موجود باشد پس آن طلعت

معبود را که کمال صرف و جمال محض است موی مشکین و زلف <sup>بین</sup> عنبر

ممکن و میسر تواند بود . باضافه حکمای اسلامی مراد از خط

وزلف را که در اکثر آثار شعر او وارد و در تجلیل ذات الهی عنوان

گشته است کثرات و تمینات عالم خلق دانند

از جمله حافظا گوید :

بیوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید

دلها

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد بر

شیخ شبستری در گلشن راز گوید :

حدیث زلف جانان بس دراز است

ست

چه شاید گفت از آن کان جای رازا

مپرس از من حدیث زلفی پرچین

مجنبانید زنجیر مجانبین

ز قدش راستی گفتم سخن دروش

سر زلفش مرا گفتافروپوش

عبد الرزاق لاهیجی در شرح گلشن راز این شعر را تفسیر و

چنین گوید

یعنی سخن زلف جانان بس دور و دراز است و در ضبط و حصر

نمی آید درازی زلف اشارت بعدم انحصار موجودات و کثرات

و تمینات است و وجه شبه میان زلف و تمینات آنستکه چنانچه

زلف پرده روی محبوب است هر تمینی از تمینات حجاب و

نقاب وجه آن واحد حقیقی است و در نقاب تمینات و

تشخصات کثرات اشیا آن حقیقت واحد و مختفی و

مستتر است .

توجیه اول  
ایاکم ان تذکروا الایتین فی نفسی

برخی از محققین غیربهای بیعت عدم آشنائی کامل با آثار  
والواح الهی بکلمه ذات الله ونفس الله که در برخی از نصوص  
مبارکه برای بیان مقام ومنزلت مظاهر ظهور است عمال گردید  
است اعتراض نموده گویند که اگر هیاکل مقدسه انبیاء تنها  
معرض تجلیات صفات و کمالات حق می باشند پس چگونه  
در آثار بهائی کلمه ذات الله به انان اطلاق گردیده است  
در توجیه علت و حکمت اطلاق این کلمه بر مظاهر الهیه و بر  
شاعر بهائی باید خاطر نشان نمود که اولاً " در مسائل گذشته  
اشاره گردید که مظهر اسمانی اگر چه مرات صافیه — رای  
تجلی صفات و کمالات حق میباشد و اگر چه این تجلی تجلی  
صفات حق بشمار میرود ولی از آنجائیکه صفات حضرت الوعیت  
عین ذاتش بوده و در مقام (توحید ذات) که در آثار عرفای  
گذشته همچنین نصوص بهائی مذکور و آنرا مقابله جمع یا مقام احد<sup>یت</sup>  
خوانند بین ذات و صفات الهی وجه افتراق وجود ندارد

لذا بر مظاهر ظهور مع آنکه معرض تجلی صفات و کمالات  
حق میباشند کلمه ذات الله نیز اطلاق می توان نمود بعبارت  
ساده تر آنچه وحی الهی و فیض روح قدسی که شامل انبیا<sup>ی</sup>  
الهی می گردد از تجلیات صفاتی حق تعالی بشمار می رود  
ولی بعلت وحدتی که میان ذات و صفات الهی در مرتبه  
احدیت وجود دارد لذا در چنین مقامی اطلاق کلمه ذات<sup>الله</sup>  
و نفس الله بر مظاهر ظهور ممکن بوده و استعمال آن بهیچوجه  
بر خلاف اصل توحید که ادیان الهیه تعلیم فرموده اند نمیشد  
زیرا همانطور که اشاره رفت مقام احدیت مقامی است که در آن  
ذات و صفات الهی غرق در هم بوده و در این مرتبت ادنی تفاوتی  
و افتراقی میان ذات و صفات حضرت الوهیت وجود ندارد  
اگرچنین وجه افتراقی تصور رود مفهومی نیست که خداوند  
نیز مانند انسان کمالاتی را از طریق اکتساب تحصیل نموده  
و صفاتی مانند علم و قدرت بر ذات حضرتش عارض گشته است  
بعبارت دیگر خداوند نیز مانند انسان از نقض بکمال گرائیده  
و بتدریج بکمال رسیده است.

واضح است این مسئله انحرافی صریح و روشن از تعالی—م  
 کتب مقدسه و اصول اعتقادات و معارف الهیه محسوب و با  
 تعالی می که ادیان تعلیم فرموده اند بکلی مغایرت دارد .  
 در این مقام حضرت امیر علی علیه السلام چه خوب فرمود  
 کمال توحید ه الا خلاص له و کمال الا خلاص له نفی الصفات عنه ( ۱ )  
 بنا بر بیان فوق توحید کامل آنست که از ذات الوهیت  
 نفی صفات کنیم یعنی صفات الهی را زائد بر ذاتش ندانیم  
 بلکه معتقد باشیم که صفات الوهیت عین ذات و جزء ذات  
 بوده و میان ذات و صفات حضرتش ادنی وجه افتراقی وجود  
 ندارد بعلت چنین اعتقادی که در مورد وحدت و اتحاد  
 ذات و صفات الهی که در اصول اعتقادات ادیان وجود دارد  
 نه تنها آثار بیهائی بلکه در آثار اسلامی نیز بر شخص پیامبر  
 حتی ائمه با آنکه الوهیت صفاتی دارند کلمه ذات الله

( ۱ ) یعنی توحید کامل اخلاص به اوست و اخلاص کامل بر  
 خداوند آنست که از او نفی صفات شود حضرت عبد البهاء در تفسیر  
 کنت کنز مقام احدیت را تشریح فرموده اند لطفاً "مراجعه فرمائید

ونفس الله اطلاق گشته است از جمله در زیارت نامه هفت—م  
حضرت امیر منقول است که السلام علی نفس الله القائمة بالسنن  
اکنون با توجه بمعنی این حدیث که فرمود سلام بر توای نفس  
خداوند که قائم است بر سنن واضح می شود که حضرت  
امیر مع انکه الوهیت صفاتی دارند مع هذا کلمه نفس الله  
نیز بر آن حضرت اطلاق گشته است ایضا " در دعای کمیل  
که ملامحسن فیض آنرا در کلمات مکنونه و حضرت شیخ احساسی  
در شرح الزیارة نقل فرموده اند چنین مذکور است  
که شخصی بحضرت امیر گفت یا مولای نفس لا هوتیه و ملکوتیه  
چیست فرمودند :

" فقال علیه السلام قوة لا هوتية و جوهرة بسیطة حية  
بالذات اصلها العقل منه بدءا ثم وعنه دعت واليه  
رلت و اشارت و عودها اليه اذ اكلت و شابهت و منها بدات  
الموجودات واليهاتعود بالكمال فهي ذات الله العلياء  
وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة الماوى ( ۱ )

ایضا " در حدیث دیگری که از پیغمبر اسلام نقل و در آن مسئله وحدت واقعی ذات الوعدیت بامناظر ظهور و توحید حقیقی مظهر و مظهر تشریح گردیده است چنین میفرمایند -

" قال لنا حالات مع الله هو فيها نحن ونحن فيها هو ومع ذلك هو هو ونحن نحن ( ۱ )

یعنی پیغمبر فرمود مرا حالاتی است با خداوند گاهی اوست در ما و ما هستیم در او با آنکه اوست و ما ما هستیم

مصدق و مثبت این وحدت و یگانگی که در میان ذات باری تعالی و مظهر ظهورش حکم فرماست آیات متعددی است که در قرآن کریم بچشم میخورد از جمله این آیه شریفه است که در سوره الفتح میفرماید ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یعنی بد رستیکه با کتوبیعت می کنند پس با خدا بیعت نمود هاست ایضا " در سوره الانفال میفرمایند وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی

---

بقیه از صفحه قبل

کلمات مکنونه ملامحسن فیض کاشی نقل گردیده است

( ۱ ) نقل از کلمات مکنونه ملامحسن فیض و شرح الزیارة جناب بشیخ احمد احسائی

یعنی نیانداختی توتیری رازمانیکه انداختی بلکه خداوند

انداخت

خداوند کریم در آیات قرآن شریف وحدت میان مظهر و مظهر  
را از اصول معتقدات روحانی دانسته و تعلیم فرموده است  
که اگر کسی بین خدا و رسولش جدائی و دوگانگی قائل شود  
از صراط مستقیم تعالیم الهی دور و گرفتار کفر و الحاد گردیده  
است عین بیان مبارکه قرآن که در سوره نساء وارد گشته  
چنین است . . .

ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله  
ویقولون نومن ببعض و نکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین  
ذالك سبیلا اولئک هم الکافرون حقا " واعتدنا للکافرین  
عذابا مهینا "

در باب ۱۷ انجیل یوحنا مذکور است چنانکه توای  
پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند تا  
جهان ایمان آورد که تو مرا فرستادی و من جلالی را که بمن  
دادی بایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم

### توجیه ثانیه

ایاکم ان تذکروا لایتین فی نفسی

اگر چه در آثار و کتب قبل و همچنین تصور بهائی بر مظاہر ظهور کلمات و القابی مانند ذات الله و نفس الله اطلاق گردیده است و لکن این اطلاق صرفاً "بجهت تمیز و تجلیل از مقام آنان است و الا ذات الوعیت از هر نوع شائبه مادی مانند حلول و دخول مقدس بوده و از تجسد در قالب مادی و تشکیل عنصری مبرا و منزه می باشد (۱) چنانچه در آثار اسلامی بخانه کعبه مع آنکه از آب و گل موجود و بدست ابراهیم علیه السلام میسر گشت و ای به بیت الله الحرام مسمی و مخاطر آنکه مکانی مقدس و مطهر و در نزد مسلمانان معزز و معظم بود تجلیلا و تکریماً" بخانه خدا ملقب گردید.

---

علی (۱) در مورد کلمه ذات بدین کواح مراجعه فرمائید آثار قلم  
جلد چهارم صفحات ۱۱۶-۱۹۰-۲۳۵-۳۱۱-۳۱۰-  
آثار قلم اعلی جلد دوم صفحات ۱۰۱-۱۲۵-۱۷۷- آثار  
قلم اعلی جلد اول صفحه ۱۷ گنج شایگان صفحات ۴۸-۸۷  
و مانند، اسمانی جز هشتم صفحه ۱۵۵ جز نهم صفحات ۲۳ و ۶

چنانچه در سوره البقره میفرمایند :

وعهدنا لى ابراهيم واسماعيل طهرايتى للطائفين و

العاكفين والركع السجود ( ۱ )

ايضا " در سوره ابراهيم میفرمایند :

"وبنالى اسكنتمن ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ( ۲ )

اکنون با توجه با آیات فوق الذکر بخوبی واضح است بانگه

ذات نامحدود الهی لامکان بوده ومنزه از حیزمکان وامکان

میباشد و در ابعاد جسمانی مقید وبموضع مادی که از آب

و گل موجود گشته است محتاج نمی باشد معهد ادرا آثار

اسلامی کعبه تجلیلا " وتکریم " به بیت الله موسوم گشته است

چنانکه ذکر آیتى در قرآن کریم مانند آیه فاینما تولوا

---

( ۱ ) سوره البقره آیه ۱۲۰ یعنی عهد کردیم با ابراهیم و

اسمعیل که پاکیزه کنید خانه من را برای طواف کنندگان

( ۲ ) سوره ابراهیم آیه ۴ یعنی پروردگارا برادرستی که

من ساکن نمودم در یه خود را در بیابان غیر ذی زرع

نزد خانه محترم تو

فشم وجهه الله ( ۱ )  
وآیه فاینماکنتم فهو معکم ( ۲ ) بوضوح مدلل میسازد که  
خداوند بر همه عالم متجلی است و مکانی مخصوص و موضعی  
معین ندارد ، بنابراین معلوم است که آیاتی مانند  
طهرا بیته ویا آیه بیتک المحرم که در قرآن کریم وارد گشته  
و همچنین نصوص و کلماتی مانند خانه خدای یحق و بی  
بیت ائیل ( ۳ ) که در تورات و انجیل بیان گردیده  
است صرفاً در مقام تعزیز و تکریم مقامات متبرکه که مظان ظهور  
و تجلیل ازاراضی مقدسه که لانه و آشیانه انبیا است میباشد  
بهمین مقیاس اگر در نصوص اسلامی و آثار بها ئی بر مظان  
ظهور کلمه ذات الله اطلاق میگردد این نسبت برای  
تجلیل و تعزیز مقام آنان است

---

( ۱ ) یعنی هر کجا روی بگردانی آنجا صورت خدا است  
( ۲ ) یعنی هر کجا که باشید پس او باشد است  
( ۳ ) ائیل در عبری بمعنای خدا و بیت ائیل بمعنای خانه خدا  
است و آن مکانی است که در آنجا یعقوب بمذبحی برای خداوند  
بنا کرد سفر پیدایش باب ۳۲ آیه ۲۸ و باب ۳۵ آیه ۷ اشعیاء  
باب دوم میکا نبی باب چهارم

چنانچه در دوره اسلام کلمه بیت الله یا بیت الحرام پر خانه  
کعبه اطلاق می گشت و همچنین کلمه عرش الرب که در شرایع  
سالفه محل نزول و جلوس اب آسمانی شناخته میشد ولی در  
آثار بهائی این کلمات معانی دیگری بخود گرفته و از این  
اسماء و القاب مقاصد و مفاهیم دیگری منظور گشته از جمله  
تشریح گردیده است که مراد از کلمه بیت الله و عرش رب مظهر  
ظهور می باشد زیرا بحقیقت مظهر ظهور چون کرسی رفیعی  
است که فیض روح قدسی بر آن استقرار می یابد قلب منیب  
پیامبر عرش الهی است که کمالات الهی و نفثات قدسی  
بر آن مکان نازل میگردد مظهر ظهور مطاف ملاء اعلی و قبله  
گاه ملائکه مقربین است صدر منیرش خانه خدا و بیت الله  
الحرام است

---

(۱) در نباله پاورقی  
در مورد کلمه بیت الحرام و بیت ائیل که در تورات و انجیل  
بطور فراوان ذکر گردیده است بایات زیر مراجعه فرمائید  
اشعیا باب دوم آیه ۱ و ۲ میکا باب چهارم سفر پیدایش باب  
۱۲ آیه ۸ و باب ۱۳ آیه ۲ و باب ۲۸ آیه ۲ علمو س باب ۴ آیه  
۴ و باب ۵ آیه ۵۵ شموئل اول باب هفتم آیه ۱۶

حضرت باب اعظم در توقیع بمحمد شاه قاجار بدین نکته اشارت فرموده و میفرمایند قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی جمال قدم در لوحی که با این جمله شروع میشود :

"هو العزيز الجميل سبحان الذي بيده ملكوت السموات والارض وانه كان بكل شيء عليما چنین میفرمایند : ان لا تحرموا انفسكم عن بيت الله الحرام ولا تختلفوا في امر الله ايضا" در لوح الروح در تجلیل و تکریم مقام حضرت باب چنین میفرمایند — د :

انه لكتاب الله فيكم ورحمته عليكم ونعمته لكم وعزه على الموحدين انه احرم الله <sup>الذي</sup> يظوفن في حوله ملائكة المقربين جمال قدم در این لوح میفرمایند که حضرت باب اعظم در آینه کتاب الهی است در میان شما و رحمت اوست برای شما و نعمت اوست برای شما و عزت اوست برای موحدین در آینه اوست بیت الله الحرام که ظواف میکنند بحول آن ملائکه مقربین —

ايضا " حضرت باب اعظم در بیان باری الباب السادس والمشر من الواحد الرابع میفرمایند — د :

فی ذکر بیت الحرام ملخص این باب آنکه لم یزال از برای  
خد اوند مکانی نبوده ولا یزال نخواهد بود و در هر ظرف  
مشیتی پرارضی که نسبت بخود داده از بیت اوشده  
ومحل طواف ماذککه سماء واهل ارض گذشته بلکه کل طائف  
برحول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردند .  
ایضا " میفرمایند :

وامربه بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون  
بربیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیست  
را مرتفع سازند و در مثل آن نظر نموده که در وقت ظهور  
من یظهره الله از محقق بیت محتجب نگردند .

چنانچه سمین شجره بود که در سزارود بیست و هفتاد سال  
قبل امر حج فرمود و درین حولی نمیگذرد الا آنکه هفتاد  
سزار نفس برحول آن طواف می کنند ولی از ظهور محقق بیت  
ببین چقدر گذشته و سنوز یک نفس بر مقصود او مطلع گذشته  
واخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باوست  
که اونها مؤمنین من یظهره الله هستند .

امروز مؤمنین به بیان عاملند بآنچه در قرآن نازل شده نه  
مؤمنین با و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر  
بربیت نمی شد همین قدر که نکرده بر اعناق حلق ثابت  
گردید که بر حول طین منسوب با و کنند تا آنکه حد  
خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این  
استثمه حج که در سبیل امر او رافع کردند لعل باین  
واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او ~~مصلحت~~ گردند در رکوع  
قرآن که شمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر  
حول آن بیت طواف می کنند حال محقق آن بیت در جهل  
ماکواست و غیر از یک نفس در نزد او نیست .

ع—رش رب

در مورد کلمه عرش رب که در آثار وادبیات ادیان سالفیه همچنین  
در تصور بهائی بطور فراوان استعمال گردیده است باید  
متذکر شویم که این کلمه دارای مفاهیم مختلفی بوده و در هر  
موردی معنای خاصی از آن مورد نظر بوده است بدین  
نحوکه گاهی این کلمه بنفس آدمی اطلاق و قلب انسان عرش  
رحمان نامیده شده است چنانچه در کلمات مکنونه  
عربی میفرمایند یا ابن البشر شیکل الوجود عرشی نظف  
عن کله لاشی لا ستوائی به واستقراری علیه ( ۱ ) گاهی کلمه  
عرش بمظهر ظهور و گاهی هم باول من آمن اطلاق گشته است  
جمال قدم در توجیه این کلمه در کتاب بدیع چنین میفرمایند :  
در یک مقام عرش نفس ظهور است که ما بین ناس مشهود چه که  
آن آیه توحید وجود تفرید در مقرر خود واحد بوده و واحدی  
با او نه کان الله ولم یکن معه من شیء در آن مقام عرش نفس

---

( ۱ ) یعنی ای پسر بشر شیکل وجود کرسی من است نظیف  
کن آنرا سرچیزا برای استواء من واستقرار من

ظهور است و ملائکه ثمانیه ( ۱ ) مدلین بر این اسم مبارک ابداع

اصح پنانچه عددین با عدد بهمان غیر همزه مطابق و در

حقیقت اولیه حامل این عرش جز نفس مقدسش نه

عرش او را این زمان جز ذات او

می نیارد حمل این از من شنو

و این فرد از شماری است که از لسان ابداع اخلی در عراق

جاری و در مقام دیگر عرش اول من آمن است و اول من حضر و اول

من بعث و اول من حمل اوست اول خلق و اول ناطق و اول بصیر

و اول سمیع و اول عارف و اول موقن و اول خبیر

جمال قدم در ایقان مبارک مقام جناب ملا حسین بشرویه ای

را بجهت آنکه اول من آمن و اول عارف به نقطه بیان بود ه

و از قلم بابا عالم به باب الباب و جوهر گل عستی و عرش

رب ملقب گشته بود تجلیل فرموده و در تعزیز و تکریم مقام

حضرتشان چنین میفرمایند : ————— :

---

( ۱ ) در قرآن کریم سوره الحاقه میفرماید و یحمل عرش ربك

فوقهم یومئذ ثمانیه یعنی حمل می کند عرش پروردگارت

را در آن روز هشت ملائکه

لولا ما استوى الله على عرش رحمانيته وما استقر على كرسى  
صمدانيتها ( ۱ ) وايضا " در زیارت نامه جناب باب البساط  
چنین میفرماید : " لولاك ما نزلت آلايات وما استقر على  
العرش خالق الصفات به اخذت الزلازل كل القبائل  
ونصب الميزان ( ۲ ) "

خلاصه مضمون کلمات جمالقدم این است که اگر ملاحظه  
نمی بود خداوند بر عرش رحمانیت جالس نمی گردید واضح  
است خداوند منان در عالم روح و امر پیوسته بر آریکه رحمانیت  
مستوی است ولی در عالم خلق استقرار حضرتش بر عرش ظهور  
بوسیله مظاهر مقدسه میسر مییابد در حقیقت عرش قلب  
منظهر ظهور است که خداوند بر آن تجلی فرموده و در آن  
مستقر میگردد ( ۳ ) و بعد از مظهر ظهور نیز اول من آمن است

---

( ۱ ) اگر او نبود مستوی نمی گشت خداوند بر عرش رحمانیت و  
استقرار نمی گرفت بر کرسی صمدانیت

( ۲ ) اگر نبود تا تو نازل نمی شد آیات و قرار نمی گرفت بر عرش  
خالق صفات بوسیله او گرفت زلزله با همه قبایل را نصب کرده شد

( ۳ ) میزان الهی در آثار اسلامی نیز یکبار انسان عرش رحمان بود و خانه

که محل و معرَض استقرار اراده الهی واقع میگردد . بنابراین  
ملا حسین بشرویه کرسی رفیعی بود که حضرت باب اعظم  
در شب پنجم جمادی سنه ۱۲۶۰ که لیله اظهار امر میباشد  
بر آن قرار گرفت و جناب باب الباب اولین صدر منبری بود  
بود که کلمه الهیه بر آن القاء گردید و در آن شب اظهار  
امر واقع گشته و فرموده جمال قدم : " امر الهی بر عرش ظهور  
مستوی گشت .

---

بدیه پاورقی از صفحه قبل  
دل محل نزول اب اسمانی میباشد . چنانچه در حدیث آمده  
است قلب المؤمن عرش الرحمن ایضا " در حدیث دیگر  
آمده است لا یبغی ارضی ولا سماوی ولكن یسعی قلب عبدي  
المؤمن

## فصل پنجم

### وحدت عالم امم

بنابر تصور کتب مقدسه قبل از همین آثار بهائی خداوند  
مَنان جهان و آنچه را که در اوست به صرف رحمت و عطوفت خلق  
و محض عشق و شوق از عدم صرف بوجود آورده است .

جذبات شوق و محبت الهی نه تنها جهان را وجود و هستی  
بخشیده بلکه جمیع اعیان و صور عالم را از ماده و روح جوهر  
و عرض در بر گرفته و کل مخلوقات را از جماد و نبات و حیوان و انسان  
غرق در یای محبت خود فرموده است

باعتقاد ادیان فیض و محبت الهی هم واسع بوده و هم  
منبسط و هم مستمر میباشد محبت الهی واسع است بجهت  
آنکه کل وجود را شامل برده و از رحمت و اسعه خویش جمیع  
موجودات را از عالی و دانی و مادی و معنوی و مطیع بحکم آیه وسعت  
رحمتی کل شی بر خورده است فیض الهی منبسط است  
بخاطر آنکه این فیض بدون التماس و التماس افاضه  
و بدون طلب و آمال نوع انسان را شامل گردیده است

محبت الهی مستمر است بعلت آنکه انقطاع و تعطیل ندارد  
زیرا اگر لحظه ای فیض الهی از عالم منقطع گردد جمیع معدوم  
صرف خواهند بود .

— اکنون باید توجه داشت که مقدس‌ترین و عالی‌ترین فیض و محبت  
الهی که بطور واسع و منبسط و مستمر نوع انسان را شامل  
میگردد نفثات روح قدسی و ظهور مظاهر مقدسه الهی  
میباشند بطوریکه خداوند منان در شرع عهد و زمانی  
رسولان و پیامبرانی را مبعوث فرموده است تا طریق هدایت  
بر نوع انسانی بنمایانند و موجبات تربیت و سعادت آدمی را  
فراهم فرمایند .

این گروه برگزیده و ممتاز اگرچه در جسم ظاهری و روح انسانی  
مختلف و در تعالیم و احکام مدنی و اجتماعی متفاوت میباشند  
لکن در تجلی روح قدسی کل متحد بوده و با وجود کثرت  
و تعدد در ظاهری مبانی و اصول واحد و مشترک دارند لذا  
بعد از مسئله توحید و وحدت الوهیت که رکن اولی و ممتاز  
ادیان بشمار میرود رکن دیگری که اهمیت فوق العاده دارد

اعتقاد بوحده عالم امر است که در مباحث آتی تحت عنوان  
وحدت معانی مقدسه و اتحاد و مشابهت اساس ادیان  
الهیة مورد مطالعه قرار خواهد گرفت چه که آیات و نصوص کتب  
مقدسه قبل کل حاکی از ارتباط و هماهنگی و وحدت اصلیه  
ادیان الہیہ بوده و پرورشی مدلل میسازند که ادیان مختلفه  
اگرچه بصوری مختلف دارند لکن در معنی و حقیقت کل واحد  
بوده و از منبع واحدی که ذات بارپیتعالی است تجلی  
میابند و در اساس تعالیم روحانی کل متحد و متفق میباشند  
بطوریکه میتوان تعالیم روحانی و عرفانی را در سه اصل کلی  
یعنی وحدت عالم حق و وحدت عالم امر و وحدت عالم خلق خلاصه  
نمود واضح است که وحدت عالم حق شامل اصل توحید و یگانگی  
حضرت الوحییت بوده و وحدت عالم امر شامل وحدت تجلیات  
و وحدت مظاہر صفات اوست که شامل سلسله پیامبران و  
وحدت فیض روح قدسی میباشد و وحدت خلق عبارت از اتحاد  
جوامع انسانی و اخوت و وحدت حقیقی میان انسان و  
واجناس مختلفه بشری میباشد که در فصول آتی مورد مطالعه  
قرار خواهد گرفت .

## عالم امرچیسست

در خصوص و آثار بهائی همچنین کتب آسمانی قبل کلمه امر  
بطور عموم بحقایق روحانی اطلاق و بطور خصوص در مورد  
فین روح قدسی که از عالم حق بعالم خلق ساطع و از ملکوت  
بناسوت انعکاس مییابد استعمال گردیده است. حکمای  
الهی در تعریف کلمه امر گویند که خداوند را در نوع مصنوع  
است یکی مصنوعات مادی که تحت ماده و مدت بوده و محسوس<sup>س</sup>  
و قابل لمس میباشد این نوع مصنوعات را خلق و کون نامند در  
و خداوند را مکنون خوانند باعتبار اینکه این دسته از مصنوعات<sup>ت</sup>  
را خلق و ایجا فرموده است و مصنوعات دیگر مصنوعات غیر  
مادی است که تحت ماده و مدت نبوده و حقایقی معقول  
و غیر قابل لمس میباشند و این دسته از حقایق را امر خوانند در  
مانند روح انسانی ( ۱ )

---

( ۱ ) در سیاری از آثار فلسفی فلاسفه اسلامی مانند غزالی  
و بوعلی سینا و ملا عذر اکلمه خلق و امر تعریف گشته از جمله  
در رساله ( فی العشق و العقل ) تالیف شیخ نجم الدین

ت

روح قدسی ( ۱ ) که از حقایق مجردة و قابل رویت و مشاهد

نمیباشد کلمه امر گاهی مترادف با کلمه آیات بوده و این دو کلمه

یعنی امر و آیات در معنای مشابه و مشترکی استعمال میگردند ( ۲ )

بدین سبب حقایق روحانی زمانیکه از ساحت الهی بر پیامبر

---

بقیه از صفحه قبل

رازی در تعریف امر و خلق چنین نوشته است . . . بدانکه

اصناف موجودات با کثرت و تنوع آن منقسم است بدو قسم

روحانی و جسمانی و از آن دنیا و آخرت عبارت کنند و ملک و

ملکوت گویند و غیب و شهادت خوانند و صورت و معنی تصور کنند

و خلق و امر چنین است

( ۱ ) در قرآن کریم کلمه امر بحقایق روحانی و غیر مادی اطلاق

گشته است از جمله میفرمایند قل الروح من امر ربي (سوره الاسراء

آیه ۸۷ ) ایضا " میفرمایند یدبر الامر من السماء الى الارض

( سوره سجده آیه ۴ ) ایضا " میفرمایند اتی امر الله فلا

تستعجلوه ( سوره النحل آیه اول ) در صلوة وسطی بهائیس

نیز آمده است له الامر والخلق

( ۲ ) در آیات قرآن کریم گاهی کلمه امر با آیات مترادف هم آمده

است از جمله میفرمایند یدبر الامر و یفصل الايات (سوره الرعد

آیه دوم)

تفویض میگردد چون میراز شوائب کلمات وقوالب الفاظ  
میباشد لذا بنام وحی روح القدس وگاشی بنام بنام روح و  
علم نامیده میشود ( ۱ ) ولی زمانیکه این حقیقت بسبب  
ومجرد بعالم امر منعکس گردید ناچار در قالب کلمات قرار  
گرفته و روح الهی و علم ربانی در شیئات الفاظ و عبارات متجسد  
میگردد و در این حالت است که آنرا آیات نامند در حقیقت  
آیات همان روح قدسی و وحی الهی است که در قالب کلمات  
و عبارات تجسد یافته و در پوشش الفاظ و ادبیات قرار گرفته  
است اکنون که کلمه امر تعریف گردید لازم است که کیفیت  
نزول و شمول آن بر عالم بشری و همچنین وحدت آن نیز

---

( ۱ ) گاهی کلمه امر با روح مترادف آمده است از جمله

میفرمایند — قل الروح من امر ربي  
و گاهی کلمه امر با علم مترادف آمده است از جمله میفرمایند

" وما اوتيتهم من العلم الا قليلا " ( سوره الاسراء ) از

جمله میفرمایند و اتیناه من لدنا علما "

حد  
نیز اثبات و توجیه گردد تا معلوم شود حقایق نازلها از عالم امر و  
و متحد بوده و فیض روح قدسی اگر چه در دنیا کمال مختلفه تجلی  
مییابد و از افق مختلفه و طلوع و سطوع مییابد ولی یس—ک  
حقیقت وجودش واحد بوده و حقایق معنویه سرگز رفتار تمدن  
و تکثر نمی شود و انقسام و انشقاق نمی پذیرد .

---

حضرت عبدالبهاء در جزء ثانی مکاتیب صفحه ۱۴۱ در تعریف  
عالم امر و حق میفرمایند " اما حق منقطع وجدانی است  
که بهیچ تعبیر نیاید چه که منزله و مقدس از جمیع اوصاف و  
نعوت است نه نامی و نه نشانی السبیل مسدود و الطلب—  
مردود دلیل آیه و وجوده اثباته . و عالم امر مقام مشیت اولیه  
که آن حقیقت کلیه است

# فیض الهی غیرقابل انقطاع است

شما نظوریکه در مباحث گذشته اشاره کردید شمول فیض الهی  
بمعالم خلق نه تنها عام وکلی بوده جمیع اشیا و موجودات  
عالم را در بر میگیرد بلکه این فیض مستمر و غیر قابل انقطاع نیز  
میباشد بطوریکه محال است که در آن انقطاع و تعطیلی حاصل  
و یا لحظه ای از عالم خلق منقطع گردد چه بنا بر اعتقاد اهل  
ادیان خداوند رحمان تنها خالق جهان نبوده بلکه مدبّر  
و مدبر آن نیز بشمار میرود

در حقیقت فیض و مشیت اوست که باید در حوادث جهان و سر  
نوشت انسان در حالت نموده و اسباب و وسائل کما و ارتقاء  
معنوی نوع انسان را فرا عم و آنان را مستعد درک حقایق  
روحانی و قابل حیات جاویدان معنوی سازد  
و اعم است بزرگترین فیضی که از ساحت الهی ساطع و بر جهان  
و جهانیان افاضه میگردد فیض روح قدسی و تعالیم اسمانی  
میباشد در حقیقت شمول چنین فیض روحانی سبب میگردد  
که آدمی تربیت روحانی یافته و حیات معنوی کسب نماید و انسان

خاکی قابل دخول در ملکوت الهی گشته و انیسر و جلیبوس  
کروبین و قدیسین گردد. ضرورت افاضه و استمرار این فیض  
ترنیت کننده و حیات بخش بحدی است که اگر لحظه‌های  
از عالم منقطع گردد نوع انسانی در شئون حیوانی سرگردان  
و محروم از حیات معنوی خواهد بود اکنون با این توجیه  
مختصر معلوم است که اعتقاد به انقطاع فیض الهی از عالم  
بشری یک نوع شرک زندقه محسوب است زیرا به چنین اعتقادی  
برخلاف تعالیم و اصولی است که از دین سالفه و هم‌چنین در  
دیانت بهائی تعلیم داده شده است ( ۱ )

---

( ۱ ) در قرآن کریم سوره اسراء آیه ۹۷ میفرمایند : "قل لو  
كان في الارض ملائكة يمشون مطمئين لنزلنا عليهم من السماء  
ملائكا" رسولا یعنی اگر بودند در زمین ملائکه و مشی مینمودند  
در کمال اطمینان شرایکه نازل میکردیم ما برایشان پیامبر  
ملائکه را از آیه مزبور چنین استنباط میگردد که فرشته‌گان  
نیز محتاج بمریی بوده و با آنکه کاملتر و مقدس‌تر و عالی‌تر از انسان  
میباشند معین ابسی نیاز از مریی روحانی نیستند اکنون تا  
زمانیکه فرشتگان محتاج برسول باشند مسلما "انسان ناقص  
خاطی از فیض روح قدسی بی نیاز نبوده و پیوسته بمریبا  
آسمانی و تعالیم روحانی محتاج و نیازمند میباشد البته

چنانچه در آثار بهائی بکرات بیان شده است که فیض روح  
قدسی مستمراً و متناوباً شامل انسان گشته و هیچ  
زمان در این فیض الهی تعطیل و انقطاعی نخواهد بود  
جمال قدم در لوحی که با عنوان شوالعزیز آغاز میشود چنین  
میفرمایند: لم یزل نفعات قدر از رضوان عنایت الهی  
در روزیدن بوده و لا یزال پرواح عزمعنوی از زمین عرش ربانی  
در محبوب خواهد بود سحاب جود و کرم آنی از ابلاغ فیوضات  
منیعه ساکن نگشت و مقام فضل و رحمت آنی از انزال امطار  
فیض نیاسود بحمد الله شمس عنایت مشرق است و بد رحمت  
از افق عزت طالع و لکن نفوس مشغوله و نقوش محدود از این  
رحمت اصلیه و نعمت سرمدیه ممنوع بوده و بیحجیات و غمیه  
و سبحات ظنیه محتجب و محروم خواهند بود

جمال قدم در لوح حکمت که در جواب جناب نبیل اکبر در ایام

---

بقیه از صفحه قبل

معلوم است که مراد از ملائکه انسان عالی و روحانی و تکامل یافته  
میباشد چنانچه در سوره زخرف قرآن ملائکه را تعریف نموده  
و میفرماید: لَجَلْنَاكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلَفُونَ

بنداد نازل با استمرار فیض روح قدسی توالی، کلام الهی اشارت  
فرموده و چنین میفرماید -

ثم اعلم ان کلام العزوجل اعلى واجل من ان يكون معاتد ركه الحواس  
لانه ليس بطبيعة ولا بجوه مرقد كان مقدسا " عن العناصر  
المعروفة والا سطحقات العوالى المذكورة وانه ظهر من  
غير لفظ وصوت وهو الله المهيمن على العالمين  
انه ما انقطع عن العالم وهو الفيض الا عظم الذي كان على  
الفيوضات وهو الكون المقدس عما كان وما يكون  
ايضا در لوحى كه جزء چهارم مائده اسمانى مندرج است  
چنين ميفرمايند : " هرگز فيض از مكن جود منقطع نشد و فضل  
از مخزن كرم مسدود نيامد هيد رحمت منبسطه ايسى ميسد و ط  
ومحيط و در قبضه اقتدار مكل اشياء مقبوض و اسير

---

بقية از صفحه قبل  
يعنى اگرما بخوانيم هر آينه قرار ميدهد ايشمارا ملائكه جمال قدم در  
ايقان مبارك در تعريف ملائكه چنين ميفرمايند : " مقصود از اين  
ملائكه آن نفوسى هستند كه بقوه روحانيه صفات بشريه را بنابر  
محبت الهى سوختند و صفات عالين و كرويين متصف گشتند  
پيد  
براي اطلاع بیشتر بكتاب (استمرار ظهورات الهيه) مراجعه فرما

## توحید مظهر و مظهر

مراد از توحید مظهر و مظهر که در آثار و تفسیر بهائی  
بیان گردیده است اتحاد و وحدت کامل میان حضرت  
الوحدیت و مظاهر امر است در اینجا کلمه مظهر اسم فاعل  
بوده و بمعنای ظاهر کننده و مظهر اسم مکان بوده و بمعنای  
محل ظهور می باشد و منظور از توحید مظهر و مظهر آنست  
خداوند که ظاهر و مجلی در مرایای وجود انبیاست و انبیاء  
که ممرض تجلی صفات و کمالات حق می باشند در مقام احدیت  
و توحید با اسم واحد و متحد اند بطوریکه در این مقام هرگز  
نمی توان میان آن دو وجه افتراقی تصور نمود این مقام  
وحدت مقامی است که حضرت عبد البهاء در توصیف آن  
فرمودند: " حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام لمعان و  
بوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لا شرقیه ولا غربیه  
مشاهده نمود و ندای روحبخش ذات هویه را از آن نار  
موقده ربانیه استماع فرمود و از این ندای جانفزای الهی  
تجلیات انوار فجر ربانی در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح

خَلَّتْ وَمَوَدَّتِ بِرَافِرُوخْتِ وَحُجَبَاتِ غَيْرِيَّتِ وَ كَثْرَتِ بَيْنِ الْمُظْهَرِ  
وَالْمُظْهَرِ بِسُوخْتِ جَمَالِ قَدَمِ دَرَاكْثَرِ آثَارِ تَوْجِيهِ فَرْمُودِهِ اَنَدَ  
كِهْ يَكِي اَز مَرَاتِبِ وَارْكَانِ تَوْحِيدِ عِبَارَتِ اَز وَحْدَتِ بِي—  
مُظْهَرِ وَمُظْهَرِ اسْتِ وَ اِگَر عَارِفِ سَالِكِ دَر مَقَامِ اَحْدِيَّتِ مِيانِ  
حَضْرَتِ الْوَحْدِيَّتِ وَمُظَاهَرِ اَوْ كَثْرَتِ وَ دَوْكَانِگِي قَائِلِ شَبُودِ  
وَوَجْهِ افْتِرَاقِي مِيانِ اَنانِ تَصَوُّرِ نَمَايِدِ اَز صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ  
وَ حُدَانِيَّتِ وَ تَوْحِيدِ مُنْحَرَفِ گِشْتِهْ وَ كَرَفْتارِ شَرِكِ وَ الْحَادِ گَرْدِيْدِهْ  
اسْتِ ( ۱ )

چنانچه در لوحی فارسی که با عنوان باسم محبوب عالمیان  
آغاز میگردد چنین میفرمایند .

جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک  
یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اامرو نواسی او را  
از اودانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره این است منتهی

---

( ۱ ) آیه مبارکه قرآن در سوره نساء در پیام مقام وحدت میا  
مُظْهَرِ وَمُظْهَرِ چنین میفرماید : " اَنَ الذِّیْنَ یُکْفِرُونَ بِاللَّهِ  
وَرِسلِهِ وَ یُفِرُّوْا بَیْنَ اللّهِ وَرِسلِهِ وَ یَقُولُوْنَ نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَنُکْفِرُ  
بِبَعْضٍ وَ یُریدُوْنَ اَنْ یُتَّخَذَ وَابِیْنَ ذَٰلِكَ سَبِیْلًا وَاُولَٰئِكَ هُمُ الْکَافِرُوْنَ حَتّٰی

مقامات مراتب توحید طوبی لمن فازه وکان من الراسخین  
ایضا " در لوع دیگری میفرمایند

" اصل معنی توحید این است که حق وحده را همین بر کل  
و مجلی بر مریای موجودات مشاهده نمائید کل راقائم باو و  
مستمد از او دانید این است معنی توحید

در این مقام است که مطاهر مقدسه الهیه خود را مطهر  
الوشیت و ربوبیت می دانند و برای بیان مقام وحدت و اتحاد  
با خداوند خود را در حق فانی و حق را در خود باقی می شمارند  
و حجاب غیر و کثرت بین مَطْهَرٌ و مَطْهَرٌ را خرق میفرمایند .  
در چنین مقام که مقام وحدت است بندای انی انا الله  
وانی انا الحق مترنم می گردند چه که حجاب کثرت را دریده  
و بمقام وحدت رسیده اند .

جمال قدم در توجیه مرتبت و مقام وحدت در سوره سبک

میفرماید : ————— :

" قل لم یکن فی نفسی الا الحق ولا یری فی ذاتی الا الله

ایاکم ان تذکروا الا یتین فی نفسی

یعنی بگونه‌ی باشد در نفس من مگر حق و دیده نمیشود در ذات  
من مگر خداوند مباد اینک در نفس من در و گانگی تصور نمائید  
ایضا " در لوحی چنین میفرمایند :

" هو یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احب بان اقول  
فی کل شیئی بانی انسا لله واذا انظر الی نفسی اشاهد ها  
احقر من الطین ( ۱ ) یعنی ای خداوند من وقتیکه نظر  
میکنم نسبتم را بر تود وست در بر گویم در بر پیزی باینکه منم  
خدا و زمانیکه به نفس خود نظرمی کنم مشاهده می‌کنم خود را  
پستر از خاک

ایضا " در لوح جمال بروجر دی میفرمایند :

بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی در آن مشا  
نفسی غیب منیع لا یدرک را در شیکل ظهور مشاهده مینماید  
من غیر فصل و وصل و بعضی شیکل ظهور را ظهور الله دانسته  
و اوامر و نواهی او را نفس او را مرحق می‌دانند این دو مقام

---

( ۱ ) نسخه اصلی این لوح در راضی اقدس موجود و بوسیله  
جناب الفت تزهیب شده و برد یوارد از آثار بیانی نصب  
میباشد و در کتاب عالم‌بهای جلد چهارم نیز مندرج  
میباشد

هر دو لای العرش مقبول است ولكن اگر صاحبان  
این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع وجدال نمایند  
و مردود بوده و خواهند بود

### بحث دوم

#### توحید و وحدت مظاهر مقدسه

بنابر تصور مبارکه بهائی مظاهر مقدسه الهیه با آنکه درازنه  
و امکانه مختلفه ظهور میفرمایند و با احکام و تعالیم متفاوت مبعو  
ش  
میکردند و لکن چون جمیع معروض تجلی حقیقت واحد بوده  
و از یک منبع کسب فیوضات روحانی می نمایند لذا جمیع جوهری  
واحد و ذاتی متحد و کمالاتی مشترک دارند در آثار بهائی  
اعتقاد بوحده تحقیقت مظاهر مقدسه بعدی مسلم و ضروری  
شناخته شده است که اگر در ذهن و خیال انسان ادنی  
وجه افتراقی در حقیقت انبیاء الهی بنظر آید و یا اینکه میان  
آنان جدائی و دگانگی تصور رود این تصور و خیال انحرافی  
صریح و شدید از تعالیم الهیه و مبادی مسلمه ادیان بوده

ویکنوع کفر و شرکی صریح محسوب میگردد چه که مقصود از کلمه توحید که ادیان مروج و مناد آن بوده اند تنها این نیست که ذات الهی را یکتا بدانیم بلکه مقصود آنست که حضرت الوهیت را از جمیع جهات یعنی هم از ندرتات و هم صفات و هم تجلیات و هم در مضامین و مشارق و حی که سلسله انبیاء را بوجود آورده اند واحد و متحد دانسته و آنان را متجلی و ساطع از یک حقیقت بدانیم والا که در شناخت حقایق روحانی و اصل توحید رفتار شرک و کفر گشته ایم .

جمال قدم در توجیه وحدت مظاهیر مقدسه در لوح مدینه التوحید چنین میفرمایند قوله عزکبریاء— ه :

”یا ملاء التوحید لا تفرقوا فی مظاہر امر الله ولا فی ما نزل علیهم من الایات و هذا حق التوحید ان انتم من الموقنین و كذلك فی افعالهم و اعمالهم و كلما ظهر من عند هم و یظهر من لدنهم کل من عند الله و کل بامرہ عاملین و من فرق بینهم و بین کلماتهم و ما نزل علیهم اوفی احوالهم و اعمالهم فی اقل ما یحصی لقد اشرک بالله و آیاته و برسله و کان من المشرکین ”

ایضا " در کتاب بدیع چنین میفرمایند -

یا قوم انی لجمال علی بینکم ونفر محمد فیکم وکینونة الروح  
بین السموات والارض ان انتم تعرفون "

یعنی ای قوم بدرستی که من هر آینه جمال علی هستم میان  
شما ونفر محمد برای شما وحقیقت مسیح بین آسمانها -  
وزمین اگر شما عارف هستید

ایضا " در لوح نصیر میفرمایند : " تالله هذا الهوالذی  
قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم علی -  
ثم بهذا الاسم المبارك المتعالی المهيمن العلی  
المحبوب "

حضرت رب اعظم در اثبات وحدت مظاهر مقدسه آثار  
فراوان دارند از جمله در بیان فارسی توجیه میفرمایند -  
که حقیقت مظاهر مقدسه واحد است ولی بیرون ظهوری مختلف  
دارد چنانچه حقیقت انسانیت واحد است ولی ظهورات  
آن در مراتب نطفه و منهنه و اکتسایه لحم وتولد وتاوصول -  
سبب جوانی ود وازده ساله و چهارده ساله که سن بلوغ

است مختلف است عین بیان مبارک چنین است قوله عزبانه :  
وبعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده وبعیده  
خاتمی که درید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خدا <sup>اوند</sup>  
حفظ **فرمود** وبعینه آیه ای که مکتوب بر اوست همان آیه بوده  
که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مرد است والا آن  
آدم در مقام نطفه این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده  
سال تمام زهر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان  
سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده  
و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود این است که نقطه  
بیان نمیگوید امروز من مظاہر مشیت از آدم تا امروز که مثل این  
قولی همین میشود و از این جهت است که رسول خدا فرموده  
که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حرد  
خود ترقی نموده و آن حد رسیده و همچنین من یظهره الله  
در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست  
که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف  
مرد نموده زیرا که شی رویعلاست نه دنوا گرچه آن جوان

چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم‌ترقی نموده  
تا آنکه امروزه وازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم‌کم

ترقی مینماید تا آنکه به چهارده میرسد

ایضاً در باب الخامس والعشر من الواحد الثالث

کتاب بیان فارسی میفرمایند: ———— :

ملخص این باب آنکه ظهور الله در سر ظهور که مراد از مشیت  
اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کلتی نزد بهاء اولی  
بوده و هستند هر نفسی که ایمان بظهور بعد او آورد گویا ایمان  
آورده بظهورات او کلاً "از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور  
بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس  
چهارده ساله قبل آنکه بنوزده نرسید <sup>نوزده</sup> او در همان

چهارده هست این است که عمر کس بمن بظهوره الله ایمان  
آورد و ایمان بآنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است  
بچند اوند از اولی که برای او اول نیست  
ایضاً در باب الثامن من الواحد الثالث بیان فارسی میفرمایند  
نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف بلد در

کل مرایای قرآنیہ اوست کہ ظاہر است ولی از علوظہ—ور

است کہ محتجب شدہ و از علونور است کہ مختصی مانده

ایضا " در باب التاسع من الواحد الثالث میفرمایند .

ذلك نقطة البيان في ذلك الظهور ومشيئة الاولي في كل ظهور

ونفس من يظهره الله حين ما يظهر بان ربه فلترتقب—ن

ان يا اولى الابصار فانا كنا مرتقبين

مسئله وحدت حقیقت صفا هر مقدسه نه تنها در آثار بهائی

بلکہ در جمیع کتب آسمانی تعلیم داده شده و جمیع انبیاء

الهی بعدنا وین مختلف و در قالب الفاظ و عبارات متفاوت

بدان اشاره نموده و ظہورات مختلفه را حقیقت و کینونت واحد

دانسته اند کہ از یک مبداء ظاهر و برای یک منظور و مقصود

طالع گردیده اند چنانچه حضرت مسیح در انجیل جلیل

فرمود من الف ویا واول وانتهاء هستم ( ۱ )

---

( ۱ ) فصل آخر مکاشفات یوحنا ۱

ایضا " در قرآن کریم آمده است که پیامبر اسلام فرمود  
وما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیین من ربهم لا نفرق بین

احد منهم ( ۱ )

در تعالیم قرآن وحدت حقیقت انبیاء و اتحاد اساس ادیان  
بحدی قابل اهمیت شمرده است که اگر کسی در حقیقت  
آن ادنی شائبه شک بخود راه دهد گرفتاریکی از شوائب

شرك ذمعی یا ( اخفی ) خواهد گردید ( ۲ )

از جمله در سوره نساء میفرمایند :

ان الذین ینکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله  
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذ  
لک  
سبیلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا

---

( ۱ ) سوره البقره آیه ۱۳۰

( ۲ ) علمای الهی گویند شرك عینی و جلی عبادت کردن بتها  
بطور آشکارا میباشد ولی شرك خفی یا اخفی آنچنان شرکی است  
که در ظاهر مشخص نبوده و فقط در درون اعتقادات روحانی  
یک ملت بوجود میآید و با کمی دقت معلوم میگردد اگر چه ظاهر

یعنی کسانی که کافر میشوند بخدا اوند ورسولانش و جدا ای می  
میگذارند بین خدا و فرستادگانش و میگویند بعضی ایمان  
داریم و بعضی دیگر را کفران میورزیم و میخواهند بین این  
دو جدائی قائل شوند بدستیکه آنان بحقیقت کافرند  
و مهیا کرده ایم برای کافرین عذاب خوارکننده ای را

---

بقیه از صفحه قبل

اعتقاد توحید است ولی آثاری از کفر و شرک بطور

فراوان وجود دارد در حدیث اسلامی نیز در تعریف این مسئله

چنین آمده است .

ان الشرك اخفى من دبيب النمل على صخرة سوداء في ليلة

ظلماء ( نقل از مذهب الصادقین جزء اول )

### بَحْث سَوم

#### مقام توحید و مقام تفصیل

در آثار حضرت باب اعظم و جمال قدم مظالم مقدسه الهیه  
راد و مقام ورتبه مقرر گردیده است که یکی را مقام توحید  
و تجرید و دیگری را مقام تفصیل و تفریق نامند مقام توحید  
و تجرید عبارت از فیوضات آسمانی و نغاث روح قدسی است  
که بر مرایای وجود و آینه قلوب انبیا الهی تجلی می یابد و به  
اعتبار اینکه این کیفیت برای افراد عادی قابل درک نمیباشد  
مقام غیب نامیده میشود

در مقام توحید و تجرید بجهت آنکه سلسله انبیا معرض تجلی  
یک حقیقت ثابت واحد یعنی روح قدسی میباشند لذا کمال  
نفس واحد و روح واحد و حقیقت واحدند بطوریکه در این  
مقام ادنی تفاوت و تدفیری میان آنان تصور نتوان نمود  
جمال قدم در توجیه این مقام در کتاب مبارک ایقان چنین  
میفرمایند :

" از قبل و مقام برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان

نمودیم یکی مقام توحید ورتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد — در  
لا نفرق بین احد منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق ورتبه  
حد و دات بشریه است در این مقام هر کدام راه یکی معین  
وامری مقرر و ظهوری مقدّر و وحدوی مخصوص است چنانچه — ه  
هر کدام با اسمی موسوم و بوصفی موصوف و با امری بدی — ع  
و شرعی جدید ما مورند چنانچه میفرمایند — در :

" تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض

در جای دیگر ایقان میفرمایند : : و این مظاهرا حرق  
راد و مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام  
اگر كل را بیک اسم و در اسم موسوم و موصوف نمائی با — ی  
نیست چنانچه میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع  
مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و یکوشرفییز و فضل نامتناهی  
بشارت می دهند و کل بخلق نبوت فائزند و بر داء هر گزمت مفتخر

این است که نقطه فرقان میفرماید اما الانبییون فانا

و همچنین میفرمایند من آدم اول و نوح و موسی و عیسی و شمین

مضمون را ظلمت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات  
که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات  
ازلیه و مخازن لثالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور  
گشته و این طلعات مواقع حکم و مظالم امرند و امر مقدس از  
حجبات کثرت و عوارضات تعدد است این است که میفرماید  
و ما امرنا الا واحده و چون امر واحد شد البته  
مظاهر امر هم واحدند و در جای دیگر ایقان میفرمایند :  
باری این انوار ازین مصباح ظاهر شده اند و این اثمار ازین  
شجره روئیده اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ و تفسیری مشهود نه  
که ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء من خلقه انشاء الله  
از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحرا ثبات در آئیم تا عوالم جمع  
و فرقی و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصیریک  
مقدس از عناصر واحد است مشاهده کنیم.

در لوحی که بعنوان هوالله البهی الابهی آغاز میگردد چنین  
میفرمایند :  
و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از د و عنصر خلق فرماید  
عنصر ترا بی ظاهری و عنصر غیبی الهی و در مقام در او خلق فرماید

يك مقام حقيقت كه مقام لا ينطق الا عن الله ربه است  
كه در حديث ميفرمايد: **ابن مع الله حالات انا هو وعوانا**  
**الا انا وعوهو وشمچنين قف يا محمد . انت الحبيب**  
**وانت المحبوب وشمچنين ميفرمايد لا فرق بينك وبينهم الا**  
**انهم عبادك** . ومقام ديگر مقام بشریت است كه ميفرمايد  
**ما انا الا بشر مثلکم وقل سبحانك ربي مثل كنت الا بشرا**  
رسـ ولا " ( ۱ )

حضرت باب اعظم مقامات ديگانه توحيد وتفصيل را در بيان  
فارسی توجیه و در باب اول از واحد رابع چنين ميفرمايند:  
في ان للنقطة مقامين مقام ينطق عن الله ومقام ينطق  
عبادون الله ذلك مقام عبوديته لذلك المقام الذي  
به يعبد الله بالليل والنهار ويسبح له بالقدو والاصال  
ملخص اين باب آنكه خداوند از برای شمس حقيقت ديومقام  
خلق فرموده يكي مقام غيب ذات او كه مظهر الوهيت است  
كه آنچه آيات نازل ميفرمايد از قبل او ميگردد و اوست كه

موصوف نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی  
و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر  
امضائی لن یعرفه غیره ولن یوحده سواه له الخلق والاملا  
اله الا هو الواحد المتکبر المتعال

## وحدت حقیقی طلعت اعلی و طلعت ابھی

در آثار مبارکه بهائی بکرات توجیه گردیده است که طلعت اعلی و جمال ابھی حقیقتی واحد بوده و با آنکه ظهورشان در زمان مختلف و با تعالیم متفاوت انجام گرفته است مع هذا در روح الهی و تجلیات آسمانی واحد و متحد میباشند در حقیقت بمنزله یک شمس اند که از دافق طلوع نموده است جمال قدم این مطلب را در الواح مختلفه توجیه و بهمین اعتبار خود را ظهور کرده و محبتی ثانوی حضرت باب اعظم نامیده اند علت انتساب جمال قدم بظهور کرده از آن جهت بود که حضرت باب اعظم در تفسیر سوره یوسف سوره القراآت ظهور ثانوی خود را بشارت فرموده و ظهور بعد از خود را ظهور کرده و محبتی خویش متصرفی نمودند

بِنَانِچَه مِیفرمایند یا قرة العین لا تجمل لیدک میسوط لته  
علی الامر لان الناس فی سکران من السر وان لک الکره بعد  
هذه الدوره بالحق الا کبر هنالك فاطهر من السر سرراً

علی قدر سمّ الابره فی الطور الاکبر

و در جای دیگر که خطاب بصبح ازل میاشد میفرمایند فاشهد

بأننی اناحی فی الافق الابهی

جمال قدم در بسیاری از آثار و تصویر مبارکه خود را **مجیی** ثانوی

، مسیح و رجوع حسینی میدانند و گاهی شم خود را بنظهور

کره که مراد ظهور ثانوی حضرت باباعظام است تسمیه نمود و

میفرمایند: " الیوم گره ظاهر و طور یون مفقود (۱)

ایضا " در لوح نصیر میفرمایند

" ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسم بر کل ممکنات

---

بذیه پاورقی مربوط بصفحه قبل

(۱) درباره ظهور گره در آثار اسلامی نیز بیان و رجعت  
حسینی بنام ظهور گره بشارت داده شد از جمله در بحار **انوار**

مجلسی باب الرجعه در تطبه مخزون حضرت امیر چنیب -

آمده است **وانّ لی الکره بعد الکره والرجعة بعد الرجعه و**

**اناد احب الرجعات والکرات** در سوره زمفران هم در بشارت

بحوادی که در **یوم القیامه** خواهد بود رجوع انبیا بوده

و میفرماید **وجیی بالنبیین والشهداء** ایضا " در کتاب منتخب

تجلی فرمودم بشأنیکه احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده  
و جمیع عباد را برضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم و بکوشش  
قدس لایزالم خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی  
از اصحاب ضلال ظاهر بشانیکه لن تحصیه الا الله تا آنکه  
بالآخره جسد منیر مراد رسوا و آویختند و بر صاعقه تحمل و بغضا  
مجروح ساختند تا آنکه روح برفیق اعلی راجع شد و بتمیص  
ابهی ناظر

در لوح رضوان الاقرار میفرمایند :

شقّ حجاب السترواظهر نفسه باسم کل نبی فی کل عصر الی

---

بقیه از صفحه قبل

البصائر صفحه ۲۱۵ حدیثی از ائمه نقل شده که چنیین  
است قال سمعناه یقول ان اول من یکر فی الرجعه الحسین  
بن علی ویمکث فی الارض اربعین سنة ودر شرح زیاره جناب  
شیخ احمد اصفهانی ص ۲۶۲ عن ابی عبد الله یقول ان اول  
من یکر فی الرجعه الحسین ابن علی علیه السلام ویمکث فی  
الارض اربعین - سنه

ان اظهر نفسه باسم علي في سنة الستين ثم بهذا الاسم في  
سنة التسع

ايضا " در سوره الدم كه باعزاز جناب نبيل زندي نازل گرديد<sup>ه</sup>  
است ميفرمايند :

" يا قوم اني لعلي وهذه النكرة الاخرى بعد الاولي واظهرت  
لكم اعظم ما اظهرته من قبل

ايضا " در همان لوح ميفرمايند :

" قل ان هذا العلي بالحق قد ظهر مرة اخرى في هذا الجمال  
الاطهر الاظهر الا بهي

حضرت عبد البهاء در مكاتيب مجلد ثاني وحدت حقيقت  
دلالت اعلى وجمال ابهى را بنحو بسيار زيبا توجيه ميفرمايند  
حضرتشان در ابتداي لوح آيه اول سوره نور قرآن كريم راکه  
ميفرمايند الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها  
مصباح المصباح في زجاجة تفسير فرموده و سپس نتيجه ميگير  
ند  
كه حقيقت متجلي در وجود طلعت اعلى وجمال ابهى حقيقت  
واحد وجودش را واحد وگينونت واحد ي است در حقيقت ايمن

مصباح الهی هم در مشکوٰۃ وجود حضرت باب و هم در زجاجه  
نیکل حضرت بهاء الله افروخته شده و هر دو ارضیاء و روشنی  
بخشیده است عین بیان مبارک چنین است .

یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت  
و این مشکوٰۃ وحدانیت ساطع و لا مع الله نور السموات و الارض  
مثل نوره کمشکوٰۃ فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه  
کأنها کوکب درى یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا  
غربیه یگانیتها یضیی ولولم تمسه نار نور علی نور و آن نور  
حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت  
ساطع و هم در این مشکوٰۃ وحدانیت ظاهر و واضح اولاً سراج  
ولی مشکوٰۃ مقتبس از زجاج است

چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع و از زجاج و سراج  
فائز بر مشکوٰۃ چون سراج و مقام مبشری باین برهان محقق  
میگردد . . . این مشکوٰۃ شمر آفانی است و این زجاج نیر اعظم  
اشراق . این مشکوٰۃ مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاء علی  
این است که با وجود شان در زمان واحد و عصر واحد و تعدد

بحسب ظاهر با زحقیقت واحد بود ند و کینونت واحد جوهر  
توحید بود ند و سازج تغرید چون در نورنگری نور واحد بود چه  
که در زجاج و مشکاة سرد و ساطع و چون بهویت نگری تعدد  
مشاهده شود و زجاج و مشکوة بینی و همچنین این زجاجه  
رحمانیّه و حقیقت شاخصه بدرجه ای لطیف و نورانی و شفاف  
و رحمانی که با نور حقیقت بقسمی تماکس یافته که حقیقت واحد  
تحقق نموده و صرف توحید رخ گشوده.

یکاد زیتها یضیعی ولولم تمسه نار بعداً حضرت  
(۱)

عبدالبهاء درد نباله مطلب ابیاتی از اشعار صاحب بن عباد  
نقل میفرمایند که چنین است :

رقّ الزجاج ورقّت الخمر      و تماکسافتشابه الامر  
و کانا خمر ولا      قـرح      و کانا قـرح ولا خمر

عارف بزرگ اسلامی فخرالدین عراقی شعر صاحب را بفارسی  
ترجمه و ابیات عربی را عیناً بنظم فارسی در آورده است که

چنین است :

---

(۱) صاحب بن عباد متوفی ۳۸۵ مدفون در اصفهان  
است ترجمه شعر صاحب از عراقی است که در کتاب لمعات نقل  
میشود

کز صفای می ولطافت جام بهم آمیخت رنگ جام ومدام  
همه جام است و نیست گوئی می یامد ام است و نیست گوئی جام  
حضرت عبد البهاء از ابیات صاحب بن عبّاد چنین نتیجه  
میگیرند که حقیقت حضرت باب اعظم و جمال قدم چنان در  
هم آمیخته و متحد گشته است که حقیقت واحد می نماید  
مانند جام و شراب که در هم تشابه و تعاکس مییابد و یک  
حقیقت جلوه مینماید بحدی که هرگز نمیتوان میان آنان وجه  
افتراقی تصور نمود .

شمه ای از نصوص مبارکه در مورد وحدت حقیقی طلعت  
اعلی و جمال ابهتی

جمال قدم در بسیاری از آثار والواح مبارکه توحید مظاهر  
مقدسه و همچنین وحدت حقیقی که در میان حضرتشان  
و طلعت اعلی وجود دارد تشریح فرموده از جمله در لوحی  
میفرمایند - قوله جل کبریائه  
چنان عبد الحمید . سبحان الذی نزل الایات بالحق لقوم  
ینقہون انه مامن الہ الا ہولہ الحق والا مروکل لہ عابدون  
ینصر من یشاء بسلطان من عنده ینزل علی من یشاء ما ینویہ  
الا الذین اخذہم فی تلک الایام وکانوا من الذین ہم لا  
یشعرون یقولون انامنا بعلی فلما جائتہم ہرۃ اخری باسمہ  
الا بہی از اکفروا بہ الا لعنة اللہ علی الذین ہم کفروا بالسلطہ  
المہیمین العزیز القیوم انک انت یا عبد اسمع ما ینادیک لسان  
ربک العلی الاعلی عن یمین عرش الا بہی بانہ لا الہ الا انا العزیز  
المحبوب قل یا قوم اعی اللہ شکام فی بہائہ الذی اضاءت  
الممکنات بنور من انوارہ خافوا عن اللہ ولا تدحضوا الحق بما عندکم

ولا تكونن من الذين هم مشركون

ودر مناجات ايام صيام ميفرمايند قوله جل كبرياته

كبر الهم يا الهى على النقطة الاولى والسر الا حديق  
والغيب الهوية ومطلع الالوتية ومظهر الربوبية الذى به فصمت

علم ماكان ومايكون وظهرت لثالى علمك المكنون وسر اسمك

المخزون وجعلته مبشرا" للذى باسمه الف الكاغبركنه النون

درمائه آسمانى جزء مستم درلوحى ميفرمايند : د

قوله جل كبرياته—ه

اى جواد اگر اليوم كل من فى السموات والارض دعوى ربوبيت

نمايند وبايات اولين وآخريين تغنى نمايند من دون ذكر اسم

ربك الاعلى فى شيكل الاخرى على اسمه الابهى مرد ورد بوده

وخواهد بود .

ايشا" درسوره شيكل ميفرمايند قوله عزكبرياته

لوكان النقطة الاولى على زعمكم غيرى ويدرك لقائى لمن يفتارق منى

ويستأثر بنفسى واستأنتت بنفسه فى ايامى انه ناح لفراقى

ونيز درلوحى بافتخاريكى ازحروفات حى خطابا" لنفسه—ه

میفرماید و این همان نفسی است که در سینه ستین شهور نموده  
(ترجمه) همچنین در سوره الدم میفرماید و مثل من ناصرینصر  
جمال الا ولی فی طلعة الاخری

و در لوحی خطاب با عمل بیان میفرماید قوله عزکبریاة  
بسم الله الا قدس الاعلی الاعلی هذا کتاب نقطة الا ولی  
الی الذینهم آمنوا بالله الواحد الفرد المیز العلیم وفیه  
یخاطب الذینهم توقفوا فی هذا الامر من ملاء البیانین  
لعل یتشعرون ببدایع کلمات الله یقویمن عن رقد الغفلة  
من هذا الفجر المشرق المنیر. قل ان جماله کان جمالی  
بالحق وان نفسه نفسی وکلما انزلنا فی البیان قد نزل  
لا مر، المحکم البدیع اتقوالله ولا تجادلوا بالذی اخبیرناکم  
به وبشرناکم بظهوره واخذت عهد نفسه قبل عهد نفسی  
ویشهد بذلک کلشی ان انتم من المتکبرین تالله بنعمة من  
نعماته ولدت حقایق کل شیء مرة اخری وبنعمه اخری  
استیذبت افئدة المقربین ایاکم ان تحتجبوا بشیء عن الذی کان  
لقاءه ذات لقای و فدی نفسه فی سبیلی کما فدی فی سبیلی

حبا " لجماله العزيز المنيع قل لولا ما ركب المها بالباء ومما  
استقر هيكل الهاء على الواو ما خلق ما كان وما يكون لو انتم  
من الشعارين ولولا ما القيت نفسي بين ايدى الشركيين  
وما حلق تبين الهواء تالله باشتياقي اليه وشوقى الى نفسه  
قد حملت مالا حمله النبيين والمرسلين ورضيت كل ذلك على  
نفسى لئلا يرد عليه ما يحزن به فواده الا لطف الارق اللطيف  
المنيع ووصفناكم في كل البيان بان لا تحزن احد احد " لعل  
لا يريد عليه من حزن والا مالى وذكرى لكم واشتغالى بكم يا  
ملاء التاركين

ایضاً " جمال قدم در لوحی که خطاب بجناب محمد حسین وفاکه از معارف اعیان نیریز و از مومنین معروف بحضرت نقطه اولی است و در این شهر اعظم نیز باستان الهی سا ج — — د و خاضع گردید چنین میفرمایند : قوله جل کبر یاءه .

هو العلیم . ان یا وفا ان اشکر ربک بما ایداه علی امره و عرفاک مطهر نفسه واقامک علی ثناء ذکره الاعظم فی هذا النبأ العظیم فطوبی لک یا وفا بما وفیت بمیثاقی الله وعهدہ بعد الذی کل نقضوا عهد الله وکفروا بالذی آمنوا بعد الذی ظهر بکل الایات و اشرق عن افق الامر بسلطان مبین ولکن فاسح بان تصل الی اصل الوفا وهو الا یقان بالقلب والاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی بانى انا حتى فی الافق الا بهی ومن فان بهذه الشهاده فی تلك الايام نقد فـ از بکل الخیر وینزل علیه الروح فی کل بکوره اصیل و یویده علی ذکر ربه ویفتح لسانه علی البیان فی امره الرحمن الرحیم وذلک لا یمکن لا حد الا لمن طهر قلبه عن کل ما خلق بین السما<sup>ت</sup>

والارضين وانقطع بكنه الى الله الملك العزيز الجميل قم على -  
الامر وقل تالله ان هذا النقطه الاولى قد ظهر في قميصه  
الاخري باسمه الابهي وازا في هذا يشهد ويرى وانه  
على كلشي محيط وانه لهوالمذكور في الملاء الاعلى  
بالنباة العظيم وفي ممالك البقاء بجمال القديم ودرى  
العرش بهذا الاسم الذى منه زلت اقدام المعارفين ( ۱ )

### توحید و احکام

در آثار و تصویفات بکرات توجیه گردیده است که احکام الهیه در ادیان سالفه اگرچه بصورت ظاهر متفاوت و گاهسی احکام جدید ناسخ احکام قدیم و تعالیم قبلی منسوخ تعالیم بعدی بوده است ولی بلحاظ اینکه این نسخ و تغییری بارانده و مسیت الهیه انجام میگیرد و اراده الله نیز بنا بر عقاید ادیان واحد میباشد پس او امر و نواهی و احکام صوری اگرچه و بیه مختلف و صورت متفاوت دارد ولیکن بحقیقت واحد و متحد میباشد در حقیقت یک جوهر واحدی در تعالیم ادیان جریان داشته و بعد فواحدی از وضع شرایع الهیه و تدوین احکام مدینه منظور بوده است این مسئله ته تنها در ادیان سالفه توجیه بلکه در آثار بهائی نیز بتفصیل از آن بحث گردیده است از جمله شارع بهائی در ابتدا ی کلمات مکتونه بدین مسئله توجه نموده و چنین میفرماید قوله الاعلی

هذا منزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة علی النبیین  
من قبل وانا اخذنا جوهره واقمصنا قمیص الاختصار فـ

على الاحبار ليوفوا بعهد الله ويؤدوا اماناته فــــى  
انفسهم وليكونن من جوهرة التقى فى ارض الروح من الفائزين

ايضا" در مجموعه اقتدارات در اثبات توحيد احكام چنين  
ميفرمايند . . . . . اى اهل بيان اقسامك هاله قدرى انصاف  
در هيد ويد يده پاك و ظاهر در بيانات الهى نظر نماييد  
و بقلب مقدس تفكر كنيد منتهى رتبه بيانات كه در بيان  
مذكور است بقول اهل آن مقام توحيد است و معرفت  
بالمرة از اين مقام محتجبه چه كه هنوز بمقامى ارتقاء ننموده اند  
كه مظاهر حق را يك نفر و يك ذات و احكامشان را يك حكم  
مشاهده نمايند در يگره توقع است

از اين نفوسيكه خود را در اعلى ذروه عرفان مشاهده مينمايند  
در امثال اين مقامات كه يكي از مراتب توحيد است واقف و متحير  
و محتجب و ابدا" شاعر نيستند كه در چه حالند

---

( ۱ ) مسيح در انجيل متى باب پنجم فرمود . گمان مبريد كه  
آمده امتاتورات با صحف انبيا را باطل سازم نيامده ام تا باطل  
نمايهم لكه تا تمام كنم زيرا شرآينه شما ميگويم تا آسمان و زمين زائل

ایضا " در مجموعه اقتدارات در لوحی که با عنوان باسم محبوب  
یکتا شروع میشود چنین میفرمایند :

واگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در ظهور  
نقطه بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقنعه  
در عرفات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند هـذا  
حق لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شد  
و آمد مبین و مفصل حق لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه  
در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول  
هم صحیح و تمام است چه اگر حق جل ذکره بکلمه الیوم تکلم  
فرمایند که جمیع نام از قبل و بعد بان تکلم نموده و نمایند  
آن کلمه بدیع خوانند بود لو کنتم تتفکرون

در کلمه تو حمید ملاحظه کنید که در سر ظهوری مظاهر حق بان  
ناطق و جمیع بریه از ملل مختلفه باین کلمه طیبه متکلم مع ذلک  
در هر نام و بر بدیع بود و باید " بدع از او سلب نشده

---

بقیه از صفحه قبل  
نشود همزه یا نقطه ای از تورات سرگزائل نخواهد شد .

در لوحی که با عنوان بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی

آغاز میشود میفرمایند :

الیوم اگر نفسی فرق گذارد و ما بین احکام الهی و مظاهر عز  
صمدانی فضل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد

بود :

حضرت باباعظم در بیان فارسی میفرمایند :

کل احکام بیان به اسرار توحید و معرفت جاری شد که اگر  
کسی نظر کند از مبدا تا منتهای آن ما را در کل بیگ نهج

جاری می بیند :

## فصل ششم

دلایلی از آثار بهائی در اثبات وحدت صفات مقدسه

برهان اول ( وجود مجرد و معنوی قابل تعدد و تکثر نیست )  
حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه نبوت را چنین تعریف  
میفرماید ان النبوة مرآة تنبئ عن الفيض الالهي والتجلي  
الرحماني وانطبعت فيها اشعة ساطعة من شمس الحقيقة  
وارتسمت فيها الصور العالیه ممثلة لهاتجلیات اسماء الله  
الحسنی مضمون بیان مبارک چنین است که نبوت آینه ای  
است که از فیض الهی و تجلیات رحمانی خبر میدهد و اشعه  
ساطعه از شمس حقیقت و صور عالیها اسماء حسنی الهی در آن  
مرتبه میگردد

اکنون با توجه بدین مسئله که روح قدسی از تجلیات صفاتی  
حق تعالی بود و از حقایق مجردة بشمار میاید معلوم است که  
یک حقیقت معقول و مجرد سرگز قابل انقسام نبوده و برخلاف  
عناصر مادی تعدد و تکثر نمیبندد و در حقیقت تعدد و کثرت

از خصوصیات اشیا، مادی بود و سر آن چیزی که کمیتی داشته  
و مرکب از عناصری باشد میتواند بذرات خرد تری تقسیم شود  
در صورتیکه فیوضات روح قدسی صرفاً " تجلی صفاتی حق تعالی  
بوده و مطلقاً " حقیقتی روحانی و معنوی ندارد پس روح قدسی  
کمیتی نیست تا قابل انقسام یا متعدد و متکثر باشد مولانا  
چه خوب گفته است

در معانی قسمت و اعداد نیست

در معانی تفرقه و افراد نیست

اکنون واضح است که اثبات تجرد روح قدسی خود بخود  
وحدت حقیقت انبیای الهی را بشود رسانیده و بخوبی مدلل  
میگرداند که سلسله مناسبات مقدسه معروض تجلی یک حقیقت  
واحد منبسط روحانی یعنی نفثات روح قدسی روحی الهی  
میباشد، بدین جهت که آنان با وجود اختلاف در جسم  
بشری و روح انسانی و حتی تغایر ظاهری در تعالیم و احکام  
مدنی روح واحد و جوهر واحد و حقیقت واحدند جمال قدم  
وحدت انبیای الهی را در کتاب مبارک ایشان توجیه و متذکر

میشوند که مدعا بر مقدسه الهیه بجهت آنکه معرض تجلیات  
صفاتی حق بوده و جمیع کمالات اسمانی را در خود ظاهر  
میسازند پس یک حقیقت روحانی مانند روح قدسی متنوع و متکثر  
نیست تا بتوان منیان آنان وجه افتراقی تصور نمود (۱)  
عین بیان مبارک چنین است :

و این غیاکل قدسیه مرایای اولیه از لیه هستند که حکایت نمودند  
از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت  
و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات  
از ظهور این دو امر احدیه ظاهر و هوید است و این صفات مختص  
بعضی درون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و  
اصفای مقدسین با این صفات موصوف و با این اسماء موسومند

---

(۱) سوره بقره آیه ۱۳۰ میفرماید لا نفرق بین احد منهم

سوره النساء آیه ۱۵۱ و لم یفرقوا بین احد منهم

در انجیل در مناشفات یوحنا آمده است که مسیح فرمود

من الغویاء و اول وانتهایم

برهان دوم . . . لیس فی الامکان ابداع ممالک

(۱) در برخی از آثار فلاسفه قدیم مانند سقراط حکیم و برمانیدس  
و همچنین بعضی از انبیاء اسرائیل چون سلیمان نبی  
مشاهده شده است که آنان نیز مانند دانشمندان معاصر  
به اصل (عدم خلق و انعدام) معتقد بوده و بفرست در یافته  
که در عالم طبیعت هیچ شئی معدوم و صرف نمی شود همچنین هیچ  
شئی از عدم محض بوجود نمی آید بلکه ایجاد و انعدام در حقیقت  
عبارت از انتقال از رتبه ای برتر به دیگر و تبدیل از شکلی بشکل  
دیگر است چنانچه گویند سقراط حکیم دستور داد که بر  
بالای معبد آپولون در آتن این جمله را بنویسند ( در دنیا  
هیچ چیز تازه ای ندارد و تو بر خود را بشناس ) بنا بر مندرجات  
آثار و کتب قدیمه فلسفی که اکنون در دست موجود می باشد  
سقراط حکیم این اصل را از انبیای اسرائیل آموخته است  
چنانچه سلیمان نبی قبل از سقراط همین مطلب را در کتاب

(۱) برمانیدس هستی نیست نمیشود و نیستی هست

نمیگردد و نیستی و هستی جمع نمی آید برای اطلاع بیشتر را  
مورد لطفاً بکتاب نوامیس را ندیشه مراجعه فرمائید

جامعه که اکنون جزه عهد عتیق مییاشد بیان نموده و در فصل سوم آیه چهاردهم باصل عدم خلق وانعدام اشاره نموده و چنین میفرماید و غمید مکه عر آنچه خدا میکند تا ابد الابد خواهد ماند و برآن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آنرا بعمل میآورد تا از او بترسند آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است حضرت عبد البهاء مسئله عدم خلق وانعدام را در مفاوضات بحث و تحت عنوان لیس فی الامکان ابداع ماکان ( ۱ ) توجیه و خلاصه چنین میفرماید وجود عدم محض نگرند و عدم محض وجود نیابد

مسئله عدم خلق وانعدام نه تنها یک موضوع طبیعی بوده و در امور عالم طبیعت جریان دارد بلکه این اصل در عالم ادیان نیز صادق بوده و در کیفیت ظهور ادیان نیز قابل انطباق مییاشد.

بدین طریق حقایق و مسائلی که در ادیان مختلفه تعلیم داده

---

( ۱ ) یعنی در عالم امکان تازه تر از آنچه که از قدیم بوده است وجود ندارد.

میشود بطور مطلق معدوم نمیشود و آنچه که بنام دی—ن  
و حقایق روحانی بظهور میرسد سرگزازانعدا صرف بوجود  
نمی آید بلکه تعالیم روحانی که جدیداً بوجود میآید در  
حقیقت شاخه دیگری از این اصل قدیم و غصن دیگری از  
شجره لا شرقیه و لا غربیه الهی بوده و همان حقیقت قدیم  
است که مجدداً در قمیص دیگر و کسوت دیگر ظاهر گشته است  
پس بواقع ادیان الهیه سرپند صورت مختلف دارند—  
ولی از جوهر واحد سرپشمه گرفته و از حقیقت واحدی تولد می  
یابند و بتدریج گسترش یافته و بزرگتر و عظیمتر میگردند مسئله  
تکامل ادیان و وحدت اساس آنان در آثار حضرت باب اعظم  
و جمال قدم توحیه و شمسین حضرت عبدالبهاء در خطابات  
مبارکه خویش آنرا اثبات و خلاصه نتیجه میگیرند که ادیان  
و مذاهب جهان اگرچه در صورت ظاهر اختلاف دارند ولیکن از  
ماده واحد بوجود آمده اند و اگرچه در احکام ظاهر—  
و قوانین مدنیه مختلف هستند لکن در اصول و مبانی روحانی  
کل متحد و متفق میباشند.

در حقیقت می توان ادیان را سلسله زنجیری دانست که  
حلقات آن بایکدیگر ارتباط و بستگی کامل داشته و تفریک موبد  
و مکمل ادیان گذشته و شکل تکامل یافته آنان بشمار میروند  
بعبارت دیگر ادیان رودخانه های متعدد دی هستند که کل  
از یک منبع عظیم روحانی سرچشمه گرفته و بیک دریای عظیم  
منتهی میگردند بعبارت ثالث ادیان برون مختلفی هستند  
که یک آفتاب حقیقت در آنان طلوع و غروب مینمایند  
اکنون در خاتمه مقال امثله و شواهدی را که در آثار حضرت  
باب اعظم و جمال قدم و همچنین در مکاتیب حضرت عبدالبهاء  
در اثبات وحدت اساس ادیان تقریر یافته است در اثبات  
مسئله خاطر نشان میسازم

مثال : حضرت باب اعظم در آثار عده دیده خویش از  
جمله در صحیفه عدلیه تکامل ادیان را بتکامل نطفه انسانی که در  
عالم جنین حاصل مینماید تشبیه نموده و متذکر میگرداند همچنانکه  
نخاعه انسان در دوران جنینی اشکال مختلف بخود میگیرد و بعد  
از سهیمر احوال مختلفی که در سور قرآن کریم و در اصطلاح علمای

قدیم مرحله نطفه علقه و مضغه و اکتساع لحم ( ۱ ) میگفتند  
تولد یافته و بعد از ولادت نیز از شکل به شکل دیگر تغییر مییابد  
تا زمانی که بجمال صوری و کمال باطنی که مقام احسن التقویم  
است میرسد ادیان نیز در عالم هستی چنین تغییراتی  
داشته و بدین طریق تکامل یافته اند ولی در جمیع این  
مراحل کمالی و دیگر گونیهای مختلفه نوعی تنهائیک نطفه  
واحد و یک حقیقت ثابت بوده است که تکامل یافته و از صورتی  
بصورت دیگر و از رتبه‌ای برتبه دیگر تغییر یافته و بکمال رسیده  
است عین بیان مبارک

حضرت با با علم که در ص. حیفه عدلیه بیان میفرمایند

چنین است :

خلق هرشی را چنین بدان بمثل خلق نفس خود که از مقام

---

( ۱ ) در سوره الحج قرآن کریم میفرماید فانا خلقناکم من  
تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة  
ایضا " در سوره المومنون میفرمایند ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا  
العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما " فکسونا العظام لحما  
ثم انشانه خلقا " آخر فتبارک الله احسن الخالقین

نطفه ذکر آن بوده تامقاماتی که الی مالا نهاییه لها از برای  
تو در علم خداوند بوده و بیقین مشاهده کن که مقام اول توفیر  
مقام ثانی است بلکه مقصود بالذات از نطفه علقه است  
و همچنین الی مالا نهاییه له بمقاماتی که حضرت رب العزیز مقدر  
فرموده بود لیل برای امر ظهور مقدر <sup>و</sup> تا نسبت که محال تجلیات  
قدرت است حال که ملاحظه نقطه حقیقت را در کله شی نمودی  
حکم دین را هم چنان یقین کن <sup>که</sup> یوم نطفه دین را یام اول بدیع  
آدم علیه السلام بوده که اصل آن زمان حق واقع در مقام  
نطفه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم نفس دین و اهل آن  
بقدرت الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله  
علیه وآله که مقام دین و اهل آن بمقام فکسونا العظام لحما " ثم  
انشاء خلقا " آخر رسیده بوده فتبارک الله احسن الخالقین  
مثال : . . . جمال آدم در بسیاری از آثار مبارکه مظاهر  
مقدس الهیه را بخورشید تشبیه میفرمایند که زمانی از افق  
خاصی طلوع نموده و زمانی دیگر از افق غروب نموده و مجدداً  
از افق دیگر طلوع و ظهور مییابد و توضیح میفرمایند که اگرچه

افق‌ها مختلف است لکن شمس حقیقت یکی است ضمناً باید دانست که حضرت باب اعظم اولین بار این تشبیه و استعاره را بکار برده و بدین نحو وحدت حقیقت انبیاء الهی را توجیه فرمودند عین بیان مبارک که در لائل السبع آمده است چنین است: و بدانکه مثل او مثل شمس است که اگر بمالاً نهایتاً طلوع نماید یک شمس زیاد نبوده و نیست و اگر بمالاً نهایتاً غروب کند یک شمس زیاد نبوده و نیست اوست که در گل رس ظاهر بوده و اوست که در گل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول با او می‌گردد و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر با او آخر می‌گردد اوست که در این دوره بدیع که حال الف سیزدهم

است بنقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم آدم و به نوح در یوم او و ابراهیم در یوم او و موسی در یوم او و عیسی در یوم او و محمد رسول الله در یوم او و بنقطه بیان در یوم او و به ابراهیم در یوم او و موسی در یوم او و عیسی در یوم او و محمد رسول الله در یوم او و بنقطه بیان در یوم او و به یمن یظهره الله من بعد من یظهره الله در یوم او و معروف بوده و این است سر قول رسول الله از قبل اما التنبیون فانا زیرا که ظاهر در گل شمس واحد بوده و هست ایضاً در بیان فارسی می‌فرمایند:

زیراکه مثل او مثل شمس است که اگر مالا نهاییه طالع  
شود يك شمس زياده نيست جمالقدم درايقان مبارك ميفرمايند  
..... اين است که نقطه بيان روح ماسواه فداه شمس  
احديه رابشمس مثال زده اند که اگر از اول اول الی آخر -  
طلوع نمايد همان شمس است که طالع ميشود حال اگر گفته  
شود اين شمس همان شمس اوليه است صحيح است و اگر گفته  
شود که رجوع آن شمس است ايضا " صحيح است.  
مثال ..... حضرت عبدالبهاء در خطابات و مکاتيب بتفصيل  
مسئله اتحاد اسرار اديان الهييه و وحدت مظاهر م  
مقدس را توجيحه از جمله حضرتشات در اثبات  
وحدت اديان و بيان سیر تکامل آنان در لوحی که در جواب  
یکی از احببای پارسی نازل گشته است توجيحه  
میفرمايند که تکامل اديان مانند تکامل دانه نباتي است که  
پس از غرس در زمين شروع برشد و نموي نمايد از وحدت و تجانس  
بکثرت و غير متجانس بودن گرايش يافته بشد اخ  
و برگ و گل و میوه تبديل و بالا خوره درخت -

تنومندی میگردد سپس در توجیه وحدت اسرار دیان الهی  
بدین نکته اشاره میفرمایند که چون باغبان پیردانا مشاهده  
نماید که درختی کهنسال و فرسوده شده است دانه و پاشا<sup>ای</sup>خه  
از آن درخت جدا کرده و در زمین غرس مینماید و با مواظبت  
و تربیت از آن درخت کهنسال نهال جوانی بوجود میآورد -  
باغبان حقیقی نیز دیان را از هم بوجود آورده و شریعت  
جدید را از شریعت قدیم پیوند نموده است پس ادیان  
الهیّه با آنکه شاخ و برگ متعددی را از یک شجر کهنسال  
تشکیل میدهند ولی ریشه واحد دارند ( ۱ )  
عین لوح مبارک در این مورد چنین است :

هو الله ای یاران عزیزان هر فردی از افراد انسانی چون از

خاور زندگانی در جهان هستی سر بر آورد ناچار روزی در

---

( ۱ ) حضرت باب الحظمت در وحدت مظاهیر مقدسه در پینج

شأن صفحه ۷۲ فرمودند و در هر ظهوری چشم حقیقت را باز

کن که باختلاف آن ظهور مختلف نشوی و بنظر وحدت در کل

ظهورات آن ظهور نه نظر کن و هر شی را در مکان خود ببین

باخترنیستی ستواری گردد از آغاز ولادت نشو و نما کند  
واز پستان زندگانی شیرنوشین نوشد و در آغوش ناز و نعمت  
پرورده گردد تا بد رجه بلوغ رسد و نهال آسا بـرگ  
و شکوفه نماید بار و بر گردد و ثم لطیف بخشد روز بروز ترقی کند  
تا بد رجه کمال رسد پس از آن روی انحطاط نهال روز بروز  
قوی بتحلیل رود ناراحت و کمینه گردد و از بار و بری بهره  
ماند نهایت بکلی طراوت و لطافت زائل شود و افسردگی  
و پژمردگی رخ دهد بیفایده شود رجه رسد که دیگر امید  
نشو و نما و طراوت و لطافت نماند .

حال باید دهقان حقیقی <sup>بمهمان</sup> درخت را در بوستان بیفشاند  
تا دوباره برآید و نشو و نما کند و نهال بی شمال شود و در  
نهایت تازگی و برآزندگی و آزادگی پرورش یابد و بیخشش جهان  
آفرینش در نهایت لطافت و ملاحظت و حلاوت دوباره رونق  
قدیم و برکت دیرین حاصل نماید دهقان را ناچینی  
مجری نماید اما دهقان نادان بکوشد که آن درخت  
که در دوباره به نشو و نما آرد و این ممتنع و محال حال درختان

مبارکی چند در ایام سلف در این گلشن هستی بوستان  
بخشش الهی نشو و نما نمودند تا کمالات خویش در چمنستان  
حقیقت بنمودند و الطاف و بخشش ایزدی جلوه نمود  
و آنچه بداید و شاید تاثیرات حقیقی و فضائل عالم  
انسانی ظاهر و عیان نمود درخت تنومند شد و شاخها امتداد  
یافت و برجهان آفرینش سایه افکند و طوائف و ملل در ظل  
مدد و آسایش یافتند و از فواکه طیبه آن پرورش جستند  
تا آنکه در حیات منتهی شد تجدید لازم گشت نهال دیگر  
از همان شجره مبارکه آغاز نشو و نما نمود حال این درخت  
آسمانی و شجره رحمانی نتایج آن درختان فرخنده آسمانی  
است که در نهایت طراوت و لطافت و ملاحظت و فیض و برکت  
در نشو و نما است و آنرا "فانا" فروع ممتد نماید و بار و بارش  
بخشش آسمانی و موصبت رحمانی و کمالات انسانی و آثار  
قدرت سبحانی است این نهال همان شجر است و لیس  
نارائیان گمان کنند که درختی دیگر است و ثمری دیگر.  
حضرت ولی امر الله در کتاب دروربهای در اثبات وحدت

و تکامل اساس ادیان قوی را از یکی از علمای الهی نقل  
میفرمایند که چنین است . . . . . آئین بهائی هرگز در  
صدر آن نیست که اساس روحانی ادیان عالم را منهدم سازد  
بلکه منظور حقیقی و مقصد اصلی آن است که اساس ایمن  
ادیان را اتساع بخشیده مبادی آنرا احیا کرده مقاصد  
و اهداف آنان را بیکدیگر مرتبط ساخته حیات آنان را نشئه‌ای  
بدیع بخشیده وحدت آنان را ثابت و محقق داشته پاک‌سی  
و صفای اولیه آنان را تجدید کرده وظایف آنان را بیکدیگر  
مرتبط ساخته و آنان را در تحقق اعظم نوایای خود کمک و  
مساعدت نماید و چنانکه یکی از محققین موضوع را واضحاً  
بیان می نماید این ادیان منزله من عند الله محکوم بزوال  
نبوده بلکه تولد ثانوی می یابند . . . مگر نه این است که  
چون طفل وارد مرحله جوانی میگردد و جوان بدوره کمال  
انتقال مییابد طفل و جوان هیچیک فانی نمیگردند ؟  
ایضا " میفرمایند :  
بعقبده اهل بهاء این شرایع الهیه مراحل مختلفه دین

واحدی است که من جانب الله بوده و کاملاً "بیگد یگر مرتبـط  
و در طی اعصار واد وار همواره رویتکامل و ارتقا است و دین  
بهائی خود جز لا ینفک آنست امر بهائی معترف بر آن است  
که جمیع شرایع سالفه من عند الله ظاهر گشته اند  
و موفقیت های عظیمی که نصیب این ادیان گردیده همواره  
مورد تکریم اهل بهاء است امر بهائی بهیچوجه جائـز  
نمیداند که احدی اساس این ادیان را مخالف واقع جلوه  
دهد و یا حقایق مکنونه در آنان را بنظر استخفاف بنگرد  
تعالیم این ظهور بقدر راس شعره ای از حقایق مودعه  
در شرایع قبل انحراف نداشته و عظمت این ظهور  
بقدر خردلی از نفوذ و روح ایمانی که آن ادیان بوجود  
آورده اند نمی گامد .

## توحید افعال

برهان سوم . . .

یکی از مقامات معرفت و توحید که در نصوص مبارکه حضرت باب اعظم و جمال قدم بکرات ذکر گردیده است مقام توحید افعال میباشد ( ۱ ) مراد از کلمه توحید افعال در این مورد آنست که ذات الوهیت در فصل و عمل خویش واحد بوده و اراده بالغه حضرتش بهمیچوجه گرفتار نفس و تفسیر نمیگردد مشیت الهی از اول لا اول یکی بوده و تفسیر و تبدیل نصیبند برادر زیرا تفسیر در اراده و تبدیل در اعمال و افعال نشانه متحدیت و نقص بوده و این واضح است که نقص و متحدیت <sup>در</sup> ساحت الوهیت راه ندارد پس هر عینی که از مقام الوهیت صدور مییابد و شراری که باراده بالغه الهی تحقق مییابد باید واحد و متحد بوده و صبر از تفسیر و تبدیل باشد چنانچه

---

( ۱ ) حضرت باب اعظم توحید اربعه را در صحیفه عدلیه ص ۲۱ بیان میفرماید که عین جمله حضرتشان چنین است و هر گل فرض است اقرار به توحید ذات توصفات و افعال و عبارات چنانچه خداوند واحد احد مستحق است

در قرآن کریم نیز آمده است :  
” که وما امرنا الا واحده“

جمال قدم در اثبات وحدت اساس ادیان الهی در لوح  
مدینه التوحید اشاره بدین مسئله میفرماید و اثبات میکند  
که چون ادیان مختلفه باراده الهی وضع وتدوین می یابند  
و در حقیقت فعل و عمل الهی محسوب میشوند پس از آنجائیکه  
باید در افعال و اعمال حضرت الوعیت که مقام کمال و اطلاق  
است وحدت کامل حکمفرما باشد پس هرگز نمیتوان ادیان را که  
فعل الهی و مضموع و مخلوق حضرت باری است مغایر هم  
دانست .

جمال قدم در شمان لوح نقطه رامثال میزنند که چو—ون  
بحرکت در آید در جمیع مدارج وجودی و صور و اشکال هندسی  
جریان می یابد و باحرکت نقطه مفروضی صور مختلفه هندسی  
بوجود میاید پس در حقیقت اشکال مختلفه هندسی از خط

---

بقیه از صفحه قبل  
جمال قدم در لوح مدینه التوحید که در مائده اسمانیه  
جلد چهارم مذکور است توحید اربعه را بتفصیل توجیه فرموده  
این لوح در جواب شیخ سلمان عرب در بغداد نازل شده

موجود گشته و خط نیز خود امتداد نقطه واحد میباشد  
و از این مثال نتیجه میگیرند که اگرچه صور ظاهری ادیان  
مختلف است و لکن کل از جوهر واحد و نقطه واحد <sup>چشمه</sup>  
میگیرند .

عین بیان مبارک چنین است وکل الشرایع فصلت  
من نقطة واحدة و شرع من لدی الله و ترجع الیه لافرق  
بینهما ان انتم من الموقنین ومع اختلافها فی کل اعهاد  
واعصار لا اختلاف فیها لان کلها ظهرت من امر الله والامر  
واحد فی ازل الازال و هذا ما رقم حینئذ من قلم قدس منیر  
و ایاکم یا ملاء التوحید لا تفرقوا فی مظاہر امر الله ولا فیما  
نزل علیهم من الایات و هذا حق التوحید ان انتم من الموقنین  
و كذلك فی اعمالهم و اعمالهم و كلما ظهر من عندهم و یظهر

---

بقیه از صفحه قبل

توحید . . . مسئله توحید افعال را آثار برخی از فلاسفه  
قدیم نیز از جمله کیمیای سعادت غزالی و اسرار الحکم ملاحاری  
سبزواری و اسفار ملاحدرا و اشارات بوعلی سینا بحث و تحت  
عنوان ( قاعده الواحد ) که مخفف جمله الواحد لا یصد عن  
الا بالواحد است توجیه گردیده است معنی جمله این است

من لدنهم وكل من عند الله وكل بامرهم عاملين ومن فرق  
بينهم وبين كلماتهم وياتزل عليهم اوفى احوالهم  
افعالهم في اقل ما يحصى لقد اشرك بالله وياتاه

برسوله وكل من المشركين  
چون ذات خداوند واحد و بسیط حقیقی است پس فعل  
و تجلی او نیز واحد خواهد بود زیرا تعدد و تکرار در تجلی  
مستلزم تعدد و تکرار در مجلی است و این محال است چنانچه  
در قرآن کریم نیز آمده است و ما امرنا الا واحده یعنی نیست  
امر ما مگر واحد پس لازمه وحدت و بساطت فاعل صدور فعل  
واحد است در اینجا مراد از واحد بودن ذات الهی و فعل  
الهی واحد عددی نیست بلکه مراد آنست که در مشیت  
الهی هیچ زمان تغییر و اختلافی بوجود نمی آید شیخ <sup>پیش</sup>  
ابوعلی سیناد در کتاب اشارات در توضیح قاعده ( الواحد <sup>طریق</sup>  
چنین نوشته است هرگاه فرض کنیم که ( الف ) با واحد توسا  
ذاتی خود علت وجود ( ب ) و ( ج ) باشد وجود هر يك  
بالاستقلال معلول و اثر ذاتی ( الف ) خواهد بود و چون  
وجود هر يك مابین با دیگری است بنابراین حقیقت ( الف )  
ازد و حیثیت و بالاخره ازد و جزء مختلف ترکیب خواهد یافت  
تابیکی علت وجود ( ب ) و بدیگری علت وجود ( ج ) بوده  
باشد در حالیکه ( الف ) را واحد و بسیط فرض نمودیم علمای  
دیگر در اثبات قاعده ( الواحد ) گویند که چون صدور معلول  
از حیثیت ذات و حقیقت علت است بنابراین در ذات و  
حقیقت هر علتی که دارای وحدت حقیقی و از هر جهت بسیط  
است و علیت عین ذات اوست تعدد حیثیت که موجب تعدد  
ایجاد و صدور است تصور نمیگردد زیرا تعدد حیثیت ذاتیه  
مستلزم تعدد ذات و منافی با وحدت و بساطت اوست

برهان چهارم . . . . .

لَمَّا لَمْ يَكُنِ التَّبْدِيلُ وَالتَّخْيِيرُ فَخَلَقَ اللهُ فَكَيْفَ يَجْرِي عَسَلِي

مظاهر نفس الله

شارع بهائی در لوح جواهرالاسرار که از الواح دوره بغداد  
محسوب ( ۱ ) و در توجیه مقام و مظهریت مظاهر مقدسه  
و در اثبات وحدت حقیقت آنان نازل گشته است بمسئله

وحدت حقیقت پیامبران و اتحاد اساس ادیان اشارت

فرموده و در اثبات مسئله بدین نکته اشارت میفرمایند :

وقتی که یقین گردد عالم خلقت واحد و متحد بوده و اصل

وحدت در سراسر عالم هستی و آفرینش جریان دارد پس

به گونه می توان مظاهر مقدسه را مختلف دانست

عین بیان مبارک در جواهرالاسرار چنین است :

وَلَمَّا لَمْ يَكُنِ التَّبْدِيلُ وَالتَّخْيِيرُ فَيَخْلُقُ اللهُ فَكَيْفَ يَجْرِي

---

( ۱ ) جواهرالاسرار قبل از ایقان در بغداد و در جواب سئوالات

سید یوسف سدھی اصفهانی نازل گردید

علی مظاهر نفسه یعنی وقتیکه در خلق الهی تبدیل و تغییر<sup>ی</sup>

نمیباشد پس چگونه ممکن است حکم اختلاف بر مظاهر او

جاری شود. اکنون در توجیه مسئله بدین نکته باید

توجه نمود که وحدت عالم هستی نه تنها در آثار بهائی

بلکه در آثار و کتب مقدسه قبل خصوصاً آیات مبارکه قرآن  
(۱)

کریم نیز توجیه گردیده است. جمال قدم دلوح جواهر الاسرار

برای اثبات وحدت مظاهر مقدسه بدان آیات و نصوص

که در سور متعدد قرآن ذکر گردیده است اشاره نموده

از جمله میفرمایند اما سمعت لا تبدیل لخلق الله یعنی آیا

نشنیده ای که در خلق الهی تبدیل و تغایری نیست

و اما قرأت ولن تجد لسنة من تبدیل (۱)

یعنی آیا نخوانده ای که سنت الهی

---

(۱) این لوح باعزاز سید یوسف سدهی (اصفهانی) در

بفداد تازل گردید

(۲) سوره الاسراء (بنی اسرائیل)

تبدیل و تفسیر نمی پذیرد و اما شهادت ماتری فی خلق  
 الرحمن من تفاوت ( ۱ ) یعنی آیاندیده ای که در حلق  
 رحمن تفاوتی حاصل نمیرد و سپس حضرتشان در بیان نتیجه  
 کلام متذکر میدانند که چون افرینش یکی است پس وحدت  
 عالم بخوبی مدلل میگردد که هیاکل اسمانی نیز واحدند  
 باشند و اگرچه آنان در جسم ظاهری و عینیکل عنصری متفاوت  
 میباشند لکن روح واحد و حقیقت واحد دارند

عین بیان مبارک چنین است :

بلى وربى من كان من اهل هذه اللجة وليكب فى هذه السفينة  
 لم يشهد التبديل فى خلق الله ولا يرى التفاوت فى ارض  
 الله . ولما لم يكن التبديل والتغيير فى خلق الله فكيف يجـرى  
 على مظاهر نفس المر ( ۲ ) اکنون با این توجیه معلوم است  
 که مظاهر الهیه اگرچه بحسب ظاهر مختلف و از این متفاوت  
 طلوع میفرمایند و با احکام و تعالیم متفاوت مبعوث میگردند

( ۱ ) سورة الطك

( ۲ ) نقل از جواهر الاسرار کتاب آثار قلم اعلى جلد سوم

معهدا در مقام تجلی و افاضه يك حقيقت واحد میباشند  
بعد يکه اگر متحری حقيقت با دیده بصیرت بر رویا کل مقدسه  
نظر فرماید کل را يك نفس و يك روح مشاهده نموده و شرگز  
میان آنان تفاوت و تغایری نمی بیند و خوب درمی یابد که  
شاخ گل چرا که می روید گل است

خم می چرا که می جوشد دل است

ایضا " جمال قدم در شمان لوح میفرمایند :

وانک انت لوتکون من اهل هذه المدينة في عمدة اللجة  
الاحدية لترى كل النبيين والمرسلين كهيكل واحد ونفس  
واحدة ونور واحد وروح واحدة بحيث يكون اولهم اخرهم واخرهم  
اولهم وكلهم قاموا على امر الله وشرعوا شرايح حكمة الله وكانوا  
مطابقا نفس الله معادن قدرة الله ومخازن وحى الله  
ومشارك شمس الله ومطالع نور الله .

## وجه مختلف وحدت در آثار بهائی

اگرچه مسئله وحدت آفرینش که در مکاتب فلسفی قدیم و معاصر مورد بحث قرار گرفته است جنبه های کثیر و مختلف دارد و توجیه شریک از این مسائل و نظریات رسا — متعدد را ایجاب مینماید .

ولی بیون قصد مقاله این است که مسائل مورد نظربیشتر از طریق آثار بهائی بحث و مطالعه گشته و حتی المقدور از اطناب مسئله و ورود بمکاتب فلسفی و مشربهای عرفانی خودداری شود و از طرفی معارف و الهیات بهائی در زمینه توحید وحدت آفرینش برقارئین و متحریان حقیقتروشن گردد لذا اصل وحدت عالم هستی را تنها از طریق که در آثار بهائی بحث شده است از نظر میگذرانیم ، ضمناً تذکر میشودیم مسئله وحدت آفرینش در آثار بهائی از سه جنبه مختلف مورد بحث قرار گرفته است .

- |     |                        |                 |
|-----|------------------------|-----------------|
| اول | وحدت عالم از نظر مبدأ  | پیدایش          |
| دوم | وحدت عالم از نظر حرکت  | جهت ظهور اشیا   |
| سوم | وحدت عالم از نظر بستگی | و هماهنگی عناصر |

وحدت آفرینش از نظر مبدأ پیدا می‌شود  
اولین قدم در طریق تجسس است علمی و تفکرات فلسفی  
توجه بدین موضوع است که يك ماده واحد می‌تواند صور  
متعدد یافته و اشیاء کثیره و عناصره متفاوت صور مختلفه و غیر  
متشابه يك ماده واحد شمرده شود. اگر چه این تشخیص  
در معرفت سطحی و حسی مشکل ولی در معرفت علمی  
اثبات آن بسیار آسان می‌باشد چنانچه امروز معرفت علمی  
و تجربی بخوبی روشن می‌دارد که جهان ما ماده تشکیلی  
در عینده واحد ولی صور متعدد دارد یعنی صور مختلفه عالم  
از يك ماده واحد تشکیل یافته اند بطوریکه اگر صور اشیاء  
مختلفه را بشکافیم و نقاب از چهره عناصر متفاوت برداریم  
در وراء آنها بيك حقیقت واحدی بر می‌خوریم که در حقیقت  
خمیر مایه عالم وجود و وجود آورنده صور و اشکال متفاوت آن  
بشمار می‌رود

لب  
پس از نظر علمی مسلم است که يك ماده واحد می‌تواند صور و قوا

---

بتعدد یافته و خود را با اشکال مختلفه ظاهر سازد مثلاً اگر چه آهنگها در موسیقی مختلف است و لکن کلیه آهنگها از ارتعاشات صوتی ترکیب مییابند همچنین اگر چه صور و اشکال هندسی متفاوت است ولی جمیع آنان از نقطه واحد موجود میگردند عالم آفرینش نیز از آن جهت واحد میباشود که در عین تکثر و تنوع از ماده واحدی موجود گشته و بقول فلسفیون این ظواهر متکثره از حقیقت واحدی سرچشمه رفته است بعبارت ساده تر نمایشگاه عالم طبیعت و کارخانه خلقت هر چند اجناس و انواع مختلفی دارد و لکن ماده نخستین - عالم هستی که عناصر مختلفه از آن ترکیب یافته اند یکی است عالم هستی مانند چاپخانه ای است که در آن از ترکیب تعداد محدودی حروف سربی الفباء مفاسیم مختلفه علمی و اشعار نثر ادبی و مسائل اجتماعی و فلسفی تنظیم و طبیع میگردد بحدی که میتوان گفت آب و خاک و هوا و مصادرن و انواع گیاهان و جانوران و کلیه الوان و اشکال و صور پوششهای مختلفه میسازند که بر اندام ماده پوشیده شده است بطوریکه هر وقت

که پیراهن گیاهی و یاقبای حیوانی و پوشش جسم معدنی  
را بدیده‌های رنگارنگ را از چهره ماده برداریم—  
خواهیم دید که در زیر این پوششهای مختلف یک پیکری شکل  
و واحدی قرار دارد و در درون این نقشهای رنگارنگ یک  
رخسار بی رنگ پنهان <sup>شده</sup> و آن ماده نخستین عالم  
نستی و خمیرمایه جهان آفرینش است و خواهیم دریافت  
که ظواهر متکثره و صورت‌متنوع جهان ما از ماده واحدی موجود  
گشته و در عین تکثرتنوع از عنصری واحد و مشابه عجیب—  
گشته اند بصارت و بر عقیده علمای معاصرین است که  
مبدأ جمیع عناصر واحد کلیه اشیا از موجات و حرکات  
سیاله اتری بوجود آمده اند و اختلاف اجسام و قوا بواسطه  
اختلاف عده بارشای منفی و سرعت و بطور حرکت آنهاست (۱)

---

(۱) یکی از علمای معاصر بنام جرلیان ساکسلی در کتاب

Man. In. The Modern. بشر در جهان تازه نظریه عالم  
بزرگ معاصر سوکیند را نقل میکند World.

که گفته است Mather And Mind. are. Tow Aspect

Of One. Reality.

جمال قدم در بسیاری از آثار خصوصاً "در لوح حکمت بدین  
نکته دقیق اشاره فرموده و توجیه میفرماید که مصالح --- ح  
اولیه ای که جهان ما از آن ساخته شده است یکی است  
و آن مصالح اولیه یا ماده نخستین عالم هستی عبارت از  
نور و جاذبه و حرارت میباشد این سه شی سه تجلی مختلفی  
از یک حقیقت واحد میباشد <sup>ش-قد</sup> که آنرا ماده اشیریه خوانند اگرچه  
حقیقت این ماده واحد جهانی مجهول است ولیکن  
کلیه اعیان و صور عالم از ماده و انرژی از نور و جاذبه از موجات  
و حرکات سیال‌اتر ( ماده اشیریه بوجود آمده اند --- د  
عین بیان مبارک در لوح حکمت چنین است

وماکان تګون من الحرارة المحدثة من امتزاج الفاعل والمنفعل  
الذی عوینته و غیره <sup>کذلک ینبئک النبء الاعظم من هذا -</sup>  
النبء العظیم ان الفاعلین والمنفعلین قد خلقت من  
کلمة الله المطاعة

---

بقیه از صفحه قبل

بدین، ماده و فکر جلوه‌های دوگانه یک حقیقت واحد هستند

حضرت عبدالبهاء در تفسیری که بر این آیه نگاشته اند —  
چنین میفرمایند و اماکن تګون من الحرارة المحدثه یعنی  
ماده و هیولای کائنات قوه اشیریه است و غیر مشهود و مشهور  
از جمله قوه کهربائی و ضیاء و حرارت است که امواج اوست (۱)  
حضرت عبدالبهاء نیز در اثبات وحدت منشاء آفرینش در کتاب  
مستطاب مفاوضات میفرمایند :

” باید بدانیم که فرموده <sup>۱</sup> موجود از موجودات عظیمه درید است  
چه بوده شبهه ای نیست که در ابتدا <sup>۱</sup> مبدأ <sup>۱</sup> واحد بوده  
است مبدأ <sup>۱</sup> نمیشود که <sup>۱</sup> و باشد زیرا مبدأ <sup>۱</sup> جمیع اعداد واحد  
است <sup>۱</sup> و نیست و <sup>۱</sup> و محتاج بمبدأ <sup>۱</sup> است  
پس معلوم شد که در اصل ماده واحده است این ماده واحده  
در هر عنصری بصورتی درآمده است لهذا صور متنوعه پیدا  
است  
شده و چون این صور متنوعه پیدا شد هر یک از این صور  
استقلالیت پیدا کرد عنصر مخصوص شد و اما این استقلالیت

---

(۱) ماده اسمانی جلد ۱ و صفحه ۶۸ (قوه کهربائی یعنی نیروی

در مدت مدیده بحصول پیوست و تحقق و تکون تام یافت  
پس این عناصر بصورت نامتناهی ترکیب و ترتیب و امتزاج یافت  
یعنی از ترکیب و امتزاج این عناصر کائنات غیرمتناهی پیدا شد

---

بقیه از صفحه قبل

جاذبه قوه شیا<sup>۶</sup> ( یعنی نور )

( ۱ ) صفحه ۱۳۷ مفاوضات

وحدت آفرینش از نظر حرکت اجزاء فردیه در

### صورت نامتناهی

"کلشی در کل شی"

مسئله دیگری که وحدت عالم آفرینش را بطور وضوح باثبات  
میرساند حرکت ذاتی و جوهری اشیاء است منظور از حرکت  
ذاتی اشیاء که حضرت عبدالبهاء آنرا تحت عنوان "الکل  
فی الکل" تشریح فرموده اند آنست که یک عنصر واحد  
در مراتب مختلفه وجودی سیر و حرکت وارد و در هر مرحله  
در صورت خاصی و کمالی مخصوص بخود میگیرد بعبارت ساده تر  
چون عناصر جهان بحکم ناموس طبیعت ترکیب و تحلیل دارد  
و در جریان این ترکیب و تحلیل عناصر مفرد از شیء بشی دیگر  
و از رتبه ای برتبه دیگر انتقال یافته و پیوسته در مراتب مختلفه  
وجودی سیر و حرکت مییابند مثلاً "عناصری که امروز در معیت  
هم قرار دارند و موجودی را صورت بخشیده اند زمان دیگر  
شمان عناصر مألوفه از مجزا و با عناصر دیگری وصلت مییابند  
و اشیاء دیگری را بوجود میآورند مثلاً "یک عنصر واحد بسیط

که امروز از اجزاء وجود انسانی است فرد ابامرک و تحلیل جسد  
بخاک راجع گشته و از خاک بصورنباتی منقّل و از نبات به جسم  
حیوان و از حیوان مجدداً به جسم انسان دیگر انتقال مییابد و  
دوباره از جسم انسان که راجع میگردد در این جریان طبیعی  
و حرکت ذاتی را که حرکت جوهریه نامند بطور دائم و مستمر  
در طبیعت استمرار یافته و عناصر عالم پیوسته از صور قبلی بصور  
بعده انتقال مییابند (۱) جریان دائمی اشیاء و انتقال  
سست مرآت آن از حالی بحال دیگر بخوبی نشان میدهد که جهان  
ما با تمام تنوع و تکثر واحد و متحد بود و بفرمود حضرت عبدالبها  
کل شیء در کل شیء است در مورد حرکت جوهری اشیاء

---

(۱) خیام گفته این کوزه چو من عاشق زاری بود است  
در بند سر زلف نگاری بود است  
این دسته که برگردن آن می بینی  
دستی است که برگردان یاری بود است

مولا ناهفته است

از جمادی مرد مونا می شدم  
از سنابردم ز حیوان سرزدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم  
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

مطالب فراوانی در آثار بهائی موجود است که از آنجمله بیان حضرت عبدالبهاء است که در مذاکرات میفرماید :  
" پس واضح شد که هر جوهر فردی از کائنات انتقال بر صورت نامتناهی دارد و در هر صورتی کمالی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد است پس چون در وجود کائنات وحدت است و بجز معلوم است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است که وحدت اندر وحدت است .

ایضا " در خطابات میفرماید :

واضح است که جمیع موجودات یکی است و شرکائی از کائنات عبارت از جمیع کائناتست یعنی کل شیء در کل شیء است . . . . لهذا شرکائی عبارت از جمیع کائنات است نهایت این است ابتدا " وحدت لازم تا این جوهر فرد که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند ایضا " در خطابه ای در امریکا میفرماید :

" هر جزئی از اجزاء فردیه در صورت نامتناهی جمادی نباتی

حیوانی انسانی سیر دارد و در هر صورتی کمالی گیرد  
این است که حکمای الهی گفته اند در هر چیزی کمال  
در چیزی است و هیچ شیئی معدوم نیست مثلاً "الان در هر  
جزئی از اجزاء این جماد فی الحقیقه کمال انسانی موجود  
است . . . . .

هر قدر کمالات جمیع را دارد و لذت الکل فی الکل و فرزنده عالمی  
صغیر میباشد . . . . .

مسئله دوم

اگر بخواهیم مطلب را بطریق دیگر بحث نموده و مسئله را با  
دانش تجربی و علوم جدید تجزیه و تحلیل نمائیم میتوانیم  
بگوئیم که بنا بر تجربیات علمی در طبیعت جمیع اشیاء و عناصر  
و فلزات قابل تبدیل بیکدیگر بوده و بقول متخصصین همه چیز  
قابل تبدیل به همه چیز میباشد فی المثل نور قابل تبدیل  
به صوت و صوت قابل تبدیل بنور است حرکت قابل تبدیل بصوت  
و صوت قابل تبدیل بحرکت میباشد و بطور کلی ماده قابل  
تبدیل به نیرو بوده و نیرو قابل تبدیل بیکدیگر میباشد.

یکی از علمای معاصر

در توجیه اصل تبدیل عناصر بیکدیگر می نویسد جهان ما  
یا این اتمها که جا بجا میشوند و لباس عوض میکنند بصحنه  
تماشاخانه ( شاتله ) در پاریس شباهت دارد که در آن رژه  
بزرگ ارتشی همیشه عده معدودی بازیکنان هستند که  
میایند و میگذرند و دوباره برمیگردند و میگذرند ( پس  
انرژی در طول زمان حقیقی واحد و لا یتغییر بوده ولی جلوه  
مختلفه داشته گاهی به شکل حرارت و گاهی حالت نور و صوت  
دارد گاهی ماده و گاهی نیرو میباشد

جمالقدم در لوحی ( ۱ ) بدین نکته دقیق علمی اشارت نموده  
و چنین میفرماید : جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده بیکدیگر  
میرسند و لکن علمه عند نافی کتاب مکنون  
اکنون با توجه به بیان جمالقدم و با توجه باینکه تغییر و تبدیل  
اشیا و عناصر بیکدیگر یک اصل معلوم و مسلم طبیعی است

بخوبی درمی یابیم که جهان ما اگرچه صورتی متنوع و مختلف

دارد ولی در ماده تشکیل دهنده که حکما آنرا شیولاً<sup>۱</sup> و پلا

ماده نخستین عالم می گفتند یکی است

پند  
جمالقدم در لوح نصیر بوحدت آفرینش اشارت نموده و میفرما

و چون در هر شی حکم کل شی مشاهده میشود این است

که بر واحد حکم کل جاری شده

وحدت آفرینش از نظر بستگی و هماهنگی عناصر —

تعاون و تعاضد بسبب بقا حیاتست

مسئله دیگری که وحدت عالم هستی را بوضوح مدلل می‌دارد هماهنگی و ارتباطی است که میان کلیه عناصر مختلفه عالم وجود دارد. تکامل علوم تجربی بخوبی ثابت نموده است که بستگی و ارتباط میان عناصر عالم بحدی ضروری و طبیعی است که هرگز هیچ موجودی نمی‌تواند از این روابط ضروری و طبیعی آزادگشته و بدون تعاون و معاضدت عناصر دیگر ادامه زندگی داده و باقی بماند

گوئی که عناصر جهان مانند حلقات زنجیر بهم مرتبط بوده و حکم یک شی را حاصل نموده و در عین اختلاف در استعداد درونی و شکل ظاهری متحد بوده و بمنزله اعضا مختلفه یک دستگاه عظیم یعنی عالم آفرینش بشمار میروند. با این کیفیت معلوم است که هیچ عضوی بدون معاضدت دیگران قادر بر ادامه حیات نمی‌باشد. مثلاً اگر روزی آفتاب گرمی و حرارت خود را درین نماید و یا نباتات از عمل

کربن گیری ( ۱ ) امتناع ورزند شیخ موجودی اعم از حیوان یا انسان قادر بر زندگی نخواهد بود پس این ارتباط و پیوستگی ضروری عالم بخوبی روشن و مدلل میسازد که جهان در عین تکثر و تنوع یک جهان واحد است اگرچه عناصر آن کثیر و مختلف باشد حضرت عبد البهاء در این مورد در مکاتیب جلد ثانی چنین میفرماید: «تجمع اشياء و کافه کائنات که اعضاء شیکل عظیم عالم وجود است کل با کل مرتبط است یعنی شرکائی از کائنات عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن شیکل عظیم است لهذا از در جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقایق سایر اجزاء توان نمود مثالش شیکل انسان است یعنی عالم امکان را چون شیکل انسان تصور نما که جمیع اجزاء و اعضاء و ارکان و جوارح مرتبط است ایضا» در جلد ثانی بدایع الاثار میفرماید: «...  
نظریه المعضتی و وجود نمائید که اساسش بر اجتماع اعضاء است»

---

( ۱ ) طبق اثبات علوم طبیعی نباتات کربن هوا را گرفته و اکسیژن پس میدهند و این عمل کربن گیری محیط زمین را برای پرورش و زندگی حیوان و نبات آماده میسازد این مطلب را حضرت عبد البهاء نیز در لوحی ( مکاتیب جزء اول عید صفحہ ۴۵۹ ) توضیح و تشریح میفرماید لطفاً «مراجعه فرما»

ایضا" در جلد چهارم مکاتیب میفرمایند :  
عالم انسانی بلکه در کائنات نامتناهی بتعاون و تعاضد  
قائم و اگر تعاون و تعاضد متبادله در بین کائنات نماند  
وجود بکلی متلاشی گردد و چون بنظر دقیق در ارتباط و  
تسلسل کائنات امان نماند ملاحظه می کنید که وجود  
شکر کائناتی از کائنات مستغیر و مستمد از جمیع موجودات  
نامتناهی است و این استمداد یاراسا " محقق و یایالواسطه  
مقرر و اگر در این استمداد و مدد طرفه العین فترت حاصل  
شود البته آن شیء موجود مستمد و ممتلاشی گردد چه که  
جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر و مستمد از یکدیگر . . . اعظم  
اساس حیات موجودات این تعاون و تعاضد است ملاحظه  
کنید که حیوان و انسان بواسطه استنشاق هوا از کائنات نباتیه  
ماده حیاتیه اکتساب نمایند و آن عنصر ناری است که به  
مولد الحموضه تعبیر میشود و همچنین کائنات نباتیه  
از کائنات ذریوع ماده حیات نباتیه عنصر مائی که مولد الماء  
تعبیر میشود اکتساب می نمایند مختصر این است که

کائنات حساسه اکتساب حیات از کائنات نامیه نمایند و کائنات نامیه اکتساب حیات از کائنات حساسه کنند و این تعاون و تعاضد مستدیم و مستمر است پس اساس حیات و وجود تعاون و تعاضد است . ایضا " در مکاتیب جلد چهارم میفرمایند : " سبحان الله در بعضی از حیوانات تعاون و تعاضد بقاست ملاحظه میشود که در مورد خنثی‌رسان یکدیگر سبقت میگیرند روزی در کنار نهری صغیر بودم <sup>ی</sup> و ملخ <sup>۱</sup> صغیر که هنوز بر بنیاز رده بجهت تحصیل رزق از این طرف نهر به طرف دیگر عبور میخواستند لهذا ملخهای بی بال و پر هجوم نمودند و هر یک برد دیگری سبقت گرفتند و خود را در آن ریختند تا مانند پلی از این طرف نهر تا آن طرف نهر تشکیل نمودند و ملخهای دیگر از روی آنها عبور کردند .

ایضا " در لوحی که بلوچ افلاکیه مشهور است چنین میفرمایند (۱)

ان " العلویات والسفلیات والروحانیات والجسمانیات و .  
الجوهریات والعرضیات والکلیات والجزئیات والصدای  
والمبانی والصور والمعانی وحقایق کل شی وظواهرها و

و بواطنها کلهما مرتبط بعضهما مع بعض و متوافق و متطابق  
علی شان تجد القطرات علی نظام البحور و الذرات علی  
نمط الشمس بحسب قابلیاتها و استعدادات هـ

### فصل هشتم

مماثلت و وحدت مبادی اصلیہ ادیان

سلسله ادیان و مذاهب جهان نه تنها از منبع واحدی جریاً  
یافته و منشاء و مبدائی واحد دارند بلکه در اصول روحانی  
و مبانی اجتماعی نیز مماثلت و مشابهت تام داشته و جمیع  
بریک اصل واحد متکی و برای تحقق یک هدف کلی و نهائی  
که میتوان آن را در مسئله تربیت و هدایت بشر خلاصه نمود  
بوجود میآیند توافق و هماهنگی ادیان در اصول فوق الذکر  
بحدی روشن و مسلم است که سرگز نمیتوان کوچکترین اختلافی  
در میان آنان تصور نمود و اگر چنین توهمی در ساحت ذهن  
پدید آید و در عقل و خیال انسان ادنی وجه افتراقی بین  
تعالیم عرفانی ادیان تصور رود این تصور انحرافی صریح  
و روشن از تعالیم الهیه بوده و برخلاف مبانی و اصولی است که

هیاکل مقدسه تعلیم فرموده اند چه که مظاهر مقدسه را  
را اعتقاد بر این است که آنچه تعلیم میفرمایند وتد وین و تقریر  
مینمایند همان حقایقی است که مظاہر قبل نیز تعلیم  
فرموده و همان معانی و مفاهیمی است که از قبل در کسوت  
الفاظ دیگر و صورت عباراتی دیگر تنزیل یافته است چنانچه  
حضرت مسیح بصراحت فرمود که نیامده ام تورات را نسخ کنم  
بلکه کامل کنم ( ۱ )

پیامبر اسلام نیز در کلیه آیات قرآن کریم مندرجات تورات و  
انجیل را تأیید و تمجید فرموده و توجه و اعتقاد به مضامین  
آنرا یکی از شرایط ایمان دانست و باین بیان این جمله  
والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک ( ۲ ) تعلیم  
فرمود که کتب مقدسه قبل نیز جنبه الهی و آسمانی داشته  
و از همان منبعی که قرآن تراوش یافته نازل گردیده است  
آیات متعدد دی که در قرآن بطور فراوان نقل گردیده بخوبی

---

( ۱ ) انجیل متی باب پنجم آیه ۱۸

( ۲ ) سوره بقره آیه ۳ پنجم آیه ۱۸

مدلل میسازد که پیامبران جمیعا " موبد ومکمل یکدیگر بوده  
ومروج احکام و تعالیم یکدیگر بشمار میروند فی المثل جمیع  
ادیان انسان را بتوحید و وحدانیت الهیه دعوت فرموده و  
آنانرا از تعبد اصنام خیالی و اوهام زهنی بر حذر داشته اند.  
چنانچه قرآن کریم در آیه بدین مسئله اشارت نمود همیفرماید  
قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سوا بیننا و بینکم الا نعبد  
الا الله ولا نشرك به شیئا ( ۱ )

در اثبات وحدت اساس ادیان الهیه اگر چه مطالب فراوان  
وجود دارد ولی برای اینکه مسئله مورد نظرتحت نظمی ثابت  
جریان یافته و به نتیجه مطلوبی منتهی گردد لذا اساس  
ادیان الهیه را بسه اصل کلی یعنی مبانی روحانی و عرفانی  
و مبانی اخلاقی و مبانی اجتماعی تقسیم نمود و هر یک  
را بطور جداگانه مورد مطالعه قرار میدهم تا بتوجیه بدین  
مبانی مشترک ادیان محققین علوم الهی و متحریان حقیقت  
بوضوح دریابند که ادیان و مذاهب اگر چه صور مختلف دارند

ولی در اهداف و مقاصد روحانی و مبنای اصول عرفانی و اجتماعی  
متعدد و مشترك بوده و جمیع منادی يك تعالیم و يك اصول  
می باشند .

## اصول و مبنای واحد و مشترك ادیان

آنچه از مطالعه آثار و نصوص کتب مقدسه استنباط میگردد  
تعالیم روحانی و مشترك ادیان برد و اصل مهم یعنی وحدت  
عالم حق ( توحید ) و وحدت عالم را استوار گشته و این دو  
رکن اعظم از اهم مسائل روحانی و اعتقادی است که میتوان گفت  
جمیع شرایع الهیه بجهت تاسیس و تشبیت آن مبعوث و برای  
انتشار و تحکیم آن در میان خلق ظهور فرموده اند .  
مظاهر مقدسه و مسئله فوق الذکر را از اهم مسائل اعتقادی  
قرار داده و تعلیم فرموده اند همچنانکه عالم حق واحد و مجرد  
از تعدد و تکثر میباشد عالم امر نیز که سلسله انبیاء است واحد  
بوده و در آنجا نیز توحید و وحدت کامل حکم فرما میباشد مسئله  
وحدت حق و امر در مباحث گذشته مورد مطالعه قرار گرفت

وعلت و ضرورت آن بطور بسیط اثبات گردید ولی آنچه در این  
مقال باید مورد بحث قرار گیرد مماثلت و مشابهت و وحدت اصول  
تعلیم ادیان است ، ضمناً در بد و مقال توجه به این مسئله  
ضروری است که ادیان الهیه مع آنکه در زمان و مکان مختلف  
بوجود می آیند و در شکل ظاهر و قوانین و احکام مدنی متفاوت  
می باشند لکن در اصول روحانی جمیع برینک اصل مشابه و متحد  
متکی و جمیع مروج و مبشریک اصل ثابت و واحد میباشند .  
از چه نشان دادن وجوه مشترک ادیان مباحث کثیری را  
ایجاب مینماید و نقل کلیه مطالبی که در این مورد در کتب  
مقدسه قبل و آثار بهائی موجود غیر ممکن میباشد ولی بطور کلی  
میتوان اصول مشترک ادیان را در سه اصل کلی بنحویزیر  
مورد مطالعه قرار داد .

وحدت مبانی عرفانی و روحانی ادیان

وحدت مبانی اخلاقی ادیان

وحدت مبانی اجتماعی ادیان

## وحدت مبانی عرفانی و روحانی ادیان

معرفت و عرفان که بمعنای درک و شناسایی حقایق روحانی مییاشد یکی دیگر از اهداف مشترک ادیان الهی بوده و کلیه مذاهب جهان کوشش نموده اند که در شناسایی مفاهیم روحانی شاعرانه روشن و مستدلی ارائه نموده و حتی المقدور مشکلات و معضلات انسان را در مورد شناخت الوهیت و شناخت طبیعت و شناخت مقام و منزلت انسان و همچنین ضرورت تمسک بمبانی و تعالیم ادیان و مسائل دیگر را توجیه نمایند و همین مسائل است که بفسفیه اولی یا الهیات ادیان مشهور و بنام علم کلام در گذشته ایام تدوین و مورد بحث علمای الهی قرار گرفته است گرچه ادیان مختلفه در توجیه مسائل فوق الذکر بطرق مختلفه بیان مطلب فرموده و برخی ساده تر و برخی غلیظتر و برخی فشرده تر و برخی وسیعتر مسائل را توجیه نموده اند ولی نتایجی که از این مسائل بدست آمده جمیع مشابه و مقارن و حاکی از وحدت اساس تعالیم الهیه مییاشد

بطوریکه میتوان گفت چنین مسائل مشابه و نتایج متحد یکی  
دیگر از دلائل روشنی است که همبستگی و ارتباط ادیان  
را اثبات و بخوبی نشان میدهد که مذاهب مختلفه اگرچه صور  
مختلف دارند و در زمان و مکان متفاوت بوجود میآیند  
لکن در اساس تعالیم روحانی جمیع متحد بوده و پریسک  
مبانی و اصول ثابت واحد استوار میباشند از آنجائیکه نشان  
دادن وجوه مشترک ادیان مباحث کثیری را ایجاب مینماید و تا  
رسائل و کتب متعددی را ضروری می باشد و در این کتاب مختصر  
چنین بحث وسیعی امکان ندارد لذا تنها بخلاصه از این  
مسائل اشاره نموده و بطور اختصار تعالیم مشترک ادیان  
را فهرست و از خاطر نشان میسازیم.

اول . . . پیدایش عالم و ایجاد آدم بقوه اصلیه محبت انجام  
و بصرف عشق و جذب به الهی آفریده شده است

دوم . . . در سلسله موجودات متنوع و کثیر تنها انسان بحلیه  
کمالات عقل و وجدان مزین و بصورت مثال الهی  
آفریده شده است

سوم. . . در قالب مادی انسان حقیقتی روحانی مسطور

است که جمیع مکارم انسان از آن منبعش میگردد

چهارم: . . . روح انسان پس از استخلاص از قالب مادی باقی

و بسیر و تکامل خویش در عوالم بی منتهای الهی ادامه

میدهد

پنجم. . . طبیعت انسان خیر محض بوده و بفطرت سلیم

آفریده شده است

ششم. . . روح انسان پس از آزادی از قفس تن وارد عوالم

روح گشته و بمجازات و مکافات اعمال خواهد رسید

هفتم. . . ذات الوهیت مقدس را عرفان موجودات بود و مبرا

از توصیف و تعریف خلق خود میباشد

هشتم. . . ذات الوهیت در مقامی بالاتر از مخلوق حادث قرار

داشته و مبرا از اقتران و مشابهت با خلق خویش میباشد

نهم. . . معرفت الهی از اعم و ظایف بر انسانی بود و مشخص

مومن باید بدون تعصب و تقلید تحقیق و بمعرفت حق

فائز گردد

دهم. . . بهترین و روشنترین طریق عرفان الهی عرفان مشرق

وحی او و مطلع مراوست

### وحدت مبانی اخلاقی ادیان

ادیان الهیه در مبانی و اصول اخلاقی بحدی مشابه و مقارن با هم و در اهداف و مقاصد و تعالیم روحانی و معنوی بحدی هم آهنگ و متحد میباشند که بحقیقت میتوان تعالیم اخلاقی آنان را با آنکه در رازنه و امکانه متفاوت تنزیل و در الفاظ و عبارات مختلف تعلیم گشته است در یک مسئله خلاصه نمود آن عبارت از خلق انسان اخلاقی و تربیت بشر عالی و طلائعی بوده است. انسان عالی و طلائعی که ادیان مانند اکسیر اعظم در طلب کشف و ایجاد آن بوده اند انسانی است که بتواند از قید رقیت نفس و معوی و از تعبد حس خود خواهی و خود پرستی آزاد گشته و قلبی چون آئینه و مملو از محبت خدا و خلق داشته باشد و با عشقی عمیق و وجدانی بیدار بخدمت و هدایت نفوس بشری پردازد و بدون شائبه ترس و طمع و بکمال محبت و عطوفت بخدمت خلق قیام نماید چنین انسان انسانی است که در کتب مقدسه بفرشته آسمان تسمیه یافته و انیس و جلیس خدایان شناخته شده است . بطوریکه نوشته های تورات و انجیل چنین انسانی را صورت

ومثال الهی ( ۱ ) وقرآن کریم آنرا خلیفه اله در زمین میخواند  
( ۲ )  
وآثار بهائی آنرا طلسم اعظم ( ۳ ) و مطلع فجر تکامل ( ۴ )  
می شمارد بنا بر این واضح است برای اینکه انسان بچنین  
مقام شامخ و خصوصیات عالیه روحانی فائز و نمونه و مثل  
اعلی خلقت و خلیفه الهی بر زمین شود البته باید بزیور  
کمالات الهی مزین گشته و ارزش معنوی و اشمیت حیات  
روحانی خویش را درک نماید۔۔۔

ادیان الهیه بخاطر تربیت چنین نفوسی مبارکی ظهور  
فرموده اند و چنین هدف عالی را که تکامل اخلاقی انسان  
تا سرحد قدیسین و کروبین است سرلوحه و محور تمالیـم

---

( ۱ ) سفر پیدایش باب اول پس خدا آدم را بصورت خود آفرید  
اورا بصورت خدا آفرید

( ۲ ) در سوره البقره آیه ۲۸ میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفه  
( ۳ ) جمال قدم رلوح مقصود میفرماید : " انسان طلسم اعظم

است ( ۴ ) حضرت عبد البهاء در مکاتیب جلد دوم و لوح گنت گنزا  
میفرماید : " انسان مطلع الفجر است۔

یعنی بدایت روز وحدت و هدایت است و انتهای لیل  
کثرت و ضلالت

خویش قرار داده اند و بدین سبب نوع انسان را بکارم اخلاقی دعوت و بمحبت و امانت و صداقت و خدمت و تعاون و تماضد دعوت و از نزاع و دروگانگی و ظلم و تعدی و ممانعت فرموده اند و با این توضیح مختصر بوضوح در می یابیم که هدف مشترک ادیان مختلفه ایجاد مکارم اخلاقی و پرورش سجایای عالیّه انسانی بوده است مثلاً "محبت بین بشر دستور اخلاقی و مشترک جمیع ادیان است و جمیع آنان بر این مسئله استوار میباشند. و هشتمین مسئله است که در امر بهائی تحت عنوان اساس جمیع ادیان الهی یکی است و آن محبت است خلاصه شده و جزء اصول اعتقادات روحانی و مبانی دوازده گانه بهائی قرار گرفته است اکنون در اثبات مسئله نصوصی را از کتب مختلفه اسمانی نقل و متذکر می دارم که حضرات کنفسیوس فرمود . . . . . هر وقت حقیقت عالی در زندگی جامعه بشری پیروز شود انوقت زمین متعلق بعموم خواهد شد . مردم روی زمین داناترین و کوشاترین مردان را از میان خود بر خواهند گزید تا ایشان صلح و وحدت و اسایش و یگانگی

راد جامعه بشری برقرار و استوار سازند . آنگاه همه افراد  
و توده عامانند اعضای یک خانواده با کمال صداقت و یگانگی  
و محبت با یکدیگر رفتار خواهند کرد و بهمد یگرد ستیاری و همراهی  
خواهند نمود در این حال احتیاج به قلعه ها و دیوارها و  
سدها نخواهد ماند زیرا در غارتگر پیدا نخواهد شد  
مردم دیگر درهای بیرون خانه را نخواهند بست جامعه  
حقیقی این است ( ۱ )

" کرشنا در کتاب بهگوت گیتا فرمود آن که با  
شیخ مخلوق کینه نوزد و با همه آفریدگان دوست و مهربان  
باشد آن که از اندیشه من و مال من رسته باشد آن که رنج  
و شادی را یکسان گیرد و بیورشکیایی و خرسندی آراسته  
باشد آن که پیوسته خرسند و بر نفس خود چیره باشد آن که  
باعزمی جزم دل و عفو خود در اندیشه من گماشته باشد

---

( ۱ ) نقل از کتاب مکالمات کنفسیوس ترجمه کاظم زاده ایرانشهر  
اصل جمله از کتاب جامعه بزرگ کنفسیوس است

اومراد وست دارد و نزد من گرامی است .  
حضرت زرتشت فرمود : " سلطنت اشورائی ویژه کسی است  
که درویشان و مینوایان را دستگیری کند ( ۱ )  
حضرت موسی فرمود همسایه خویش چون نفس خویشتر  
محبت نما ( ۲ )

حضرت مسیح فرمود چنانکه توای پدر در من هستی و من  
در تو تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آورد که تو مرا  
فرستادی و من جلالی را که بمن دادی بایشان دادم تا  
یک باشند چنانچه ما هستیم ( ۳ ) ایضا " در انجیل لوقا  
باب دوم میفرمایند : " خداوند خدای خود را بتمام دل و تمام  
نفس و تمام توانائی و تمام فکر محبت نما و همسایه خود را مثل  
نفس خود

---

( ۱ ) نقل از خورد ه اوستا ترجمه ارد شیر آذ رگشسب  
( ۲ ) تورات سفر لاویان باب نوزدهم آیه ۱۸ تثنیه باب ششم  
( ۳ ) انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۱ ایضا " در رساله اول  
یوحنا باب چهارم ۲۷ مرتبه در باره محبت توصیه گردیده  
است

حضرت محمد فرمود یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلام  
کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ( ۱ )  
جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس میفرماید  
عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف  
الزخمن ایاکم ان تاخذکم حمیه الجاهلیه بین البریه کل بد من الله  
وینود الیه  
در لوح مبارک اشراقات میفرماید : . . . " اشراق ششم  
اتحاد و اتفاق عباد است لا زال باتفاق آفاق عالم بنور امر منور  
ایمی ثمره شجره دانش این کلمه علیا است همه باریک درید  
وبریک شاخسار لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب  
العالم اکنون باتوجه به تصور که از کتب مقدسه در مورد اهمیت  
مدیت و مودت نقل گردید بخوبی در مییابیم که ادیان مختلفه  
مقاصد و اهداف اخلاقی مشابهی را دنبال میکنند در زمان  
و مکان مختلفی بوجود آمده اند مع هذا اساس متحد و مشترک  
دارند بطوریکه میتوانیم تعالیم اخلاقی ادیان را مانند  
حلقات متعدد سلسله زنجیری بدانیم که بهم مرتبط بوده

و با ایجاد چنین ارتباطناگستنی منظومه مشکل و واحدی  
را بوجود آورده اند گوئی که تعالیم مختلفه ادیان اوراق  
متعددی ازین کتاب و کلاسهای متعدد ازین دانشگاه  
امواج مختلفی ازین بحر و برکتهای مختلفی ازین شجر محسوب  
میشوند . حضرت عبدالبهاء فرموده اند :  
مقدم از جلوه حق و طلوع آفتاب حقیقت غلبه نور محبت الله  
است تا ظلمات شقائی و نفاق محواز آفاق گردد و وحدت روحا  
نیه  
جلوه نماید جمیع احباب حکم نفس واحد دارند و جمیع اسما  
و صفات عبارت از شخص واحد چون این موصفت میسر گردد  
عالم ظلمانی نورانی گردد

### وحدت مبانی اجتماعی ادیان

ک  
ادیان الهیه نه تنها در مبانی روحانی و اخلاقی متحد و مشترک  
میباشند بلکه در مبانی اجتماعی نیز در نهایت اتحاد و هماهنگی  
قرار داشته و بواقع جمیع آنان منادی و مروج اصول و تمالیمی  
ثابت و واحد اجتماعی میباشند بطوریکه میتوان گفت هدف  
مشترک آنان تنظیم روابط عادلانه مردم با همدیگر و همچنین  
تاسیس وحدت و عدالت در حیات اجتماعی و ایجاد اخوت و  
برادری در زندگانی فردی و بالاخره ایجاد مدینه فاضله  
در سیطره زمین بوده است این هدف مشترک به الفاظ و  
عبارات مختلف تشریح و در قالب آیات و سوره متعدد در  
کتاب مقدسه تعلیم گردیده است بحدیکه میتوان اهداف و مقاصد  
مشترک ادیان را در اصل عدالت و وحدت خلاصه نمود  
حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین مینویسند :  
مظاهر مقدسه الهیه بجهت ظهور وحدت انسانی مبعوث  
شده اند و تحمل صد عزار مشقت و بلا نمودند تا جمعی از بشر  
اجزای مختلفه در ظل کلمه الله مجتمع و متحد گشته و وحدت عالم

انسانی را در نهایت خلوت و لطافت و ملاحظت در عرصه وجود جلوه دهند . در لغو دیگر میفرمایند . . . مقصد از جلوه حق و طلوع آفتاب حقیقت غلبه نور محبت الله است تا ظلمات شقاق و نفاق محو از آفاق گردد و وحدت روحانیه جلوه نماید .  
جمع احباب حکم نفر واحد دارند و جمیع اسماء و صفات عبارت از شخص واحد چون این موهبت میسر گردد عالم —  
ظلمانی نورانی گردد

---

۱ قرآن کریم در اکثر آیات اهداف مشترک ادیان را گوشزد نموده و وحدت تعالیم و مبانی اجتماعی آنان را متذکر و از جمله میفرماید که ادیان جمیع برای حل اختلافات بین بشر و ایجاد وحدت و اخوت میان آنان ظاهر شده عین آیه قرآن چنین است  
فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ (سوره البقره)  
در جای دیگر میفرماید که هدف جمیع ادیان الهیه ایجاد عدالت بوده است عین آیه چنین است لکل امة رسول فاذ اجاء رسولهم قضی بینهم بالقسط (سوره یونس آیه ۴۷)  
در جای دیگر متذکر میگرد که هدف مشترک ادیان ایجاد حکمت و اخلاق است عین آیه قرآن چنین است هو الذی بعث فی الامم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لغی ضلال مبین

## علل اختلاف ادیان

در بحث وحدت اساس ادیان الهیه و اثبات اتحاد و توحید  
مظاهر مقدسه ضروری است متذکر شویم که اگر تفایری سطحی  
در شکل ظاهری ادیان وجود و احکام آنان به چشم میخورد  
باید توجه داشت که این تفایر ظاهری و صوری بجهت  
اختلاف در زمان و مکان پیدایش و همچنین تفاوت در سطح  
فرهنگ و تمدن ملل عالم بوده است توضیح آنکه در ادوار  
گذشته تاریخ بشری بجهت آنکه وسائل و خطوط ارتباطی  
میان اقوام و ملل مختلفه عالم وجود نداشت لذا مظاهر  
مدنیّت سرملتی از بندر یا ادبیات حقوق و قانون اقتصاد  
و سیاست جنبه محلی یافته و اغلب قوانین مدنی و مقررات  
اجتماعی حتی علم و دانش و فرهنگ و هنر در چهارچوبه مرزهای  
ملی وجود تصور جغرافیائی اقوام و طوایف محلی محدود  
میرد و روابط بین المللی میان اقوام و ملل مختلفه عالم  
و داخل مظاهر تمدن آنان در همه دیگر که از خصوصیات مختص  
عصر ما است در گذشته ایام نه تنها بندرت انجام می پذیرفت

بلکه ممکن بود سالیان دراز ارتباط بین دویاچند ملت  
بکلی مسدود و مقطوع گردد تنها زمانی این روابط و تداخل  
مظاهر تمدن بوجود میآمد که جنگ و نزاعی اتفاق افتاده و ملتی  
بر ملت دیگر غالب آمده و یا اینکه مهاجرتی دسته جمعی  
از نقطه ای بنقطه دیگر انجام گیرد تنها در این حالت  
استثنائی بود که ملتی می توانست مظاهر فرهنگی خود را  
بجامعه دیگر انتقال داده و در میان اقوام دیگر گسترش  
بخشد پس فقدان وسائل ارتباطی و بعد فواصل و مسافتات  
جغرافیائی و عدم رشد تکنیک و صنعت همه سبب میشدند که  
روابط بین المللی بکندی انجام گرفته و در نتیجه فقدان اصل  
( پذیرش و اقتباس ) که یکی از عوامل مهم تحولات جوامع انسانی  
محسوب میشود متوقف ماند .

واضح است در چنین مرحله ای که نظام اجتماعی جوامع انسانی  
در کلیه مظاهر خود شکل ملی یا محلی دارد و بقول علماء و مورخین  
جامعه بشری در مرحله وحدت ملی قرار دارد معلوم است  
که در این مرحله بین و مذ هب نیز بناچار جنبه محلی و ملی

یافته و اغلب بعدود و شعور سرحد اتملی و یا قومی محدود  
خواهد گردید .

در چنین مرحله است که ادیان الهی با وجود آنکه اساس  
مشترک دارند و از منبع واحدی که مشیت الهیه باشد جریان  
می یابند معینا از نظر حدود و شعور جغرافیائی محدود  
گشته و از نظر قوانین مدنی و شکل ظاهری محدود بملت واحد  
میگردند و در انشاء و وضع قوانین و احکام تنها نیازمند یها  
و مقتضیات اجتماعی یک ملت و یا یک قوم واحدی را در نظر  
گرفته و قوانین را بنا بر احتیاجات ملتی معین و برای زمانی  
مشخص وضع مینمایند در نتیجه وجود چنین شرایط مختلف  
جوامع انسانی و کیفیات متفاوت فرهنگ و تمدن ملل اختلافاتی  
در شکل ظاهری ادیان پدید می آید و این اختلافات سبب  
میشود که ادیان نیز برنگ محیط اجتماعی و طبیعی خود  
ملون گشته و از نظر ظاهر از سایر ادیان و مذاهب مجزا و متمایز  
گردند بدین علل است که مشاهده میشود ادیان و مذاهب  
با آنکه اساس مشترک دارند و در تعالیم و مبانی روحانی متحد

و متفق میباشند لکن در شکل صوری بایکدیگر فرق مییابند -  
بطوریکه صورت ظاهری و تعالیم مدنی ادیانی که در میان  
ملل آریائی بوجود آمده اند با تعالیم و قوانین مذاهب سامی  
که در محیط عربی پیدا شده اند فرق یافته همچنین این مذاهب  
در شکل ظاهری و تعالیم اجتماعی با ادیان هند و تفاوتی  
فاحش دارند پس اختلاف صوری و سطحی ادیان فقط بعلمت  
اختلاف در زمان و مکان پیدایش و تفاوت مقتضیات اعمار  
و ایام بوده است .

جمال قدم این نکته دقیق را در بسیاری از الواح و نصوص  
بیان از جمله در لوح مانکچی صاحب میفرمایند :

اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود رنگ جهان در دست  
پزشک دانا است در درامی بیند ویدانائی درمان میکند  
هر روز راز می و سر سر آوازی در د امروز را در زمانی و فردا را  
- زمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید -  
وجود چنین تفاوتی و ظاهری میان ادیان آسمانی  
که صرفاً " از اختلاف سطح فرهنگ و تمدن ملل ناشی و در

اثر اختلاف زمان و مکان پیدا ایشادیان حاصل گشته بود .  
متأسفانه این توهم را پیش آورد که ادیان با هم متناقض بوده  
و در اصول عقاید اختلافاتی قاطع دارند متأسفانه گاهی  
هم این طرز تفکر و قضاوت به تصادم و برخورد های شدید  
منجر و معتقدین با دیان مختلفه را به کشمکش های لفظی  
حتی بجنگها و خونریزیها<sup>۴</sup> موحشی وادار نمود و علی رغم  
تعالیم ادیان که بر محبت و اخوت استوار است بکشتارهای  
وحشتناکی منتهی گردید . چنانچه نمونه کامل این  
خصوصیات و منازعات را میتوانیم در جنگهای صلیبی ( ۱ )  
و منازعات میان کلیساهای مسیحی مانند کاتولیک و پروتستان  
و همان مذاهب اسلامی مانند شیعه و سنی مشاهده و مطالعه  
نمائیم وجود این مخاصمات و منازعات سبب گردید که گروهی

---

( ۱ ) جنگهای صلیبی از سال ۴۸۹ تا ۵۸۴ هـ ق ادامه داشت  
در این جنگ صلاح الدین ایوبی سردار قشون اسلام موفق شد  
بسال ۵۸۳ هـ ولت مسیحی بیت المقدس را و از گون ساخته و مسیحیان  
را تقریباً از آسیا بیرون کند و ولتهای مسیحی مانند فرانسه و  
انگلیس و المان بجنگ بر علیه مسلمانان متحد شدند ولی کاری  
از پیش نبردند و بیت المقدس همچنان در دست مسلمانان ماند

از محققین و جامعه شناسان به عقاید و اصول ادیان اعتراض و انتقاد نموده و دین را مانع بزرگی در طریق اتحاد ملل و عامل عمده برای ایجاد اختلافات و جنگها تصور نمایند در صورتیکه اگر بمبادی اعتقادی و اصول تعالیم ادیان توجهی دقیق شود ملاحظه خواهد شد که جمیع آنان اساس مشترک داشته و کل تعالیم خود را بر لزوم وحدت و محبت استوار نموده اند و جمیع نوع بشر را بترک تعصبات جاهلیه و خصوصیات ملیه و جنسیه امر و صلح و آشتی و برادری و برابری دعوت فرموده اند در حقیقت هر یک از مظالم مقدسه خود را مبشرین مظاهر آینده و مصدق و موید انبیاء گذشته معرفی نموده و تعالیم خود را واحد و متحد دانستند . چنانچه حضرت مسیح در انجیل مکاشفه یوحنا فرمود من الفویاء و اول وانتهایم استم

بقیه از صفحه قبل

( ۲ ) قتل عام سنت بارتلمی در سال ۱۵۷۲ در پاریس اتفاق افتاد و در این قتل عام هزار نفر از پروتستانها بدست کاتولیکها متعصب فرانسه قتل عام شدند و این مسئله بولا یا تدیگرنیز سرایت کرد و در مدت چند روز بیش از سی هزار پروتستان بدست کاتولیکها کشته شدند .

و پیامبر اسلام با بیان لا نفرق بین احد من رسله تعلیم فرمود  
که انبیاء یک حقیقت واحد بوده و مانی و تعالیشان یکی است  
حضرت عبدالبهاء در خطابات و مکاتیب مبارکه بکرات وحدت  
اساس ادیان الهیه را اثبات و از جمله در خطابات  
میفرمایند: " جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است و  
حقیقت تعدد قبول نکند حقیقت یکی است اساس جمیع انبیای<sup>لهی</sup>  
حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت  
است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است  
ایضا " میفرمایند: " اساس ادیان الهی سبب الفت و یگانگی  
است زیرا اساس جمیع ادیان الهی یکی است اساس حضرت موسی  
و حضرت مسیح و حضرت محمد جمیع یکی است چه که هر دینی از  
ادیان بد و قسم منقسم است قسمی اصل است که خدمت بعالم  
انسانی کند و آن فضائل عالم انسانی است معرفت الهی است  
فلسفه ربانی است وحدت نوع بشر است ترقیات روحانی کشف حقا<sup>ئق</sup>  
و سعادت و محبت نوع انسان است در این قسم<sup>عینی</sup> اختلافی  
نیست این منطوق دین موسوی و اساس تعالیم مسیحی و اصل آئین  
محمدی است ، اما قسم ثانی که فرع است و تعلق بمعاملات

فصل نهم

وحدت عالم خلق

اگرچه شارعین ادیان الهیه برای تا سیس اتحاد ملل  
واقوام مختلفه مبعوث گشته وجمعی منادی و مروج اصل وحدت  
عالم انسانی بوده اند لکن این منظور کلی یعنی وحدت کمال  
اقوام واجناس و ملل مختلفه عالم در ادیان گذشته فقط و فقط  
بعنوان هدفی منضم منظور گشته و در آیات و نصوص کتب  
آسمانی قبل هدفی غیر مستقیم شناخته شده است و بهمین  
جهت جمیع آنان تحقق این هدف کلی را به مستقبل ایام موکول  
و جمیع بشارت داده اند که این منظور جلیل یعنی اتحاد  
و وحدت اقوام واجناس و ملل مختلفه عالم در ایام آخر کیهان  
یوم ظهور کلی الهی است تحقق خواهد یافت و وحدت اصلیه  
نوع بشری در زمان ظهور موعود منصوص ملل و ادیان بوقت وقوع  
خواهد پیوست آن روز که بنام یوم الله و یوم الملکوت و یوم الرب  
در ادیان سالفه تبشیر شده است روز تأسیر ملکوت الهی

---

در بسیط زمین ( ۱ ) و یوم اشراق نور رب ( ۲ ) بروجہ ارض  
و تجلی آفتاب یگانگی و اخوت و صلح و وحدت خواهد بود  
و همچنین تعلیم فرموده اند که بعثت و قیام آنان تنها برای  
تهیه مقدمات و وسائل این وحدت انجام پذیرفته و ظهورشان  
بجهت ایجاد استعداد و قابلیت در افراد بشریت تحقق  
یافته است بنابراین مسئله وحدت عالم انسان که در ادوار  
سالفه و در ادیان گذشته بشکل هدفی مضمحل منظور شده بود  
در امر حماں قدم که موعود منصوص ادیان الهیه اند هدفی  
مصرح گردید و حضرتشان بنا بر بشارات و نبوات کتب مقدسه قبل  
برای اتحاد کل ادیان و اقوام و ملل ظهور فرموده و صریحاً  
در آثار و تصویبها که خصوصاً " در الواح سلاطین و سورة الملوك  
والواح بشارات تجلیات طرازات اشراقات و لوح دنیا

---

( ۱ ) انجیل متی باب ششم میفرماید : ایدرما که در آسمانی  
نامتومقتلین پادملکوت تو بیاید اراده تو چنانچه در آسمان است  
بر زمین نیز کرده شود .

( ۲ ) در سوره زمزم میفرمایند : و اشرقت الارض بنور ربها  
یعنی روشن خواهد شد زمین از نور پروردگارش

روسای مل و ملوک عالم را مخاطب قرار داده و متذکر گردیدند که حضرتش برای تحقق و تاسیس وحدت کل بشری مبعوث گشته و بجهت ایجاد صلح و وحدت عمومی از ساحت الهی مامور گردیده اند

چون پس مسئله وحدت در ادیان سالفه نیز منظور بوده است ولی در آن اعصار واد و اربعلت فقدان وسائل ارتباطی و عدم استعداد و قابلیت وصول بدین مقصد جلیل غیر ممکن می نمود و تحقق کامل آن میسر نمی بود لذا در ادوار سالفه و ادیان گذشته این منظور عذفی مضمور گردید و در امر جمالیق — در م که استعداد و مقدمات پذیرش این منظور فراهم گشته بود عذفی مصرح شناخته شد .

مثلاً " يك پدر مهربان و قتیکه طفل خرد سال خود را ب تحصیل میگمارد اگر چه ممکن است از بد و تحصیل رشته و فن طبابت را مورد نظر داشته و حصول بمقام استادی و تخصص و رای — دانش را برای اولاد خویش آرزو نماید ولی این عذف در مراحل اولیه تحصیل یعنی در وهله ابتدائی و متوسطه عذفی پوشیده و "

ومضمربوده ودراین دوره فن طبابت تدریس نمیگردد بلکه  
تنها مقدمات ورود بمدار عالییه مهیا و اسباب ارتقاء بدین  
مقام ورتبه فراهم میگردد از این مثال ساده بوضوح میتوان  
دریافت که ادیان سالفه نیز چند بجهت تأسیس وحدت  
عالم انسانی ظاهر گشته اند لکن این هدف در ادوار گذشته  
بعلت فقدان وسائل فنی وارتباطی وعدم استعداد و قابلیت  
کافی نوع بشری قابل اجرا نبوده و بهمین جهت در  
ادیان گذشته این منظور فقط بعنوان هدف مضمرب منظور  
و تحقق آن با پیام ظهور کلی الهی که در کتب مقدسه وعده  
داده شده است موکول گردیده است. چنانچه جمیع  
ادیان اخبار و تبشیر فرموده اند که در ایام آخر عم اللہ  
ویوم الملکوت که یوم ظهور کلی الهی و زمان نزول اباسمانی  
است این آرزوی دیرینه تحقق خواهد یافت و موعود منصوص  
ادیان بجهت تأسیس ملکوت الهی در زمین و تحقق صلح و  
وحدت عالم انسانی ظهور خواهد فرمود در آن ایام آیات  
واشرف الا رض بنور بهامصداتی خواهد یافت والی اللہ

ترجع الامور تحقق پذیرفته و امور مردم بخداوند راجع — خ

خواهد گردید — ( ۱ )

در آن ایام گرگ و میش و مار و موش که مراد ملل متباغضه عالم — م  
میباشند با هم جمع خواهند شد ( ۲ ) و علمی که م — راد

خیمه وحدت عالم انسانی است در میان اقوام و ملل پرافرشته

خواهد گردید ( ۳ ) و خیمه صلح اکبر مرتفع خواهد شد

حضرت عبدالبهاء در اکثر الواح بدین نکته دقیق اشارت

نموده از جمله حضرتشان در مورد اینکه تحقق وحدت عالم — م

انسانی در ادوار گذشته بعلت فقدان وسائل و اسباب میسر

نبوده است در لوحی که بلوغ نعت شمع موسوم و در مکتب <sup>تیب</sup>

---

( ۱ ) در قرآن کریم سوره زمر در بشارت آن نور و عظیم میفرماید

والارض جميعا " قبضه یوم القیامه والسموات مطویات

بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و نفخ فی الصور فصعق

من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیها اخری

فان ا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربها

والی الله ترجع الامور

( ۲ ) در باب یازدهم اشعیا میفرماید : " و گرگ با بره

سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله

و شیر و پرواری با هم

جزء ثانی مندرج میاشد چنین میفرمایند : ( ۱ )  
ای محترمه در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت  
ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیرقابل زیر و سائل و وسائط  
اتحاد مفقود و در میان قطعات خمس عالم ارتباط و اتصال  
معدوم بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار  
معمور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد  
و اتصال و تبادل افکار معتنع و محال اما حال وسائل اتصال  
بسیار و فی الحقیقه قطعات خمس عالم حکم یک قطعه یافته  
و از برای عرغری از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط  
و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر میگردید  
عرغری بواسطه نشریات مقتدر بر اطلاع احوال و ادیان و  
افکار جمیع ملل و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و  
دول و مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای همین یک استغنا<sup>ی</sup>  
از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت

---

( ۱ ) این لوح باعزاز مسیسر و ایتهمسراسقف معروف کلیسای

آزاد اسکاتلند و مادرفردریک و ایت عضو پارلمان و وزیر  
مستعمرات انگلیس در سنه ۱۹۰۶ نازل گردید .

وصناعت زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود لهذا اتفاق  
کلواتحا د عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این  
نصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم.  
پس با توجه به بیان اعلی حضرت عبدالبهاء هر چند ائتلاف  
جمیع بشر در ادوار سالغه میسر نبود و لکن در این ظهور اعظم  
جمال قدم صریحا " اعلان فرمودند که برای جمیع ادیان و  
ملل ظاهر گشته و مبانی و تعالیم حضرتشان اختصاص بطبقتی  
درون ملت دریغند ارد بلکه این تعالیم بجمیع بشر تعلق  
دارد و برای کل بنی نوع انسان ظهور و تجلی یافته است.  
عین بیان مبارک که در لوحی خطاب بجناب امین و جناب  
ملاعلی اکبر شه میرزای حاجی اخوند ایادی است مذکور  
میباشد چنین است قوله لا علی :  
این ندا و این ذکر مخصوص و مملکتی و یامدینه ای نبوده و نیست  
باید اهل عالم طرا " بزبانچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک  
نمایند تا بازادی حقیقی فائز شوند .

## وحدت عالم انسانی هدف خاص امر بهائی است

با آنکه ادیان الهیه اساس مشترك و مقاصد واحد و مشابه دارند  
مع هذا در برخی از ادیان بجهت علل و شرایط و موقعیت خاصی  
که در زمان ظهور آنان وجود داشته است بعضی از مسائل  
اهمیت بیشتری یافته و بنا بر اجتیاجات زمان بیک مسئله  
توجه خاصی معطوف گشته است مثلا در یهود و حدانیت  
الهیه ( ۱ ) و در مسیحیت محبت الله ( ۲ ) و در اسلام عدل  
و داد بیشتر مورد نظر بوده است  
در اینت بهائی نیز با آنکه در اهداف و مقاصد روحانی و اجتماعی  
با ادیان سالفه متحد و مشترك میباشد ولی بعلت ضرورت و  
موقعیت خاص عصر حاضر بوحدت عالم انسانی و صلح عمومی

- 
- ( ۱ ) خروج باب بیستم و سفر تثنیه باب ششم آیه ۴ ای اسرائیل  
بشنو پیهوه خدای ما پیهوه واحد است پس پیهوه خدای خود را  
بتمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما
- ( ۲ ) مسیح در انجیل فرمود خدا محبت است

توجهی شدید مید داشته و آنرا محور و هدف اصلی تعالیم خویش

قرار داده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی بدین نکته

اشارت نموده و چنین میفرماید :

در مظهر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق

امری از امور بوده . . . . .

در این دورید یح و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله

اعلان وحدت عالم انسانی است ( ۱ )

جمال قدم ازهد و ظهور و دره اد رنه که زمان نزول آیات والواح

دوره علنی و عمومی بود در جمیع آثار از جمله کتاب مستطابا قدس

والواح طرازات تجلیات . اشراقات . بشارات و کلمات

فردوسیه و همچنین الواح سلاطین و سورة الطوک بمسئله

صلح و وحدت اشاره فرموده و صریحا "هد فظهور کلی الهی

را اعلان صلح عمومی و تأسیس وحدت عالم انسانی دانستند .

---

( ۱ ) نقل از قد ظهیر یوم المیعاد ضمنا " برای اطلاع بیشتر

بهمین توقیع قسمت دیانت و تکامل اجتماعی مراجعه فرمائید

از جمله در لوح رئیس عربی میفرمایند :  
یار رئیس قد جاء الفلام ليحيى العالم ويتحد من على الارض كلها  
در لوح پاپ پی نهم میفرمایند :  
اخرقوا حجب الا وهام هذا ربكم  
المميز السلام قد اتى لحيوة العالم واتحاد من على الارض  
كلمها

در لوح امپراطور فرانسه ناپلئون سوم میفرمایند :  
" قل قد اتى المختار فى ظلل الانوار ليحيى الاكوان من  
نفحات اسمه الرحمن ويتحد العالم ويجمعهم على هذه المائدة  
التي نزلت من السماء

اگرچه لزوم و ضرورت تأسیس وحدت عالم انسانی در این عصر  
تاریک و مظلم روشن و امید آن در احیای تمدن روبرو  
انسانی بفرع اقل هوشمندى مسلم و اشمیتان اظهره  
الشمس است مع هذا جمال قدم در برخی از الواح مبارکه  
عظمت و حکمت این حکم محکم الهی را توجیه و جهت حصول  
اعتماد و اطمینان قلوب انسانی بر او داد و لا علی را خاطر  
نشان میسازند که شایسته است برخی از آنان مورد توجه

ارباب علم و بصیرت قرار گیرد .

اول . . . از جمله دلائل آنست

چون خداوند منان بنی نوع انسان را از تراب خلق فرمود تا  
جمیع خود را یک حقیقت دانند و به بهانه نژاد و ملیت و مذهب  
بیکدیگر افتخار و استکبار نکنند زیرا کل از تراب خلق گشته و بدان  
راجع خواهند شد

عین بیان مبارک در کلمات مکنونه عربی چنین است :

یا ابناء الانسان . . . هل عرفتم لم خلقناكم من تراب واحد  
لكل يفتخر احد على احد وتفكر وافي كل حين في خلق انفسكم  
ان " ینبغی كما خلقناكم من شی واحد ان تكونوا کنفسوا واحدة  
بحیث تمشون علی رجل واحدة و تا کلون من فم واحد و تسکنون  
فی ارض واحدة حتی تظهر من کینوننا تکم و اعمالکم و افعالکم آیات  
التوحید و جواهر التجرید هذا نصی علیکم یا ملائکة الانوار  
فانصحوهم لئلا تجردوا عن شجر عزمی .

دوم . . . .

در لوحی دیگری بمسئله دیگری از علت و حکمت محبت و وحدت

اشارات فرموده و در مقام بیان حجت و برهان در اثبات اصالت و حقانیت این مسئله میفرمایند که چون علت آفرینش محبت الهی بوده و خداوند منان جهان را به صرف محبت و بمحض رحمت خلق فرمود پس مردمان را شایسته چنان است که بمحبت الهی مستعمل گردند و بمحبت و الفت ناظر باشند و بکمال صدق و عقابا یکدیگر مدارانمایند .

عین بیان مبارک چنین است :

" فلو علت آفرینش ممکنات حب بوده است چنانچه در حدیث مشهور مذکور که میفرماید کنت کنزا " مخفیا " فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف لذا باید جمیع بر شریعت حب الهی مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه راحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند .

وحدت وجدان اساس صلح عمومی است

باتوجه به بیان عمیق و دقیق حضرت عبدالبهاء که فرمودند :  
اليوم جزوه كلمه الله که بر محیط بر حقایق اشياء است عقول  
وافکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده  
جمع نتواند ( ۱ ) برای هر متحرکی حقیقتی این سائوا  
پیش میآید که چرانتها قوه کلمه الله و تعالیم الهیه قابل  
بر اتحاد و وحدت بشری بوده و تنها اوست که می تواند عقول  
وافکار انسانی را متحد و متفق سازد ؟

در توجیه مسئله باید متذکر بود صرف نظر از تاریخ گذشته  
که بر صحت و حقانیت این قول شاهدی صادر نبوده و بخوبی  
مدلل میسازد که در میان مهمترین و موثرترین عامل ایجاد کننده  
اتحاد و وحدت در میان اقوام و ملل مختلفه عالم بوده اند  
بزرگترین مدنیتهای بشری را مانند مدنیت عظیم مسیحی  
و اسلامی بوجود آورده اند .

---

( ۱ ) برای اطلاع بیشتر به توضیح روند آنکه در مکاتیب جزء اول  
صفحه ۳۱۹ و به جوابنامه جمعیت صلح لاهه که در مکاتیب  
جزء سوم صفحه ۱۱۷ مندرج میباشد مراجعه فرمائید

اگر بخواهیم دیدن توجه بتاریخ گذشته و دیدن توجه به نقیصه  
ارزنده ادیان که در اتحاد ملل برعهده داشته اند مطلب را  
صرفاً با موازین علوم تجربی و نظری مورد مذاقه قرار دهیم  
لازم است میاید بدین مسئله توجه کنیم که بنا بر نظریات  
قاطع علمای علوم روانی و تربیتی (عواطف مشترك) تنها  
عاملی است که می توان بوسیله آن وحدت حقیقی در جوامع  
انسانی بوجود آورد و از عناصر مختلفه انسانی مدنیته واحده  
و متشکل خلق نمود زیرا افراد انسانی هنگامی در حیات اجتماعی  
و دسته جمعی متحد و متفق می گردند و مدنیته واحده بوجود  
می آورند که در آراء و عقاید متحد و در احساس و عواطف مشترك  
باشند .

اکنون با توجه باینکه سیکل جامعه بارشته عواطف مشترك  
ساخته و یافته میشود و وحدت وجدان سنگ اولیسه  
و حجر زاویه کاخ وحدت عالم انسانی محسوب . و خمیرمایه  
اصلی اتحاد ملل عواطف مشترك می باشد باید مطالعه  
پیشه کنیم که عواطف مشترك چیست ، وجه افتراقی با آن

و تفکر دارد . و چگونه می توان این عواطف را در قلوب انسانی  
به وجود آورد ؟ تا بر این اساس نظم جهانی استوار گشته  
و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی استقرار یابد بمعنی—  
فلاسفه و علمای علوم روانی عاطفه عبارت از یک نوع کشش و میلی  
است بچیزی یا حقیقتی که در آن هیچنوع شائبه خود خواهی  
و انتفاع وجود نداشته باشد . عاطفه نوعاً با دانائی و آگاهی  
متفاوت بوده و در جدول دسته بندی حالات درونی و کیفیات  
نفسانی انسان آگاهی و دانائی از دسته ادراکات محسوس و  
است در صورتیکه عواطف و امیال عالیله جزء دسته انفعالات  
بشمار می آید نمونه کامل این حالات روحی رامی توان  
در رابطه میان پدر و مادر با سرزند مشاهده نمود مثلاً " موضوع  
می توان دریافت که در محبت و عشق مادری هیچنوع انتفاع  
شخصی یا علت و حکمت موجه وجود نداشته و مادر بدون آنکه  
انتفاعی را در این روابط روحانی و ضروری در نظر داشته باشد  
و یا علت و حکمتی بر این مسئله تصور نماید طفل خویش را دوست  
میدارد و بد و تشنگی می ورزد و حتی بخاطر سعادت او فدای جان

میشود .

اکنون که عاطفه را شناختیم ببینیم که چگونه می توان این عاطفه را در قلوب انسانی ایجاد کرد واضح است ایجاد محبت و عشق در قلوب افراد انسانی نه وظیفه علوم تجربی بوده و نه علوم نظری مانند فلسفه و روانشناسی می تواند بحریه — م عواطف راه یافته و در آن دخالت و تاثیر نماید فی المشال علوم روانی و روانشناسی با آنکه بیشتر از علوم دیگر با حالات درونی انسان سروکار دارد و مستقیماً " در شناخت کیفیات نفسانی تجسس می نماید مع هذا روانشناسی تنها شناختن کیفیات درونی و حالات روانی انسان از جمله میل — عشق کینه — انتقام — درد ورنج و غیره اکتفا نموده و قدرت این که عواطف نوع بشری را تقلیب و تغییر دهد و یا اینکه عواطف و وجدان انسانی را وسعت بخشد و در آن رقت و تلطفی بوجود آورد ندارد .

امانتها نسبت هائیده توانسته اند بر حریم عواطف راه یابند در تغییر و تلطف عواطف انسانی تاثیر و دخالت نمایند

ادیان الهی می باشند مثلاً " وقتیکه در تاریخ ادیان  
مشاهده میشود که گروهی از مومنین با دیان بخاطر بقا<sup>۱</sup>  
شریعت و ارشاد و هدایت نفوس انسانی جان برکف نهاده  
و با افتخار نشان<sup>۲</sup> - آرمیشوند و با متانت و رضامندی بشهادت  
میرسند چنین صحنه‌هایی از گذشته<sup>۳</sup> تاریخ ادیان نمایشگر  
این واقعیت است که تعالیم روحانی توانسته است بحریم  
عواطف انسانی راه یافته و عواطف<sup>۴</sup> وجدان را تسخیر نماید  
و آنرا از حدود خود خواهی و محبت بخانواده و شهر و حتی  
ملت و نژاد و وسعت بخشیده و یک عاطفه و محبتی عالی<sup>۵</sup> - تر  
و وسیعتر بوجود آورده بیکه این عاطفه از مرز طبقات  
و نژاد و ملیت تجاوز نموده و جمیع انسان ها را شامل گردد  
آنچه تاکنون در علوم روانی باثبات رسیده است غریزه خود  
خواهی یا صیانت نفس حسی ذاتی و جبللی بوده و تا زمانی که  
این حس معدوم نشود انسان حاضر بفداکاری و گذشت  
نمی تواند باشد پس مفهوم قربانی و شهادت آنست که  
انسانی از نظر عاطفی آنچنان دقت و در وجدان<sup>۶</sup> آنچنان

تطهیر و تلطیف حاصل نمود که توانسته است خود را فراموش کرده و برای دیگران نثار و قربانی گردد این تکامل اخلاقی و عا<sup>طفی</sup> آنچنان عالی و شامخ است که دانش تجربی و نظری هرگز نمیتواند انسان را به چنین درجه از تکامل اخلاقی و معنوی سوق دهد .

اکنون نتیجه ای که از این بحث عاید میگردد آنست که ادیان بعلت نفوذ و تاثیر در حریم عواطف و وجدان انسان بهتری میتوانند عواطف مشترك و وحدت وجدان بوجود آورند و همین عواطف و وجدان مشترك است که می تواند خمیرمایه ای برای ایجاد وحدت عالم انسانی و صلح عمومی باشد و پمد این حالات درونی جامع انسانی قادر است متحد و متشکل گردد .

حضرت عبدالبهاء در اکثر مکاتیب و خطابات مبارکه بدین نکته دقیق اشارت نموده و بکرات توجیه میفرماید که محبت اساس و مادر صلح بوده و تا زمانی که نفوس انسانی وحدت وجدان و عواطف حاصل ننموده اند هرگز شاهد صلح و وحدت جلوه نخواهد نمود و وحدت تعالم انسانی تحقق نخواهد یافت عین بیان مبارك در جواب نامه انجمن صلح لاهه چنین است

صلح عمومی امری است عظیم ولیکن وحدت وجدان لازم است  
تا اساس این امر عظیم گردد

ایضا " میفرمایند احدی نیست که وجدانا از عان ننماید  
که الیوم امری در عالم اعظم وانعم از صلح عمومی نیست و از  
لوازم این امر تحقق وحدت وجدان است تا بنیان آن محکم  
و شالوده اش مستحکم و قصرش مشید گردد

ایضا در لوح دوند میفرمایند : " الیوم جزء قوه  
کلیه کلمة الله که محیط بر حقایق اشیا است عقول و افکار  
و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع  
نقواند " اوست نافذ در کل اشیا و اوست محرك نفوس  
و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی "

---

(۱) در آثار اسلامی و نصوص کتب مقدسه قبل گاهی بدین  
مسئله اشاره گشته و یکی از کمالات ممتاز ادیان و قدرت معنوی  
مظاهر ظهور ایجاد وحدت و تالیف قلوب انسانی شناخته  
شده است از جمله در قرآن کریم سوره الانفال میفرمایند :  
لوانفقت ما فی الارض جمیعا " ما الفت بین قلوبهم ولیکن الله  
الف بینهم انه عزیز حکیم

ایضا: در خطابات اروپا و امریکاء صفحه ۳ و ۴ میفرمایند :  
یک قوه عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را  
منع کند و وحدت انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم بشی کفایت  
نمی کند انسان اگر بداند غنا خوب است غنی نمیشود انسان  
اگر بداند که علم مفید و نافع است عالم نمیشود انسان اگر  
بداند عزت مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس  
دانستن سبب حصول نیست

وحدت عالم انسانی حتمی و ضروری است

زمانیکه در مسئله وحدت عالم انسان که هدف نهایی تعالیم بهائی است بحث بمیان میآید و ضرورت تأسیس و تحقق آن در جوامع انسانی و لزوم تنظیم روابط عادلانه اقوام و ملل مختلفه جهان اثبات میگردد اغلب این سؤال پیش میآید که آیا وحدت عالم انسانی بطور حتم و قطع در جوامع بشری مستقر خواهد گردید ؟ آیا روزی نسلهای بشری ضرورت

تشریح این مشروع جلیل را درک خواهند کرد ؟ و آیا بتأسیس و استقرار آن جداً و عملاً قیام خواهند نمود ؟ در برابر چنین سؤال دقیق ضروری است بدین مسئله توجه کنیم که برای تحقق وحدت عالم انسانی در بسیط زمین و عوامل مهم و اساسی وجود دارد .

یکی آنکه صلح و وحدت نظم الهی و قانون اسمانی بوده و اجراء و تأسیس مؤید و مستظهر به اراده و مشیت بالفیه الهی میباشد .

چنانچه قبل از ظهور امر بهائی انبیاء سلف تحقق آنرا

بشارت داده و تاسیسیش را بظهور کلی الهی و یوم الرب و یوم الله  
مکول فرمودند از نظر دیگر مسئله وحدت بشر هدف نهائی  
تاریخ بشری بوده و تمدن انسانی از بدو ایجاد بسوی  
اصل وحدت سیری طبیعی و اجباری داشته است این  
کشش اجباری و ضرورت تاریخ سبب گردیده است که تاریخ  
بشری با جمیع مظاهر مدنیت خویش بسوی وحدت تکامل  
یابد و از پراگندگی بسوی هماهنگی و یگانگی جریان داشته  
باشد و همین کشش اجباری در گذشته ایام سبب گردید  
که تاریخ بشری بالا چهار از وحدت خانواده بوحدت قبیله  
و از وحدت قبیله و عشیره بوحدت وسیعتری که وحدت ملی  
بود نائل گردد امروز هم جامعه انسانی وحدت ملی را پشت  
سر گذاشته و بوحدت عظیمتری که اتحاد جمیع اجناس و اقوام  
و ملل عالم است خواهد رسید ، پس اگر گفته میشود که تحقق  
وحدت امری ضروری و حتمی است ، بجهت آنستکه اولاً  
کشیت الهی در این عصر نورانی بر تحقق وحدت عالم انسانی

قرار گرفته و اسباب و وسائل حصول بدین مقصد جلیل فراهم  
آمده و از جهتی مقتضیات و ضرورت تاریخ جوامع انسانی  
را بسوی این هدف سوق داده و بتدریج استعداد پذیرش  
و حصول بدین هدف نهائی را فراهم میسازد  
حضرت ولی امرالله در توفیعات مبارکه مسئله حتمیت و قطعیت  
استقرار وحدت اصلیه بشری را توجیه و متذکر میدارند که نوع  
انسان از بند و سگونت خویش در روی زمین یک شیر تکامل  
اجتماعی آغاز نموده<sup>۹</sup> و وحدت عالم انسان آخرین مرحله این  
تکامل اجباری و ضروری محسوب و نوع بشری الزاما "واجبارا"  
بسوی آن جریان یافته و روز بروز بدین هدف نزدیکتر میگردد  
حضرت ولی امرالله در ترجمه توفیق منبج مارچ ۱۹۳۶ در این  
مورد چنین میفرمایند :

وحدت کافه نوع بشر مایه الامتیاز مرحله است که حال هیئت  
جامعه بشری بآن نزدیک میشود و وحدت خانواده و قبیله  
و شهر و ملت متوالیا<sup>۱۰</sup> مورد اقدام واقع و کاملاً "تحقق  
پذیرفته است و وحدت عالم غایت قصوائی است که بشر سرگردا

برای نیل به آن تلاش مینماید . اکنون تشکیل وحدت ملی به  
پایان رسیده است و هرج و مرجی که ملازم اختیارات مطلقه  
حکومات است بمنتهای درجه شدت میرسد عالمی که در حال  
رشد و بلوغ است باید از قید این بت و هم خود رارها کرد  
بوحدت و جامعیت روابط بشری معترف و بطور قطع نظمی  
ایجاد نماید که بوجه احسن بتواند این اصل اساسی حیاتش  
را مجسم سازد

ایضا " در کتاب قد ظهیر یوم المیمار ( روز موعود فرار سپید )  
در قسمت قرن عظیم آینده میفرمایند : — د :

این در حقیقت اوج شایسته سیر کمالی خواهد بود که خانواده  
یعنی کوچکترین واحدی در مراتب تشکیلات جامعه بشری  
شروع شده و باید پس از آنکه متتابعاً قبیله و شهر و ملت  
تمام  
را بوجود آورد عملیات خود را ادامه داده منجر بوحدت  
عالم انسانی گردد که آخرین منظور و تاج افتخار تکامل انسانی  
در این سیاره است بطرف این مرحله است که نوع بشر  
خواه یانخواه و بناچار نزدیک میشود .

ایضا در توفیقی دیگر که در گوهریکتامندرج مییاشد میفرماید :

"وبالاخره حکومت جهانی که حاکم بر جمیع ممالک کره ارض

است بوجود میآید واعظم آمال شرق و غرب را بیکدیگر امتزاج

می بخشد وعالم را از تکبت جنگ میرها بلب و قوای مسلحه

را خادم عدل میسازد حیات روحانی چنین عاملی باعتراف

بوجود حق قدیر وتمسک بتعالیم یک مظهر ظهور الهی.

قائم واستوار میگردد وعالم انسانی باقوای بافمه ای که پیوسته

اورا بوحدهت می کشاند دائماً بسوی این ذروه علیاد و حرکت

وتقدم است

ایضا در توفیقی که بنام دیانت عمومی عالم منتشر مییاشد

چنین میفرماید : —

امرحضرت بهاء الله چنانکه پیروان حضرتش ظاهر ومبرهن

داشته اند امری است که بروحدت فطریه عالم انسانی متاصل

وخود در اعلی ذروه تطورات کمالی آن قرار گرفته است .

بهائیان بشبوت رسانیده اند این مرحله نهائی از سیر عظیم

تکامل که تدریجا "نزدیک میشود نه فقط لابدمنه وضور

بل محتوم است وجز تشریح الهی که دارند قوه سماوی است  
هد هیچ نیروئی اقل از آن قادر بر تأسیس و مستقر ساختن آن نخوا  
بود . ایضاً در توفیق قد ظهر یوم المیعاد میفرما  
یند

" مقامی که دنیا اکنون بآن نزدیک میشود همین مقام وحدت  
عالم انسانی است و چنانکه حضرت عبد البهاء موکداً میفرمایند  
در این قرن البته تحقق خواهد یافت حضرت بهاء الله چنین  
فرموده است : " لسان عظمت در یوم ظهور فرموده :

ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم

بشارت کتب مقدسه در مورد تحقق صلح و

وحدت

شمانطوریکه که در گذشته اشاره گردید یکی از مسائلی که  
در حالت اراده و مشیت الهیه را در تحقق صلح و وحدت به  
ثبوت میرساند بشارات کتب مقدسه میباشد چه که در کلیه  
کتب مقدسه و در جمیع ادیان سماویه از قبل وعده داده  
شده بود که چون موعود کلی الهی ظهور نماید و بهمه و صبا یوت  
و رب الجنود و اب اسمانی و مسیح الهی نزول بر زمین فرماید

ملل متباغضه عالم را در ظل سرپرده یگانگی جمع وعد الت  
 ووحدت اصلیه را در بسیطر زمین مستقر خواهد فرمود — نوع  
 انسان در پرتو تعالیم یزدان خصومات و تعصبات جاهلیه  
 را ترک و بوحدهت و اتحاد خواهد رسید و برای همیشه جنگ  
 و ستیز را فراموش خواهد نمود .

اکنون بر اساس وعده های کتب مقدسه است که هدف ظهور  
 حضرت بهاء الله که موعود منصور ادیان و مذاهب مختلفه  
 جهان است تأسیس صلح و وحدت مقرر گردیده و حضرتشان  
 در جمیع آثار و الواح متذکر گردیده اند که برای تأسیس  
 ملکوت الهی در زمین و ایجاد و تحقق صلح و وحدت عالم  
 انسان مبعوث گردیده اند از جمله این بشارات که انبیاء  
 معظم اسرائیل بیان فرموده اند بشارات و نبوات اشعیاء  
 نبی و میکاء نبی استعین بیان نشان که در باب دوم اشعیاء  
 و باب چهارم میکاء نقل گردیده است چنین است

در ایام اخر واقع خواهد شد که گوه خانه خداوند بر قله کوهها  
 ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع

امت هابسوی آن روان خواهند شد و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت بیایید تا بکوه خداوند و بیخانه خدای .  
یعقوب بر آئیم تا طریقه‌های خویش را بمانتعلیم دهد و براههای وی سلوک نمائیم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد و اامت هاراد اوری خواهد کرد و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاو آهن و نیزه‌های خویش را برای اره ها خواهند شکست امتی<sup>۹</sup> بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهد آموخت .

در انجیل مکاشفه یوحنا باب چهار دهم مذکور است .  
و فرشته دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز میکند و انجیل جاودانی را در دستهاست و زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد و با او از بلند میگوید از خدا بترسید و او را تمجید نمائید زیرا که زمان با اوری او رسیده است .

در گلدسته چمن که از کتب معتبر زردشتیان است مطلبی را در ماه ۶۳۵ از آیه ۹ از امیسا د پشت نقل مینماید که چنین

آمده است . :

” در آن وقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد نمود و پاکس  
و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهرمن را از  
بن خواهد کند و همه روانان بزه کاران را از دوزخ بیرون  
آورده پاک خواهد نمود و روانان گنه کارانهم برخواستند  
رستاخیزتن پسین بوقوع خواهد پیوست از آن سپس دنیا  
دوره را از سر گرفته همیشه تازه تهی از آزار و آسیب خواهد  
ماند جمیع ارواح را بنوازشتن پسین که جسم جدید هشد  
ممتاز خواهند فرمود و من بعد د ائما ” خرم و شادمان خواهند  
زیست ( ۱ )

در آثار اسلامی نیز اعم از نصوص قرآن کریم و یا احادیث منقوله  
از ائمه طاهرین بشارت داده شده است که در آخر الزمان  
و یوم القیامه که یوم ظهور موعود اسلام است خداوند اختلاف  
را از میان ادیان و ملل متباغضه محو خواهد نمود و اقوام و  
واجناس مختلفه را در ظل خیمه یک رنگی مجتمع خواهد ساخت

و صلح و آشتی تأسیس خواهد گردید  
از جمله در سوره البقره میفرمایند و قالت اليهود لیست النصر  
علی شی و قالت النصارى لیست اليهود علی شی و هم یتلون  
الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم  
بینهم یوم القیامه فیما کانوا فیہ یختلفون ( ۱ )

ایضا در سوره النحل میفرمایند :  
ولیسینن لکم یوم القیامه ما کنتم فیہ تختلفون ولو شاء لجعلکم  
امه واحده ( ۲ )

و در سوره المائده میفرمایند . . . . و القینا بینهم العداوه  
و البغضاء الی یوم القیامه ( ۳ )

و در سوره المائده میفرماید . . . ربنا انک جامع الناس  
لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف المیعاد ( ۴ )

- 
- ( ۱ ) سوره البقره آیه ۱۰۷  
( ۲ ) تبیین میکند خداوند در روز قیامت آنچه را که شما در  
آن اختلاف داشتید و اگر بخواید قرار میدهد شمارا امت  
واحد ( ۳ ) و انداختیم ما بین ایشان عداوت و  
دشمنی تا روز قیامت ( ۴ ) پروردگار اید رستیکه تو جمع  
کننده مردم عسستی در روزیکه شکلی در آن نیست بد رستیکه  
خداوند خلاف وعده نمیکند

وعدہ تحقق اتحاد و اتفاق میان ملل متباغضہ عالم نہ تنہا  
در آیات قرآن کریم وارد گشته است بلکه در احادیث معتبرہ  
نیزائے ظاہرین بدان بشارت داده و تحقق صلح و اتحاد  
ملل عالم را در احادیث مختلفہ وعدہ فرمودہ اند .  
از جملہ در حدیث مفضل کہ منقول از امام جعفر صادق علیہ السلام  
چنین آمده است ليرفع عن الملل والاديان الاختلاف  
ويكون الدين كله واحده ( ۱ )

در اصول کافی آمده است کہ امام فرمود قال يظهره على جميع  
الاديان عند قيام القائم ايضا <sup>( ۲ )</sup> منتهی الامال شيخ عباس  
قمی در ضمن زیارت نامہ حضرت قائم مذکور است السلام على  
المهدى الذى وعد الله به الامم ان يجمع الكلم  
ودعا به المرام سيد هاشم بحراني مذکور است کہ امام فرمود  
قد يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم ( ۳ )

---

( ۱ ) بحار الانوار حدیث مفضل صفحه ۲۰۴ یعنی ای مفضل  
عزآینہ ہر میدارد قائم اختلاف را از میان ملل و ادیان و میباید  
درین شکی واحد ( ۲ ) صفحه ۱۱۳ و ( ۳ ) صفحه ۷۳۲

# تحقق تدریجی وحدت در عالم بشریت

اکنون که ضرورت صلح و لزوم وحدت مورد مطالعه قرار گرفت و حتمی و الزامی بودن آن در تاریخ بشری با ثبات رسید بمسئله دیگری نیز که شرط ثانی تحقق صلح و وحدت محسوب میشود باید توجه نمود و آن تدریجی بودن تحقق این مشروع عظیم است توضیح آنکه تأسیس يك نظام جهانی که ضامن حفظ وحدت و صلح در جامعه انسانی باشد بطور آنی و سریع امکان نداشته و باید مانند تأسیس هر مشروع عظیمی بتدریج انجام گیرد همچنانکه هر تکامل و ارتقائی در طبیعت بتدریج تحقق میابد و بتدریج دانه‌ای درختی تنومند و نطفه‌ای انسان کامل و بالغ میگرد و تأسیس وحدت عالم انسانی نیز بتدریج میسر بوده و متدرجاً باید اسباب و وسائل تحقق این مشروع عظیم جهانی فراهم گشته و با گذشت زمان و وسعت دایره اندیشه انسان استعداد و قابلیت پذیرش این حقیقت در قلوب و ارواح ایجاد و امکان تحقق آن در جوامع انسانی آماده و مهیا

چنانچه تاریخ گذشته شاهد هادقی است که جامعه انسانی بطور تدریج از وحدت خانواده بوحدت عشیره و قبيله گرائیده و بارشد فکری وارد وحدت وسیعتری که وحدت ملی است گردیده است .

پس همین تکامل تدریجی نیز برای حصول بوحدت جهانی ضروری است تا جامعه انسانی بتواند لزوم صلح جهانی را درک و برتأسیر آن قیام نماید واضح است جامعه انسانی برای حصول بوحدت عالم انسانی لازمه بود از مراحل مختلفی مانند وحدت خانواده و وحدت عشیره و قبيله و وحدت ملی گذشته سپس باستانه وحدت جهانی نائل گردد .

چنانچه بنا بر شهادت تاریخ بشر تکامل اجتماعی خود را در زمینه وحدت از خانواده شروع کرد وابتداءً وحدت خانوادگی بوجود آورد و بعد از تشکیل وحدت خانواده که اولین قدم در طریق حصول بوحدت عالم انسانی است در مرحله ثانی از تکامل اجتماعی خویش يك واحد بزرگتری بنا مقبیله ————— له بوجود آورد و در همین مرحله از سیر تکامل بشر آغاز و با تشکیل

چندین خانواده قبائل و عشایر بوجود آمدند  
و بالاخره از ترکیب قبائل و عشایر وحدت وسیعتری که وحدت  
ملی بود ایجاد گردید در این مرحله از سیر تکامل جبری تاریخ  
که مرحله سوم محسوب میشود شهرهای بزرگ تشکیل شدند  
و بقول جامعه شناسان تمدن بمعنای شهرنشینی بایک نظام  
و قوانین دیگر که نوعاً با قوانین دوران وحدت عشایر  
و ملوک الطوائفی فرق داشت بوجود آمد در این مرحله از  
سیر تکامل اجتماعی بود که شریعت مقدس اسلام ظهور نمود  
بدقیده اعلیٰ بها و بحکم تاریخ دیانت اسلام در زمانی بوجود  
آمد و در مرحله ای از تاریخ بوقوع پیوست که بشر از نظر تکامل  
اجتماعی در مرحله وحدت قبیله و عشیره قرار داشت لذا  
شریعت اسلام بنا بر مقتضیات زمان و مکان و بنا بر ضرورت  
تاریخی عصر خویش فکراً ایجاد ملیت را بنانهاد و قبائل و عشایر  
عرب را بوحدهت وسیعتری که وحدت ملی بود دعوت فرمود ( ۱ )  
بدین ترتیب وصول بمرحله وحدت ملی را میتوان از خصائص  
( ۱ ) (سوره الفتح محمد رسول الله و الذین معه اشد اعلیٰ الکفار  
و رحماء بهم)

مشخصه شریعت اسلام دانست .

حضرت ولی امرالله در توفیق عقد ظهریوم المیعاد بدین نکته  
اشارت نموده و چنین میفرمایند . . . . . فکرمطیبت ووصول بمقام  
ملیبت را بنا براین می توان گفت از خصائص مشخصه دینانت محمد  
بوده که در دوره آن ملل و اجناس عالم مخصوصاً در اروپا و آمریکا  
متحد شدند و استقلال سیاسی را حائز شدند بنا براین وصول  
بمرحله وحدت ملی که از ظهور اسلام آغاز شده تا قرن نوزدهم  
ادامه یافت در این مدت ملل مختلفه یکی بعد از دیگری  
سیستم ملوک الطوائفی را برپا کرده و وارد وحدت ملی گردیدند  
جامعه انسانی که تازه وارد وحدت ملی شده بود سخت  
شیفته و دل بسته مظاهر ملی خود گردید و این مسئله بعدی  
اهمیت یافت که منافع ملی محو اصلی امور سیاسی و روابط  
بین المللی شناخته شد . مانند وریکه علمای هیئت قدیم  
بنا بر نظریه بطلمیوس زمین را محور کرات آسمانی و سایر اقمار را  
بدوران متحرک میدانستند . سیاسیون و علمای قرن نوزدهم  
نیز ملیت را محور امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دانسته

و معتقد شد ند که جمیع امور جهان باید بد و در منافع ملی  
متحرک باشد حتی مکتب های فلسفی و عقاید اجتماع—  
جهت اثبات حقانیت این تحفه تازه بد و روان رسیده بوجود  
آمد و ملیت بمنوان الهه مقدسی در معبد عالم انسانی مورد  
پرستش قرار گرفت بحدیکه بخاطر این مسئله کشتارها و  
قربانیهای فراوانی بوجود آمد و جنگهای خونینی مانند جنگ  
بین الملل اول و دوم که منجر به نابودی هزاران انسان  
بسی گناه گرد <sup>ید</sup> اتفاق افتاد .  
اگرچه جنگهای بین المللی گذشته خسارات بی حدی  
به بار آورد و هزاران انسان را بقتل رسانید و <sup>نی</sup> ولی تنها  
اثر نیکویی که باقی گذاشت عبارت از گسترش فکر وحدت جهانی  
بود بطوریکه کم کم صلح عمومی و اتحاد جهانی در اذهان  
و افکار اندیشمندان بوجود آمده و ضرورت اتحاد بین المللی  
بتدریج در قلوب و افکار افراد عاقل احساس گردید .  
و بدین ترتیب بشر پس از طی مراحل مختلفه تکامل اجتماعی  
و گذر از مراحل وحدت خانواده و قبیله و عشیره و ملیت

آماده برای شروع آخرین مرحله تکامل خویش یعنی وحدت  
عالم انسانی شد

این مرحله نهائی از تحول تاریخ بشری که هدفش وحدت  
بوحدت عالم انسانی و آغازش مصارف باطلوع امر بهائى  
بود از قرن نوزدهم شروع گردید و امر بهائى بنا برضـرورت  
تاریخ عصر حاضر و احتیاجات و مقتضیات آن عالم انسانی  
را دعوت فرمود که خود را از قید تعصبات جنسی و نژادی  
وملی و مذسبی و اقتصادی و سیاسی و طبقاتی که بفرموده  
حضرت عبدالبهاء هاد منیان انسانی است آزاد ساخته  
و به نشر و تأسیس میانی وحدت عالم انسانی قیام نمایند  
حضرت عبدالبهاء بهسراحت فرمودند که ( بزرگترین فیض الهی  
در این عصر نورانی علم بوحدت عالم انسانی است ) ( ۱ )

---

این جمله ترجمه از انگلیس است که از بیانات مبارکه حضرت  
عبدالبهاء که در مجله جوانان امریکا تحت عنوان

Abdul-Baha On The Dawn Of Unity  
بچاپ رسیده نقل گردید بیانات مبارکه در ترجمه انگلیسی آن  
چنین است

The Gift Of God To This Enlightened  
Age Is

اکنون با اعتقاد بهائیان همچنانکه بشر را "تدریجاً" وحدت  
قبیله و عشیره را پشت سر نهاده و بوحدهت ملی توجه نموده  
است روزی هم وحدت ملی را غیر ضروری دانسته و بتأسیس  
صلح عمومی و وحدت عالم انسانی قیام خواهد نمود در آنروز  
که بفرموده جمالقدم روز ظهور عقل و طلیسه بدو و روحانی  
است ( ۱ ) بشارات کتب مقدسه تحقق یافته و ملکوت الهی  
در زمین تأسیس خواهد شد و عالم انسانی از قید تعصبات  
آزاد گشته و لغت جنگه برای همیشه از قاموس فرزندک حذف  
و عالم جنت نعیم خواهد گشت ملک آینه ملکوت خواهد شد در  
وتری الارض جنه الابهی تحقق خواهد یافت.

حضرت ولی امر الله در توفیق <sup>قیح</sup> قد ظهر یوم المیعاد چنین میفرمانید :  
همچنانکه تکامل تدریجی نوع بشر با هستگی و بتدریج صورت  
گرفته و ایجاب کرده که متوالیاً وحدت خانواده و قبیله و شهر

---

بقیه پاورقی لاتین از صفحه قبل

The Knowledge Of The Oneness of Mankind  
And The Fundamental Oneness Of Religion  
( ۱ ) انا جعلنا الاممین لیلو العالم

و ملت تشکیل گردد بهمین قسم نورظهور الهی که در مراحل  
مختلفه تکامل دنیائی ساطع و در ادیان متتابعه ماضیه جلوه  
گرگشته بتدریج ترقی و تعالی حاصل نموده است .

## وحدت در تنوع و کثرت

وقتیکه در مورد لزوم اتحاد دول و ملل و تأسیس وحدت  
عالم انسانی که هدف دنیات بهائی است سخن بمیان میآید  
ضرورت اتحاد و تأسیس این مشروع عظیم جهانی یعنی صلح  
عمومی اثبات میگردد غالباً "چنین تصور میروند که منظور بهائی  
از ایجاد وحدت عالم انسانی همان وحدت اندر وحدت  
یا وحدت مطلق است که برخی از مکاتب اجتماعی — و در  
نظر داشته اند و گمان میروند که هدف بهائی آنست که  
حدود و شعور ملی و زبان و ادبیات و رسوم و سنن و آداب و  
حکومات ملی و قوانین آنان در رسم ادغام گشته و از ترکیب  
ملل مختلفه عالم جامعه تازه و واحدی بوجود آید در

صورتیکه کلمه وحدت در آثاری بهائی بهیچوجه چنین مفهومی را  
ندارد

بلکه ایجاد وحدت بمسئله وحدت در تنوع و کثرت یعنی  
وحدت با حفظ شئون ملی مورد نظری باشد. بمبارت  
ساده تر وحدت در تنوع آنست که ملل مختلفه عالم با حفظ  
خصوصیات ملی مانند زبان و ادبیات و حدود و ثغور و حکومت  
قانون عضوین سازمان جهانی گشته و در روابط بین المللی  
از نوامیس و قوانینی که از یک منبع و مرکز واحد جهانی جریان  
می یابد پیروی نمایند ربا آنکه در کیفیت اداره داخل کشور  
خوبش کاملاً "آزاد و همچنین سنن و آداب و قوانین و نظام  
اجتماعی مستقل و مختلف خواهند بود ولی در روابط  
بین المللی از مرکز واحد جهانی که دارای قوای ثلاثه  
مقننه و قضائیه و اجرائیه بین المللی میباشد متابعت نمایند.  
این مسئله که بوحدهات در تنوع و کثرت یا وحدت نسبی موسوم  
میشود در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله  
بکرات توجیه گشته است مطالعه مفهوم وحدت در آثار

بهائی بخوبی معلوم می سازد که نظم حضرت بهاء الله  
بکلی از انظمه بشری و نظاماً اجتماعی و قوانین و نوامیس  
سایر مکاتب و احزاب متفاوت<sup>ت</sup> ممتاز می باشد چنانچه شارع  
امر خود در استقلال و اصالت نظم جهانی بهائی در کتاب  
اقدس میفرماید قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم  
واختلف الترتیب بهذا البدیع المدی ما شهدت عین الابداع  
شبهه

در اینجا باید متذکر شویم که وحدت در تنوع و کثرت نه تنها  
یکی از مبادی روحانی و اجتماعی بهائی است بلکه یک اصل  
طبیعی نیز بشمار میرود بدین معنی که نظام طبیعت نیز بر  
اصل وحدت در تنوع استوار گشته و جهان آفرینش برای  
نظام تکوین یافته است .

فی المثل در صحنه طبیعت هر چند صور جفادی و نباتی  
و حیوانی و انسانی کثیر و متنوع می باشد لکن همه با هم مرتبط  
بوده و یکی بدون دیگری قادر بر حیات و رشد و بقا نمی باشند  
پس جهان ما در عین تنوع و کثرت هماهنگ و متحد بوده و اصل

تعاون و تضاد در میان جمیع عناصر عالم اعم از خرد یا  
 بزرگ حکومت دارد پس در اینجا می توان گفت وحدت عالم  
 انسانی قانونی است کلی و ابیدی که از درون طبیعت  
 سرچشمه میگیرد و هماهنگی جهان خارج را در حیات  
 انسانی ظاهر میسازد

حضرت عبدالبهاء در اغلب فصول مکاتیب و خطابات بمسئله  
 وحدت در کثرت و تنوع عناصر عالم وجود و به ارتباط ذاتی  
 اشیاء و صور متنوعه جهان هستی اشارت نموده از جمله  
 در مکاتیب جزئیه میفرماید :

و این حقایق غیرمتناهی به هر چند در نهایت اختلاف است  
 ولی اجتهتی در نهایت اعتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را  
 وسعت دهی زبانت ملاحظه شود یقین گردد که هر حقیقتی  
 از لوازم ضروریه سایر حقایق است

پس با این توجیه معلوم است که وحدت در تنوع قانونی  
 طبیعی بوده و از درون طبیعت سبب میگردد .

واضح است هر نظام اجتماعی که بر اساس نظم طبیعی تدوین

صحیح و منطقی بوده و باید مورد تصدیق و قبول مرعافل  
هوشمندی قرار گیرد پس نظام اجتماعی بهائی از آن جهت  
صحت و حقانیت دارد که درست منطبق با نظام طبیعت  
میباشد.

اکنون در خاتمه مقال نصوصی از آثار مبارکه راجهت اثبات  
مسئله وحدت در کثرت خاطر نشان میسازیم.

حضرت عبدالبهاء در بدایع الآثار جزء اول ( ۱ ) در مورد  
وحدت نسبی چنین میفرمایند :

وفي الحقیقه این انصاف نیست که ممالک واسعه بواسطه  
یک نقطه واحده حکومت شود زیرا هر قدر عدالت و کفایت و  
کیاست اعضاء آن مرکز زیاد باشد باز احتیاجات لازمه  
هر بلد و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف و  
نواحی منصفانه نمیگوشند

حضرت ولی امرالله وحدت مطلق یعنی تمرکز دادن و ادغام  
امور سیاسی جهان را در مرکز واحد مورد بحث قرار داده و  
مضار چنین نظم اجتماعی را تحت جمله (مفاسد تمرکز افراطی)  
( ۱ ) صفحه ۱۱۳

تجزیه و تحلیل نواقص و مفاسد آنرا خاطر نشان نموده  
چنین میفرماید :

منظور و مقصود بهائی این نیست که شعله وطن دوسمستی  
و میهن پرستی عاقلانه و صحیح را در قلوب مرد مخاموش  
کند. و یا اصول استقلال و تمامیت ملی را که برای جلوگیری  
از مفاسد تمرکز افراطی امور در مرکز واحد بی نهایت لازم  
و ضروری است محو و زائل گرداند. نظم بهائی منکر اختلا  
اصل و مبدا، نژاد و تفاوت آب و هوا و تاریخ و لسان و سوابق  
ملی و عقاید و عادات که خصوصیات اقوام و ملل عالم را تشکیل  
میدهد نمیباشد بلکه میخواهد بستگیها و تعلقات بشر  
را وسیعتر نموده آمال و امانی بیشتری را که عالم بشریت  
تاکنون بدان موفق نشده است، ایجاد نماید. عقیده بهائی  
جداً طرفدار آنست که احساسات و منافع ملی تابع مقاصد  
و مصالح عمومی دنیای متحد گردد. عقیده بهائی تمرکز  
افراطی و زیاده از حد امور را در مرکز واحد رد میکند و از سر  
اقدامی که برای متحد الشکل کردن امور اجراء شود اجتناب

می ورزد .

ایضا " در توقیع ۱۹۳۹ میفرمایند :

وحدت بشر چنانکه منظور نظر مبارك حضرت بهاء الله است  
مستلزم تأسیس يك انجمن عمومی عالم میباشد که در ظل آن  
تمامی ملل و نژاد ها و ادیان و طبقات کاملاً "دائماً" متحد  
گردند و استقلال ممالک اعضای آن و همچنین آزادی شخصی  
و حس ابتکار نفوسی که این ممالک را تشکیل میدهند قطعاً  
محفوظ مانند .

در آذر ماه ۱۳۵۳ خاتمه پذیرفت

بمعون الله تعالی

انتهی

کمال الدین بخت آور

فهرست اغلاط

شماره صفحه	صحیح	غلط
۲۲	من	من الله
۴۱	تشاکلها	یشاکلها
		در صفحه ۱۴ این بیت افتاده است اضافه شود "عن تشکیل فیها وهی استاد"
۴۴	بکرات	بکراتی
۸۲	قضیه	فتیه
۹۴ پاورقی	بحث	بحث
۱۱۹	بخشیده	بخشید
۱۲۰	بزبور	بربور
۱۲۲	معلول	معلو
۱۲۴	بعبارہ	بعبادہ
۱۲۰	خاطر نشان	خاطر
۱۲۶	ذکری	ذکر
۱۲۷ پاورقی	هرکه را	هرکه
۱۲۹	انا العبد	انا الحق
۱۲۹	دو	در
۱۲۹	همه	هم
۱۵۲	للیتعهدم	للیتعهدم
۱۵۲	نسیا منیا	نسیاً نسیاً

فهرست اغلاط

غلط	صحیح	ضماره صفحه
الہت	الہیت	۱۵۶
وجہ	وجہہ	۱۶۹
یعنی	یسعنی	۱۹۱ (پاورقی)
مضغہ	مضغہ	۲۰۹
مختصی	مختفی	۲۱۲
ظہر	ظہر	۲۲۳
معرفین	معرضین	۲۳۴
قائدہ	قاعدہ	۲۵۶ (پاورقی)
یا	ما	۲۵۶
حرکت	حرکت جوہری	۲۶۱
آنا	آنان	۲۸۰
کرد	کردی	۳۲۵
مہیا	مہیا است	۳۳۲